شمس ... [illegible] استخراج ... طالع

۱۷ ... ۵

۱۰۱ ...

۱۲۴۱

[illegible] طالع ... در ...

گذشته ... [illegible] ۲۷ ...



[illegible]

[illegible] ... دانا

با بر ... [illegible]



طالع ... [illegible]



[illegible] ... طالع ... [illegible]

... شمس ... ۷ ... ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا افریدگاری را که افلاک و دوایر نجوم سوایر را افرید و شکر و سپاس
واجب الوجودی را که عناصر و ارکان را در وجود آورد و از اثر علویات و تاثیر
سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد و بنفس
عقل و نطق مشرف کردانید تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق اشیا رسد و درود و
تحیت بر سید انبیا محمد صلی الله و آله و اتباع او باد و سلم تسلیما کثیرا چنین
کوید مولف این مسعود علی شاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری رحمه الله
علیه غفر له الرحمن که چون ایادی اکرام خداوند خواجه صاحب معظم دستور
الممالک العرب والعجم شمس الدنیا والدین سیف الاسلام والمسلمین محمد بن الصدر السعید
مبارکشاه اطال الله فی الدولة بقاءه در حق این فقیر حقیر بسیار شد مخدوم زادکان
دام الله کوهر ارکان و اختران آسمان اشارت شده بود که تا بعد از وظایف تحصیلات دیکر
چیزی از این علم شریف معلوم کنند چون از حساب هندی و زیج جدید ایلخانی و زیج
عمده که مستحسن است و جمع کرده این فقیر فارغ کشتند و مجمل اصول احکام که بحکیم کوشیار
رحمة الله علیه منسوبست در بحث آوردند و چند کرت فرو خواندند و گفتند اگر
ما را مجموعه باشد از احکام مشروح و مفصل از هر جنسی از آنچه در بایست بود جمع
درو موافق بود چون زیج در خواست کردیم با تمام رسید و مقبول افتاد این

التماس رانیز رد نشاید کرد مصراع تا کوه طاق تو شود جفت و اگرچه ملال اختلاط
بغایت رسیده بود تا آنکه مزاج بنهایت پیوسته و ضعف پیری قوی گشته شفقت
بد فرزندی و مهر بیحد و مراقبت و حسن ادب و لطف زبان ایشان جمع بود
نگذاشت تا این التماس بزمین افتد پس آنرا اجابت کرده شد و تمرین روزگار خود
دانسته آمد و حقوق عزت خدمت ایشانرا استقبال نموده گشت و این مختصر را تالیف
داده آمد انه وفق الاتمام فصل هیچ شک نیست که هستی همه موجودات از
واجب الوجود است تعالی و تقدس و وجود هر چیز را سببی آفریده است که چون آن
سبب موجود گردد آن چیز ظاهر گردد و نه فلک هست کرده و چندین هزار کوکب در میان
افلاک نشانده و از آن جمله هفت کوکب را بر هفت فلک سیر داده و باقی را بر فلک هشتم
ثابت کرده و جهات عناصر مختلف بدید آورده و نه فلک و همه اجرام علوی را بمنزلت آبا نهاده
و اجسام سفلی را بمنزلت امهات ایشان نشانده و موالید ثلاثه در وجود آمده از ایشان و انسان چون
فرزندی که از ایشان قدرت و قوت زاید و حکمت انطا و آدمی از جمله موجودات برگزید
و مکرم کرده ایشان بسعادتها آنها و قوتها نفسانی و فضیلت داده بر جمیع موجودات [illegible]
کواکب را سبب کرده ایشان در این عالم بهر طرفة العینی چندین هزار چیز کون و فساد پدید که
هیچ یک بدیگری مانند نباشد پس پادشاه بحقیقت اوست و افلاک و انجم نصب کرده تا مدبرات
حضرت او و کارکنان بقدرت و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیرات اجرام علوی در تحتی

زاد

زادلیس از ان اثر کند که در دیگر حیوانات و باید در شخصی این اثر غالب تر بود که
فیض فضل الهی در وی غالب تر باشد و از این سبب است که احکام نجومی بشرایط آن
ستی ابو بود واسته بود فصل شرایط صاحب احکام بسیار است آنچه از وی ناگزیر
بود آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن
میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از علم طبیعی با خبر باشد و کثرت و تجربه بود تا قوت
الهی چنانک بطلمیوس فرموده است در کلمه [illegible] یکی میگوید احکام غلبه ظن است
و غلبه ظن میان گمان و یقین باشد پس اگر کاری از ایشان بخبر دیگر یقین حقیقت علم باشد
نه غلبه ظن و شک نیست که منجم میان دانسته و نخم خورده دشتخوان تواند فرق
کردن بلکه [illegible] و میان خفته و مرده همچنین و اگر کسی گوید فرق نتوان کردن او ان
حقیقت از ضعف چیزی داده پس ثابت شد که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان
بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن بر چیزی جز آنکه احکام کلیات ممکن نباشد
و جز میان را نهایت نبود چون از مقدمه دانسته شود وقتی که بطالع مولود حکم خواهد
کردن بسبب اقلیم و بلده مولود و احوال دیگر زود ولیکن [illegible] پادشاه وقت
را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کند و احوال پادشاه را و اقلیم و ناحیت و شهر
او را نگاه دارد که هر اقلیمی و شهری و قومی را از اجرام یکیست چون اجرام علوی
با اجسام سفلی رسد هر جسمی موضعی [illegible] و اسفل از خود متولی کند مستاثر شود بدان

اگر طالع بنا شد چنانکه آفتاب به همه کوهها را بتابد اما در کوه بدخشان لعل پیدا شود
و بکوه دیگر نبود و بجز پس معلوم شد که اثر کوکب آنجا ظاهر شود که استعداد
قوی تر است اما اهل احکام مولود را از آن نگاه دارند که بجز پادشاه هر چند بر طالع
افتاده بود سعادت بیش از نیم پاسبان بود و هوای اقلیم و بلد را از آن اعتبار کنند که
دلیلها سرما در شهرهای گرمسیر همان اثر نکند که در شهرهای سردسیر و دلالت و همچنین
حکم احکام همان بنا شد که حکماء روم و هند در احوال پادشاه را از آن نگاه دارند که در غیبت
بودن و در دشمن پادشاه وقت باشند پس باید دانست که تفاوت میان احکام طالع
سال عالم و مولود آن بود که آن نجوم خلایق باشد که در احوال عالم و از بهر یک شخص معین
پس هر حکم خواهد کردن اول دلیل از طلب دارد چنانکه کیفیت آن گفته شود و بیشتر
بیک دلیل هیچ حکم نکند تا دو دلیل یا بیشتر نباشد بر یک چیز و آنچه گوید از سر علم و فکر
و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه دارد و مطابقت ظاهر و فراغت خاطر بهم [illegible]
و یکی عبرت از آن یاد کند و شفقت و راستی بیش کند و جانب حق را مقدم دارد
یا بیشتر احکام او راست افتد و سخن در وقت خود دلایق شخص و مناسب آن گوید اما اگر
شخصی را سهم الغیب در درجه طالع افتد یا مشتری با سهم الغیب بود یا ناظر بود
بد بخانه سر انجام ها علم را از دنیا [illegible] یا عطارد در دهم بود از طالع او یا سعد [illegible]
خانه سر که عطارد از نحس [illegible] سعد ناظر بود در احکام آن شخص اغلب راست بود

اگر

اگرچه درین علم کم بضاعت افتاده اما آن نادر بود چون این شرایط معلوم گشت
بدانند که این فقیر این کتاب پنج اشجار نهاد و هر شجره را شعبات نهاد شجره اول در صفات
و منسوبات بروج و کواکب شجره ثانی در احکام قرانات و اتصالات دیگر شجره ثالث در احکام
عالم شجره رابع در احکام موالید شجره خامس در اعمال تسیرات و اورا اشجار و اثمار نام کرد که
این اثمار از اشجار بوستانی [illegible] و علم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی از استادان
مشفق و مربیان کریم پس این فقیر این اثر را اثمار کرد از راه فقر و شکستگی نه از روی بنیاد هستی
مخدوم زادگان و دوستان [illegible] نیز در مجلس او را یادگار دارند و از حق تعالی توفیق خواهند
در تمام او والله الموفق شجره اول در صفات و منسوبات بروج و کواکب و انواع و اقسام بروج
و ارباع عالم و اقالیم بر هفت کوکب و بودن کیفیت هیئت و اتفاق افتادن حالات
و دلیلها در هر وقت و این شجره هفت شعبه است شعبه اول در صفات و منسوبات بروج
چهارده اثمار شعبه دوم در طول و عرض عالم و ارباع آن و اوتاد طالع و منسوبات بروج و کواکب
شش اثمار شعبه سیم در صفات و منسوبات کواکب و راس و ذنب نه اثمار شعبه چهارم در
اقسام بروج و کواکب هشت اثمار شعبه پنجم در نظرهای کواکب چهار اثمار شعبه ششم در
مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب هفت اثمار شعبه هفتم در احوال دلایل با نوع
مختلف نوزده اثمار شعبه اول در صفات و منسوبات حمل برج حمل خانه مریخ است و شرف
آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک بطبع آتشی نهاری است و مذکر دوری

ومشرقی ومنقلب وبرنگ سرخ سفید وخوب صورت است وحیله‌جوی ومیگون
وسبک روح وناپارسا ونکاح دوست وتیز شهوت ومیانه فرزند وازمردمان دلیلست
برملوک وامرا ولشکریان وصیادان وارباب سلاح وطباخان وخبازان واگر منحوس بود
دلیل بود کند بر دزدان ودلیران وباشد وفتنه انگیزان وصیادان وطباخان وقصابان وسلاخان
وسرهنگان وازجواهر دلیلست بر مس وآهن وگوشوار وتاج وسربند وازجایها
دلیلست برآتش خانها وکوشکها وجایهای عالی ومقام سرکیان وآهنگران ومطبخها وآغل
گوسفندان وسلاح خانها وازخوها دلیلست بر مزاح وقطع ومعاشرت ومیانه روی
وگستاخ ودلیری وتیز خشم وکینه داری وحاضر جوابی ومیانه آواز وازدواب دلیل
ست برگوسفندان وبزان ونخجیران وآنچه سم شکافته بود وسرد دار وازنباتها دلیل
ست برفلفل ودارچینی وزنجبیل وزعفران وکبابه ومانند آن وازشهرها دلیلست بر بابل
وفارس وآذربیجان وشام ودیار طبرستان وازاعضا دلیلست بر سر وروی وگوشتها
اعضا وازبیماریها دلیلست بر درد شکم وسر وچشم وسرخ باد وکلف وکوری وکنگی
وکلف زردی وبرج بهیمی ست ونرم آواز **برج دوم** ثور صفات ومنسوبات ثور برج
ثور خانه زهره ست وشرف ماه ووبال مریخ ومزاج سرد وخشک است وبطبع خاک وبهاری
ست ومونث وشبی وجنوبی وثابت وبرنگ سفید وروشن ونکاح دوست وتیز
شهوت وکم فرزند بود وازمردم دلیلست برمردم بزرگ باشند ومعزز ودهقانان وکدبانوان
ومعلمان

وعاملان وانبارداران وخاتونان ومطربان عفیفه وچون بدحال بود دلیل کند بر بلدان
مطربان ومخنثان وازمردمان احمق وازنباتها دلیلست برآنچه شیرین بود ومغز میوهای
وسبزیها وآنچه بو دید وازجایها دلیلست بر سلها وبستانها ودرختزارها وهرجا
که دواب دارند وبکوه نزدیک بود وخانها که در روی بود وازشهرها دلیلست
بر دمشق ومصر وهمدان وسواد کاقم واسکندریه وفرغانه وهرات وازخوها دلیلست
بر حمق وکاهلی وبکر ونهمت وغفلت وناصبوری واندوه وازدواب دلیلست بر گاو ومیش ونخجیران
کوهی وزعفران دلیلست بر کبوتر وفاخته وبلبل وازجواهر دلیلست بر طوق وحمایل
وگردن بند وازاعضا دلیلست بر گردن وحلقوم ورگها وعصبها گردن وازبیماریها
دلیلست بر درد گلو وآنچه بالا آمدن گردن حادث شود وبهیمی ست ومیانه آواز
برج سیم جوزا صفات ومنسوبات جوزا برج جوزا خانه عطارد ست وشرف راس ووبال مشتری
ست وهبوط ذنب وحضیض زحل ومثلثه آفتاب وبمزاج گرم وتر ست وبطبع باد وبهاری
ومذکر وروزی ونری وذوجسدین ومغربی وبرنگ سفید که بزردی زند وخوب صورت ومیانه
نکاح ومیانه فرزند ودوپیکر ونگاشنیاد وازمردم دلیلست بر اهل قلم وفضلا وحکما وخطاطان
ونقاشان ودبیران ومنجمان وعمال وشعرا وحکما وچون بدحال بود دلیل کند بر طرابان ودبیران
وشاعران هجاگوی ومکاسان که در دکانها تعطیل کنند وازنباتها دلیلست بر درختان علاف میوه
دارو ودرخت جوز وبادام وپستها ومغز آنچه در درون او باشد خورند وانواع دارو وازجایها

دلیلست بر کوهها و غارها و قنطرها و بادگیرها و جایها با زمین گران و در بیوتان خانها
و در بیستان و مکتبها و جایهای مرغان و از شهرها دلیلست بر مصر و قم و صعید و کیلان و موقان
و اصفهان و کرمان و از خوها دلیلست بر جوانمردی و کفتن حکایات و در مانادن و حکمت و دورنکی
جستن و تیز خاطری و آمیختن با مردم و از حیوانات دلیلست بر جانوران پرنده و مرغ
خانکی و فرح دلیلست و آنچه با مردم انس کیرد و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها
و انکشتان و از بیماریها دلیلست بر نشانها بر روی و نفخ از بادها و برج آتشیست و بلند
آواز **تمام چهارم در صفات و منسوبات سرطان** برج سرطان خانهٔ قمرست و شرف مشتری و هبوط
مریخ و در بال خلل مزاج سرد و تر بطبع آبی تابستانی و مونث و شبی و منقلب شمالی برنگ
اسمر و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیلست بر ملک و ادنکان و نابینا و امیران آب و کشتی
بانان و ملاحان و غواصان و شراب داران و اکر بد حال بود دلیل کند بر حمامیان و سقایان
و نقاشان و از جایها دلیلست بر دریا و آبکیرها و رودها و حوضها و آبخانها و ستها
و از شهرها دلیلست بر ارمنیه صغری و بحر بزرگ و مشرق خراسان و مرو و بلخ و از نباتها
دلیلست بر آنچه از آب روید چون قصب و انشتوان و از جواهر دلیلست بر مروارید و
مرجان و مهرهای مینا و از خوها دلیلست بر نفاق و دناءت و کم همتی و از اعضا دلیل
ست بر سینه و پستان و شش و درده و از بیماریها دلیلست بر کلف روی و کوژی و کلی
و پیسی و سستی اعضا و درد بوندها و از حیوانات دلیلست بر آنچه در آب بود و حرندکان

نینی

درنیین برجی کنکست و بد آواز **تمام پنجم در صفات و منسوبات اسد** برج اسد خانهٔ
آفتابست و در بال خلل اوج مریخ و مزاج کرم و خشک و تابستانی است و مذکر و روزی و مشرقی
و برنک سرخ و سفید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیلست
بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و ندیمان پادشاه و جوهریان و ضرابان و سکه داران و ودم
زنان و اکر بد حال بود دلیل کند بر مردم آتش کار و مطبخی و در ورکر و از خوها دلیلست
بر کبر و کردن کشی و بزرک باشی و بخشش کنندگی و ادبی و لجاج و منصب و از جواهر دلیلست
بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات و از جایها دلیلست بر تختگاه سلطان و قصرهای ملوک و سراهای بزرگ
و دار الضرب و کوهها با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیلست بر اطراف مشرق
و بلاد ترک و چین و سمرقند و مکران و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس و از جانوران دلیلست
بر پلنک و شیر و یوز و سکان شکاری و کرک و آنچه درنده باشد و از نباتها دلیلست بر درختان
و آنچه شیر دار باشد و از اعضا دلیلست بر پشت و معده و پهلوها و خصیها و از بیماریها دلیل
ست بر درد معده و درد چشم و درد پشت و کوژ پشتی و کندهان و برج بسیحی است
و مینا آواز **تمام ششم در صفات و منسوبات سنبله** برج سنبله خانه و شرف عطارد است
و در بال مشتری و هبوط زهره و مزاج سرد و خشکست بطبع خاکی و تابستانی و جنوبی
و مونث و روزی و جسد پر زرشی برنگ کندم کون و خوب صورت است و کم نکاح و کم فرزند
و کویند عقیم است و در بادساکی میانه و از مردم دلیلست بر دزدان و اعجادیان و دبیران و مردمان

تمامی نایبان و عوانان و حکما و فضلا و اهل فضل و حکمت و تمیز و چون بدحال بود دلیل
بود بر دکیلان و کلانتران و قسامان و تاجران و باغبان و در و اهل مردم منیا حال **وازبرجها** دلیل
ست بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و خط
و خط و کلام و فلسفه **وازنباتها** دلیلست و کنجد و چی ماش و باقلی و آنچه در تخم دارد
وازجواهر دلیلست بر در و مروارید و چیزی منقش مانند **وازحیوانات** دلیلست بر کبوتر و طوطی
و دراج و بجشنک **وازطیورها** **وازبیطارها** دلیلست بر بستانها علاوه و بر خانها و کتابخانها و انبار غله
و حبوب و کشت زارها و زمینهای مزرع و بازارها و جامهای رده فروختن **وازولایتها** دلیلست
بر اندلس و افریقیه و اطراف ذات و کوفه و صنعا و چیزی از شام و چیزی از نادس **وازعضوها**
دلیلست بر کتاه و میان شکم و حجابها درون **وازمرضها** **وازبیماریها** دلیلست بر علتها شکم و میان
و بیختن موی و کلاغزی و کم عقلی و آنچه در جوفها حادث شود و برج آتشیست و بلند
آواز **برج هفتم و صفات و منسوبات میزان** برج میزان خانه زهرهست و شرف زحل
و دبال مریخ و هبوط آفتاب و مزاج گرم و تر و طبع باد و تیرماهیست و منقلب و روزیست و مذکر
و دوری برنگ سفیدی که گندم گونی زند و خوب صورت است و شیرین و بسیار نکاح
و تیز شهوت و بسیار فرزند زنا با بسیار دوستان مردم دلیلست بر نایبان و حاجبان مردم و صاحب
رای و اهل خرد و ادب و شریف و متین و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کنند و طرب دوست
و با طاعت و راستگار و مدراست دل و زبان **واگربدحال بود** دلیلست بر مطربان و تماشاخانان

وازسنهها

و نیادت **وازجزوها** دلیلست بر متفکری و سخاوت و ترسندگی و امانت و راست
طبعی و دوستی کنند و بود و عاقل و کم صبر **وازجایها** دلیلست بر بادگیرها و ناغانها
و کوشها و منظرها و جاهها با نزهت و تماشاگاهها و بستان و کوهها با میوه و مجلس
خانها **وازمیوهها** دلیلست بر آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوش خوار **وازجواهر**
دلیلست بر آنچه از وی زینت کنند و کهربا و کسیر و منیا بسند **وازشهرها** دلیلست بر بلاد
روم و اطراف آن و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و چین و خوارزم **وازحیوانات**
دلیلست بر هزار دستان و چکاوک و ناخنه و قمری و کبوتر خانگی **وازاندامها** دلیل
بر سر و زیر و نشستگاه و زیر ناف و رحم **وازبیماریها** دلیلست بر بواسیر و درمهای باد فتق
و درد و کشتن روی و کرهی در بینی و برج آتشیست و بلند آواز **برج هشتم در**
صفات و منسوبات عقرب برج عقرب خانه مریخ ست و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مزاج
سرد و تر و طبع آب و تیرماهیست و ثابت ست و شمالی و مونث و شبی و رنگ سرخ
سرخی که بسبزی زند و باشد که اشقر بود و کم نکاح و بسیار فرزند و بایدسا **وازمردم**
دلیلست بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهان و سرهنگان و کشتی
داران **واگربدحال بود** دلیل کند بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان و سلیمان
راست شنوند و مخنثان و خادمان سبیل پوست و دست کاران و جولاهان
و دزدان و ناداستان و آب کشان و صیادان و خادمان کرمابه و خاکنان و کشاکل بر خود

زنند و آتش نهند و خود را بجز دارند و احمق بوند و کاهل وازخوها دلیلست
بر خدیعت و دروغ گفتن و حیله ساختن و ترش روئی و کینه داری وازنبها دلیل ست
بر کندهای آب و چشمها و آکنده و جایگاهای آب و انجانها و با کین و خرابه زندان
و سیاستگاه و قمار خانه و دزد خانه و خرابات وازشهرها دلیلست بر بلاد حجاز و دشت
عرب و یمن و خزر و قومس و اصل بساد و کوهها و تبریز وازنباتها قصبها و درختان
که میوه نبود و بی بها و درخت زرد و بید و بید مسهل وازجواهر دلیلست بر زجاج
و کرز و کوبال سبج و عصا وازجانوران بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و خربندگان
مصر یادان لی وازاندامها دلیلست ذکر و فرج و خصیه و مقعد و مثانه و میان
ران وازبیماریها دلیلست بر سستی عصب و بیماری در رحم و احتباس بول
و جراحتها و آب رفتن چشم و گلفت زبان و کری و کوری و کلی و پیسی و بیچ کنکست
و طی آواز و بعضی گفته اند سنبی ست نهم درصفات منسوبات قوس برج قوس
خانه مشتری ست و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و مایع زحل و حضیض آفتاب
و نهم و بمزاج گرم و خشک بطبع آتشی و مشتری ست و مذکر و روزی و در جسد
و تیرها حی در بادشاها میانه رنگ سفیدی که بعسل گراید و کم نکاح ست و کم فرزند
وازمردم دلیلست امیر و قضاة و فقهاء و وزرا و اصحاب صفر و اکثر رجال بود بر
نایبان قاضی و ذکران و مسکران و فلسفکران و سپاهیان و دواب داران و دنیا

دهقانان

دهقانان و ستوربانان و برده و دستور و در اصل بر مردم میانحال وازخوها
بر تعصب کردن در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی وازجوهر دلیل
ست بر زر و نقره و برنج و قلعی و جیفها و مرکب وازنباتها بر آنچه شیرین بود چون خرما و ترنج
و انگور و بجز و انگبین وازحیوانات بر اسب و استر و دراز گوش و شتران
تنی رو حوان ناقه و جازه وازشهرها دلیلست بر قهستان و عراق و دیبود و بغداد
و نیشابور و جرجان وازجایها دلیلست بر دار الضرب و دار القضاء و صوامع و مساجد
و جایها اسبان و برده فروشان و حمام وازاندامها دلیلست بر رانها و کفها و عصبها
وازبیماریها بر افتادن از دواب و زخم خوردن از چهارپایان و هر بیماری که منفعت
بود و بیمار از و بهیمی ست و اول آتشی ست و با آواز برج دهم در صفات منسوبات با
جدی برج جدی خانه زحل ست و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و مزاج
سرد و خشک ست بطبع خاک و جنوبی ست و زمستانی و منقلب و مؤنث و شبی
رنگ سیاه و سفید و روشن و نکاح دوست و شهوت بسیار فرزند وازمردم
دلیلست بر قلعه داران و دبیران و لشکرکشان و امرا و مردمان پیر و مشایخ
و اهل بحر و جبال و دهاقین و خانهای قدیم واکثر رجال بود بر قلعه داران و صیادان
و مزدوران و بندگان و سفیهان و خادمان سیاه و خاک بیزان و کلکاران و گورکنان
و مجاوران تربتها وازخوها دلیلست بر دو دانند بدروغ گفتن و لجاج و در

وبخیل و امساک و حیلت کردن و رازداری و کم هیچی واز شهرها دلیلست بر هند
و مکران و شرق روم و اهواز واز جایها دلیلست بر قلعها و حصنها و کوههای خشک
سنگستانها با غار و سورستانها و جایها سیاست و زندان و سنگ خانها
و گورستانها و جایهاء خراب و کهن واز نباتها بر آنچه حیوانات خورند و انواع
داروها و درختان بیمیوه و خشک واز جواهر دلیلست بر سرب سنگ
خاره و گچ و نوره و شوره واز حیوانات بر گوسفند و بز کوهی و گاو کوهی و خرگوش
و شکال و بوزینه و موش و سوسمار واز حشرات زمین آنچه مضر بود و قوی واز اعضا
بر زانوها و عصبها پای و پیوند ناخنها واز بیماریها دلیلست بر لنگی و کوری
و کلی و بلیسی و زشتی صورت و برج بهمیست و ضعیف آزار و بعضی گفته اند
سبعیست نرم باز دم و صفاء و منسوبات دلو . برج دلو خانه زحل است و وبال
آفتاب و حضیض مریخ و مزاج گرم و تر و بطبع باد و زمستانیست و ثابت و مغربی و نیک
و روزی و برنگ عسل گون که بسیاهی زند و کم نکاح و اندک فرزند واز مردم بر کنکان
قدیم و حاکمان و دبستان و حکما و مشایخ طریقت و پیران مقدم و دکانها و متعلمان
و عقلا و اصحاب ادعا و کواکب و اگر با حال بود دلیل کند بر تهنیت خانان و طلسم
سازان و افسونگران و فالگیران و آنان که پری در جام و بکوزه آب نمایند و ا...

کشتان

کشتان را و پیر و مشک و کار لوکنان و خرفروشان و تربت نشینان و در اصل مردم
فرومایه واز خویها دلیلست بمفلوعیز و دشنام بعون جنگها و باریک نظری و ترشی
و صبوری واز شهرها دلیلست بر کوفه و حوالی آن و قزوین و بادیه عرب
و حجاز و قزوین و اطراف مغرب و بعضی از فارس و جنوب انکیلان واز جایها
دلیلست بر حصارها و کوشکهاء عالی و آسیاها که از باد کم دهد و بادخانها
و آنجا که رصد کنند کواکب را و خانهاء فقیران و کوخانهاء بلند و منارها
و خانهاء در نوبه و ولیشان و بیشها و درختستان و آسیاها و غارها و کنشت
جهودان واز نباتها بر هلیلها و خیار و جنین و خرما و هندوی و حبوبات باتین واز حیوانات
دلیل بود بر سنجاب و جمور و سمور و روباه و کلاغ و زاغ و اسب ماده و لقلق و عقاب
و بوم و جعل و خادم دستور و بادکش واز اعضا دلیلست بر مهرها و سفالین
و قلاده و ذوات ریاح که بر مردم گشتند واز اندامها دلیلست بر ساقها و استخوانها
ساق و عصبها آنچه قوی بود واز بیماریها دلیلست بر لنگی و عیبها و افتادن
از بلندیها و درد جا و سوی اندام و هر علتی که از فکرت پدید آید و برج ... لثیست
و بلند آواز نرم و دراز دم و صفاء و منسوبات حوت برج حوت خانه مشتریست
و شرف زهره و وبال و هبوط و حضیض عطارد و مزاج سرد و تر و بطبع آب
و شمالیست و مونث و شبی و زمستانی و دو جسدین و نکاح دوست و بسیار

فرزند ونبی شهوت در دیار کشاینها واز مردم دلیلست بر علماء وقضاة وکتاب
واشراف واهل ورع وصوفیان واکر بیحال بود دلیل کند بر خواصها وعلماء کشتی
بانان وماهیکیران ومردم نه هزه فروش ومنافق ومزور وسالوس وازجایها دلیلست
بر دوسها در باطها وخزانها وسرایها عالی ومسجدها وآبخانها وسردابها ودریاها
وکوهها که نزدیک دریا بود وساحلها معمور وصیدگاها وازشهرها دلیلست بر سمنان
وطبرستان ومانند آن وبغداد وشام ودریای یمن ومشرق وزمین هند وازخوها
دلیلست بر خوش خوئی وکشاده روئی وسخاوت وتلطف وعفت وحاقت
ودلیری وازنباتها بر بیشه ونی وقصب وسیب وآلو وشفتالو وآلو ومیوها شیرین وخوش
خواده وازحیوانات دلیل کند بر مرغان آبی وماهیان بزرگ وفیل وگاوان وازجوهر
دلیلست بر صدف ودانه بزرگ وعقیق وازاعضا دلیلست بر ساقهای پای وکعب
وازبیماریها بر نقرس وبسیار خفتن پایها وخللها وسستی در پایها وبرج کنگست
وحد او آن وبعضی کفته اند سیم وست تمام سیزدهم وبقیه درجات بروج دوهر مخالف ازین
دوازده برج درجاتها باشند بعضی را نیره ومضیئه خوانند وبعضی را مظلمه وبعضی را خمیره وبعضی را
قتم وبعضی را خالیه وبعضی را مذکر وبعضی را مؤنث وبعضی را اسعد وبعضی را بحسن آنها را
که باتفاق نحس داشته اند آنها را یاد کنیم اند اهل بابل را ان جایها خواسته اند
ودر بعضها درجات خلاف بسیارست پس آنچه سعد اند ونحس باتفاق آنرا یاد کردیم
دایم

وآنچه در روی خلاف بسیارست بکذاشتیم اما درجات سعد از حمل دهم ونوزدهم
ست واز ثور سیم وهفتم واز جوزا پانزدهم وبیستم واز سرطان اول ودویم
وسیم وچهارم وپانزدهم واز اسد پنجم وهفتم وهفدهم واز سنبله دوم ودوازدهم
وپانزدهم وبیستم واز میزان سیم وپنجم وبیست یکم وبیست دوم واز عقرب
دوازدهم وبیستم واز قوس سیزدهم وبیستم وبیست سیم واز جدی دوازدهم
وسیزدهم وچهاردهم وبیستم واز دلو هفتم وشانزدهم وهفدهم وبیستم واز حوت
دوازدهم وبیستم وبیست هفتم پس اگر درجه طالع یکی از ین درجات افتد یا درجه عاشر
یا موضع نیرین بود اندرو یا موضع سهم السعادة یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی
بر طالع یا عاشر مولود بسعادتها اعظم رسد از طبیعت آن برج یا آن دلیل که یکی ازین
سعادتها که بعضی از اصحاب احکام از آن غافل باشند ایشنست درجات نحس که آنرا یاد
کفته اند از حمل پنج ست ۶ ۱۱ ۱۷ ۲۳ ۲۹ در ثور شش است ۸ ۱۳ ۱۸ ۱۹ ۲۴ ۲۶ در جوزا
پنج ست ۲ ۱۲ ۱۷ ۲۶ ۳۰ در سرطان شش ست ۱۲ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۲۷ ۳۰ در اسد هفت ست
۶ ۱۳ ۱۵ ۱۸ ۲۲ ۲۸ ۳۰ در سنبله پنج ست ۸ ۱۳ ۱۶ ۲۲ ۲۹ در میزان چهارست ۱ ۵ ۱۱ ۳۰
در عقرب شش ست ۹ ۱۰ ۱۷ ۲۲ ۲۳ ۲۷ در قوس شش ست ۷ ۱۲ ۱۷ ۱۸ ۲۶ ۳۰
۲۵ ۳۰ در جدی هشت ست ۲ ۷ ۹ ۱۴ ۱۷ ۲۲ ۲۳ ۲۹ در دلو پنج ست ۱ ۱۲ ۱۷ ۲۲ ۲۹
در حوت شش ست ۷ ۹ ۱۴ ۲۶ ۲۹ ۲۸ این ست آن درجات که یاد

کفته اند ایشان را باصطلاح اهل بابل لیس اگر یکی ازین درجات درجهٔ طالع افتد یا رکن
عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعادة یا موضع دلیل هیلاج بکر مولود هیچ سعادتها
برسد و توقع مضرت بود هرچند که دلیل قوی افتاده بود بعکس آنچه در درجات سعادة
کفتیم و در اختیارات البته نشاید که قمر درین درجات بود یا در درجه طالع ازین درجات
کنند یا درجهٔ بیت غرض **ثمرهٔ چهاردهم در صفات منسوبات بروج از طریق ترکیب از**
اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و آن را عالیه خوانند از آنکه روز افزون بود
بر شب و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و آن را منخفضه خوانند از آنکه شب
افزون بود بر روز اما از اول جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه مطالع و از
اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند و دراز مطالع اما برجهای آتشی دلیل اند بر معادن
و کانها و برجهای خاکی دلیلند بر نباتات و سرما و برجهای بادی دلیلند بر حیوانات از آدمی و غیر
و وزیدن بادها و برجهای آبی دلیلند بر حیوانات آبی و آبها و بارانها اما برجهای آتشی دلیل
مردم علامت اند که درن کشتی یا کبر برج خاکی دلیلند بر مردم غافل و احمق و ممسک و دروغ
کوی و برج بادی دلیل مردم شریف و عاقل و ممیز و عالم و بروج آبی دلیل مردم خسیس و کاهل
و تعطیل کننده در کارها اما بروج که بر صورت آدمی اند برجهای بادی اند و سنبله
و نیمهٔ اول قوس و بروج با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت
ثور است و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت یا با جمال حمل است و سنبله

و میزان و عقرب و حوت و بروج بریده اند که آنرا مقطوعه خوانند حمل است و ثور
و اسد و حوت اما بروج دوا بدن که بهیمی کویند حمل است و ثور و نیمهٔ آخر قوس
و نیمهٔ اول جدی **شعبهٔ دوم** در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع منسوب بروج
و منازل قمر بشش اثمار **ثمرهٔ اول در طول و عرض عالم و ارباع آن** باصطلاح استادان
از اقصای مغرب ست تا اقصای مشرق و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور
فلک باشد و حد او بقول متقدمان از جزایر خالدات ست و بقول متاخران از ساحل
بحر او قیانوس که آنرا بحر مغرب خوانند و ما بین آن ده درجه و ده درجه ست **اما**
عرض عالم از خط استوا ست تا قطب شمال و آن نود درجه بود راست **اما** ازین
نود درجه شصت و شش درجه معمور ست **اما** مواضعی که طول او نود درجه بود
که نصف عالم ست و عرض او سی و سه درجه که نصف معمور است انجا را وسط
آبادانی خوانند و طول قبه کویند **اما** مواضعی که طول او پیش از نود درجه بود و عرض
او بیش از سی و سه درجه باشد آن مواضع را ربع مشرقی شمالی خوانند و او منسوب بود
بمثلثهٔ آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق ست و ترکستان و فرغانه و سائر چین
و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و روم و ارمنیه صغری **اما** مواضعی که طول او
بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن مواضع را ربع مشرقی جنوبی
خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ خاکی و شهرهای معروف او بلاد هند ست از افق

مشرق و جزیرهاء هند و زمین سند و کران و بعضی از خراسان و کرمان و فارس و عمان
و یمن و بادیهٔ عرب **اما** مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و
سه درجه آن ربع را مغرب جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلثهٔ بادی و شهرهاء
مغرب و جزیرهاء سیاهانست از حبش و زنگستان و کناره دریا مغرب و زمین مصر و شام
و هر شهری که آنرا بمغرب باز خوانند **اما** مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود
و عرض او بیشتر از سی و سه درجه بود آن ربع را مغرب شمالی خوانند و او منسوبست
بمثلثهٔ آبی و شهرهاء او اندلس ست و برغان و افرنج و صقالبه و ارمینیه و عرب
ثمرهٔ دویم در دانستن اوتاد طالع برج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع
گفته اند و ثالث و ثانی عشر و تاسع و سادس را زایل الوتد گفته اند و ثانی و خامس و ثامن
و حادی عشر را مایل الوتد که بعضی یازدهم را از طالع دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط
گفته اند پس چهار برج اوتادند و چهار مایل الاوتاد و چهار زایل الاوتاد و از برجها
که ساقطاند دو از مایل الوتد ست و آن دوم و هشتم و دو از زایل الوتد ست و آن
دوازدهم و ششم ست و این چهار را ساقط از آن گفته اند که نظر بطالع ندارند **ثمرهٔ سیم**
در نسبت طالع با رباع اول فصول عمر مولود درجهٔ طالع دلیل مشرق ست و درجهٔ
عاشر دلیلست شمال و درجهٔ سابع دلیل مغرب و درجهٔ رابع دلیل جنوب و ما بین
درجهٔ طالع و عاشر دلیلست بران ناحیت که میان مشرق و شمال ست و این ربع

مذکر

مذکر و مایل خوانند و او دلیل ست بر عمر مولود بر عهد صبا **اما** آن درجهٔ عاشر
تا غارب دلیل ست بران ناحیت که میان شمال و مغرب ست و این ربع را مونث
و زایل خوانند و او دلیلست از عمر بر وقت جوانی **اما** از درجهٔ غارب تا رابع دلیل
ست بر آن ناحیت که میان مغرب و جنوبست و این ربع مذکر و مایل خوانند و او
دلیلست بر عمر او آن کهولیت **اما** از درجهٔ رابع تا درجهٔ طالع دلیلست بر آنچه
میان جنوب و مشرق ست و این ربع مونث و زایل خوانند و او دلیلست از عمر
مولود بر زمان پیری **اما** طالع مذکر ست و ثانی مونث و ثالث مذکر و رابع مونث
همچنین تا دوازده خانه طالع اگرچه در اصل مونث افتاده باشد **ثمرهٔ چهارم**
در نسبت ارباع عالم ببروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت فحمل و شمس
و زحل منسوبست و مغیب هر دو میزان و قمر و مریخ منسوبست **اما** آنچه ما بین
مطالع و مغیبست از طرف شمال سرطان و مشتری منسوبست **و اما** آنچه ما بین
مغیب و مطلع ست از جانب جنوب بجدی و زهره منسوبست و عطارد مشارک
با هر یک ازین کواکب از انجهت **اما** قول منجمان چنین ما آنست که برج سرطان
و مشتری دلیل عراق و عجم اند و برج میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره
دلیل عرب اند و برج جدی و عطارد دلیل هندوان و برج اسد و مریخ دلیل ترک **اما** شمس دلیل
مشرقین ست و قمر دلیل مغربین ست و زهره و حوت دلیل ما وراء النهر و حمل و شمس

دلیل خراسان وسنبله ومریخ دلیل فارس وجوزا وعطارد دلیل شام وقوس
ومشتری دلیل عراق عرب وزهره ومیزان دلیل خوارزم وسنبله وعطارد دلیل
خطا ودلو وزحل دلیل بابل وثور ومریخ دلیل دشت قبچاق‌اند **ثمره بیست ودوم در احوال
منازل قمر** بیست وهشت صورت ست درین دوازده برج هریکی از چند
کواکب که آنها را منازل خوانند ونامهاء ایشان اینست شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر
زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم
موخر رشا پس هفت ازین منازل در ربعی از ارباع فلک البروج اند وفصلی
از فصول سال منسوب وجهتی از جهات عالم چنانک هفت اول نسبت بسه
برج ربیعی دارند وشمالی‌اند صاعد واز ارباب عالم آن ربع که میان مشرق وشمال است
بدین هفت منسوب ست **اما** هفت دوم نسبت بسه برج صیفی دارند شمالی اند
وهابط و آن ربع که میان شمال ومغرب بدین هفت منسوب ست **اما** هفت سوم
نسبت بسه برج خریفی دارند جنوبی اند وهابط و آن ربع که میان مغرب وجنوب
بدین هفت منسوب **اما** هفت چهارم نسبت بسه برج شتوی دارند وجنوبی
صاعد اند و آن ربع که میان جنوب ومشرق است بدین هفت منسوب ست
پس بود در حصه هر ربعی از فلک البروج بهفت منزل قسمت کرده اند وهر منزل

را دوازده درجه وپنجاه ویك دقیقه وکسری نصیب افتاده ست **اما** بعضی
ازین منازل سعد اند وبعضی نحس وبعضی ممتزج وبعضی مذکر اند وبعضی مؤنث وبعضی
گرم وبعضی تر وبعضی سرد وبعضی خشك **اما** قول بعضی آنست که هر هفت که
بفصلی منسوبند طبع آن فصل دارند وبعضی گفته اند هر منزل که در یك برج افتد
طبع آن برج دارند و آن منزل که مشترك ست میان دو برج ممتزج ست **اما**
اهل بابل وعرب وهند اختیار بر منازل قمر نهاده اند **اما** آنچه بر جوانب تقویم
طلوعها منازل نویسند آنست که منزل چون از شعاع برون آید وصبح در مشرق
ظاهر شود علامت طلوع او بنویسند ودرین تاریخ فرغ مقدم را در چهاردهم
آذرماه روم علامت طلوع کنند را اول تقویم وبعد از او هر یکی سیزده روز طالع شود
ودر سال کبیسه روزی زبره را چهارده روز نویسند **اما** آنچه بر چهار نقطه
انقلاب نهند شرطین در اول حمل ست ونثره در اول سرطان وغفر در اول میزان
وبلده در اول جدی **ثمره بیست وسوم در دلالت دوازده خانه طالع** برج طالع دلیلست
بر تن وجان وبقا واغاز کارها وتدبیر مصالح و آنچه خواهد کردن ودلیلست بکیفیت
زندگانی وسعادت وشقاوت واز اعضا دلیلست بر سر وروی مولود بیت
ثانی دلیلست بر مال ومعاش ویاری گران وکیفیت آن ودخل وخرج وسخاء وبخل
وخوردن واشامیدن واز اعضا دلیلست بر گردن وحلقوم واطراف گردن بیت
ثالث دلیلست بر برادران وخواهران واقربا ونقل از جا بجا وتنگی وسعت احوال
خویشان ومحبت علم و اموختن چیزها بکیفیت هر یك واز اعضا دلیلست بر بازوها

ودستها بیت رابع دلیلست بر پدر و مادر و انواع املاک و مسکن و ضیاع و عقار و هر
و جایگاه دفن کردن مال و دانستن احوال پدر و مادر در قدم مولود و عاقبت کارها
و کیفیت هریک و از اعضا دلیلست بر سینه و معده و پستان بیت خامس
دلیلست بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و مواد اول بیت المال
املاک و خانه اخبار و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و منکوحی و پیک بلوغشان
و از اعضا دلیلست بر پشت و جایگاهها بیت سادس دلیلست بر بیماریها
و آفتها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی بیمار و مدت بیماری
و شناختن احوال بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت
هریک و از اعضا دلیلست بر شکم و ناف بیت سابع دلیلست بر ازواج
و شریکان و خصمان و دزدان و مخالفان و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت یافتن
و بازیافتن دزدیده و گم شده و آنجا که مسافر خواهد رفتن و کیفیت احوال هریک
و از اعضا دلیلست بر زیر ناف و سرین و نشستگاه بیت ثامن دلیلست
بر خوف و خطر و موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت
و دانستن ماتم و بیت المال ازواج و شریکان و کیفیت آن و از اعضا دلیلست
بر آلات شهوت و مقعد و رحم و مثانه بیت تاسع دلیلست بر سفرها و دین و مذهب
و اعتقاد و طاعات و علوم و خوابها و تعبیرها و تنبیهی و لطف طبع و ذکا است
و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی او و کیفیت هریک و از اعضا
دلیلست بر رانها مولود بیت عاشر دلیلست بر سلطنت و رفعت و جاه
و پادشاه و اکابر و سروری و هر چه معروفی و مشهوری و حکومت و احوال
مادر در قدم فرزند و شغل و عمل و عزل و کیفیت هریک و از اعضا دلیلست
بر زانوها و پیوند زانو بیت حادی عشر دلیلست بر سعادت و رجا و امید
و یافتن مراد و دوستان و دوستی کردن و بیت المال سلطانست و دلیلست
بر وزرا و خلفا و نایبان و آنچه از عمل و شغل طمع دارد و احوال عشق و عاشق

ودانستن

ودانستن دوستان صادق و کاذب و کیفیت هریک و از اعضا دلیلست بر
ساقها بیت ثانی عشر دلیلست بر دشمنان و شقاوت و سختی و قید و زندان
و گرفتن دواب و خانه ستوران و گریختن و رستن و خلاص و عجز و تهمت و حبس
بردن و شناختن نیکی و بدی احوال دشمنان و کیفیت هریک و از اعضا دلیل
است بر کف پایها **شعبه سیم در صفات منسوب با قمر** قمر نیر اصغرست و از
فلک اولست او و سعد اصغرست و متلون مزاج است و مزاج خاص او سرد
و تر است و مؤنث است و شبی و برنگ سبز که بسفیدی زند باندک
زردی و طعم او شور است که بتیزی زند و از بویها آنچه بتیزی مایل بود و بعضی
است و از حسها حس بصر و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ او راست
و معده و شش و پستان و گردن و میوه است نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها
آنچه از ماده بلغم بود و از مردم دلیلست بر خلفا و ولیعهدان ملکان و ملک
زادگان و چون منحوس بود دلیل بر بیکاران و جاسوسان و مردم سفله و عوام
خلق و کودکان خرد و از صورتها دلیلست بر روی خوب و چشم شهلا
و ابروی پیوسته و دندانهای گشاده و برکتی سروری و دلیلست بر مادران
و دایگان و کنیزکان و از خویها دلیلست بر مردم سلیم و آمیزنده و خوش
در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی ترویج و از بناها بر قصب
و بیننده و کتان و خیاطی و از جانوران بر مرغان آبی و دراج و تیهو و از معادن
دلیلست بر انواع میوهها و درخت و مرواریدها و نقره و از جامها آنچه بر
اندام بود و در کار دارند و از جایگاهها دلیلست بر آبگیرها و شرابخانهای
و رودها و چاهها و دریاها و باغها و حوضها و خانیها و از دینها دلیلست
بر بت پرستی و اقلیم هفتم او راست و از شهرها اولیا و سقسین و جابلقا
و سقلاب و روس و افریقیه و دیگر شهرهای که بر ساحل بحر محیط تا بحد دریای مغرب **تم**
دوم در صفات منسوب با عطارد ممتزج است تا هر کوکب که با مزاج طبع
او کی دو و اکثر آنها بود مزاج بیج کیرد و از فلک دوم تا بد و مزاج خاص او

لقند انک سرد و خشکست و باد انگیز و برنگ ملون ست و بوی او آمیخته با شم
و سودای ست و از حسها حس ذوق دارد و از اندامها دلیلست بر زبان
و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیلست بر اصحاب دیوان و دبیران
و مستوفیان و منجمان و فرزندان و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اکثر
بیحال بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم بیهوده گوی و فال
گیری و از خوها دلیلست بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی
ثنا و طلب و ساختن مکر و حاضرجوابی و سخن فروشی و از سنها دلیلست
بر سن بیش از بلوغ و از نباتها دلیلست بر آنچه بساق نزدیک بود و دوری به
تیزی زنند و ماش و باقلی و کدو و کشنیز و درختان با میوه و آنچه او درا
از جای بجای بکرد اند و کلک لخ و از حیوانات دلیلست بر سکان نکاد
داشتن و روباه و طوطی و صعو و بوزنه و طیور و آنچه در شهرها فرا کنند و بیا
موزند لعب و از معادن دلیلست بر کهربا و مهرها و زرنیخ و آهک
و سیماب و دوینه و جامهای منقش و از نقشها کتابت و از لباسها دلیلست
بر خطوط و جامه باطن و عتابی و عمامها و از بیماریها دلیلست بر بیختن موی
و صرع و درد ابلی و لکنت زبان و گشتن سیاه در اندامها و خفقان و وسواس
و مالیخولیا و سرفه و از جایها دلیلست بر دیوان خانها و عبادت جایها
و کتاب خانهاء بالا و از دینها دلیلست بر دین حکما و اقلیم ششم او راست
و شهرهاء او کوه یاجوج و ماجوج و جابرسا و زمین ترکستان و ختا و
صقلاب و اطراف ترکستان و چرکس و روم و بعضی از شهرهاء شام و مصر
تا به دریا مغرب **ثمرهٔ سیم در صفات و منسوبات زهره زهره سعد اصغرست**
و از فلک سیم تابد و مزاج سرد و ترست و مونث و شبی و برنگ سفید
روشن و از طعامها چرب و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی
دارد و از حسها حس شم بجنها خوش بوی و از اندامها آلت شهوت

و رحم و گرده و اولو و سیاهی چشم و ساعد و دست و کف و از سنها بعد از بلوغ و از مردم دلیل
ست بر خاتونان و زنان و جوانان و خوب صورتان و اهل طرب و زینت نهادن تا
و حال بود بر مختنان و خمار شوبان و مشاطگان و قوادکان و بندکاران و از
خوها دلیلست بر خوش خوی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب
و لهو و لعب و هزل و مزاح و طلب سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق
بازی و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار داشتن عطرها
و رقاصی و دلیلست بر آبادان و مکانها و صورتها و شهر آبادان و سطح
دانان و حرف دوست و باغ و مابین شادروانها و نشست و گفتاه بابی و از نباتها
بر آنچه خوش بوی باشد و شیرین و مغز میوه ها و انگور و سفید الوان و آنچه بر انجا
دلیلست بر مغز و زیر بجد و مروارید و از سنگ یشم و فیروزه و کلاهود
و برابر و آنچه بدو آرایش و زیب کنند و از لباسها دلیلست بر آنچه از ابریشم
سازند و آنچه سفید بود و از جایها دلیلست بر سرودها و تره زارها و بستانها
و کلزارها و جایها که تماشا و عشرت با سا بیشتر بود و از بیماریها دلیلست بر آنچه
از مال بلغم تولد کند و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق و ضعف دل
و دماغ و درد معده مقعد و درنج بواسیر کرده و احتباس بول و از حیوانات دلیلست
بر خرگوش و ماهی و بزرگ و فاخته و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت
بود و از دینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهاء معروف
او خراسانست و زمین تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا
و نسف و ترمذ و خوارزم و آذربیجان و ارمنیه و روس و عرب و بابل و بخارا تا به دریاء مغرب
ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات آفتاب آفتاب نیر اعظم ست و نیر سعد ست
و محرم و نحس و از فلک چهارم تابد بمزاج گرم و خشکست و لقمات اند نذکر و ذی سود
ست میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی ست و طعم تیزی ست لطیف
و از حسها بسیاهی دارد و از اندامها دلیلست بجانب راست و از سنها سن

ووقت و از مردم دلیلست بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کدخدایان و بیشتر دان
ه ضعیف چون بیحال بود دلیل کند بر رئیسان و معماران و استادان و بنیستان
و دهقانان و از صورتها دلیلست بر مردم تنآور و بزرگ سینه و قوی اندام
و طرف بالا و سطبر و از نفسها دلیلست بر نفخ و ورم و تبغ و کبر و از بیماریها دلیل
ست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم
و دلیلست بر دندان و ابلکان و از نباتها دلیل بود بر نیشکر و ترنگبین
و عسل و نار و شیرینی انگور و خرما و از معادن دلیلست بر یاقوت و لعل و زرنیخ
والماس و فیروزه و از حیوانات دلیلست بر اسبان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو
و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور و عسل و از بنایها دلیلست بر
معدنها و حفرها و سرایها و تختگاه پادشاه و از آلتها دلیل بود بر کلاه و تاج
و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهها بزر و از دینها بر دین نصاری و بعضی گفته
اند بر آتش پرستی اقلیم چهارم او راست و شهرهاء او بلاد کشمیر و چین و کوه بلور
و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند
و الموت و قزوین و قم و سیاه کوه و همدان و شهر ری و در قرب بیت المقدس تا حد
تا بدیگیا مغرب **ثمرهٔ پنجم در صفات منسوب با مریخ** مریخ نحس اصغرست و از فلک
پنجم تابد و بمزاج گرم و خشک ست با افراط و تفریط و مذکر و شبی و بطعم تلخ ست
و تیز و برنگ سرخ و سفید تیره و بعضی ناخوش دارد و صفراوی ست و از هنام
آتش افروخته را و از اعضا دلیلست بر زهره و کلیها و خصیه و ساقها و گوشها
از مردم دلیلست بر امرا و ملوک و لشکرکشان و ارباب سلاح و چون نحس بود
دلیل کند بر اهل شر و فتنه و دزدان و زندان و مفسدان و خونیان و از خوها
دلیلست بر شجاعت و دروغ و خلاف و سبکباری و بدعهدی و از صورتها دلیلست

بر مردم

بر مردم بلند بالا و بزرگ سر و اشقر و خرد گوش و سرخ موی و آبله زده و زخم خورده
و علامت بر ریش و دندان و از سنها آخر سن و فوق و اول کهولیت و از بناتها دلیل
ست بر درختان با خار و چوب و بقم و صندل و زعفران و گندنا و سیر و پیاز و ترب
و انواع زهرها و از معادن دلیلست بر مقناطیس و آهن و مس و از آلتها انواع
سلاحها و زین و سنان و هر آلت که از آهن کنند و از حیوانات دلیلست بر گوسفند
و خرگوش و ببر و پلنگ و کلب و شغال و گرگ و مار افعی و عقرب و خارپشت و از جایها
دلیلست بر آتشکدهها و لشکرگاه و هر جا که سیاست کنند و مطبخها و هر جا که
حیوانات کشند و از نهادها دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و نهاد
پیوستن و طرحها و سوختن و تلبیسها و کشتن و دزدی و آنچه بدان نیشتر محتاج بود
و بحجامت و رگ زدن و انداختن خون و هر علت که از گرمی و خشکی پدید آید و از جامهها
آنچه در حرب پوشند و از دینها آتش پرستی و گفته اند بت پرستی و اقلیم سیم
او راست و شهرهاء او یکطرف کشمیر است و لهاور و قندهار و جبال افغان
و بعضی از غور و غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان
و لرستان و خوزستان و بغداد و بصره و کوفه و بادیهٔ عرب و بلاد مغرب
تا ساحل **ثمرهٔ ششم در صفات منسوب با مشتری** مشتری سعد اکبرست و از
فلک ششم تابد و بمزاج گرم و ترست و طبیعت حیات و مذکرست و روزی و برنگ
سفیدست که بزردی یا بزردی زند و بطعم شیرین و خوش بوی و از مردم دلیل
ست بر پادشاهان عادل و مردم شریف و امیر و قضاة و حکما و زهاد و بازرگانان
بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت و فقیهان و خزینه داران و چون نحس
بود دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و مردم منافق و خویشتن ستای
و کسانی که جز اندک جز نفاق لباس نکنند و خود را نیک نمایند و از خوها
دلیلست بر تلطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت و امر معروف و نهی منکر
و راستی و حرص اصلاح کارها و از بنایها دلیلست بر آنچه از وی نفرت

ونباشد ولباسها وبابها که رنگ نکرده اند واز نباتها دلیلست بر گندم وبرنج
وجو ونخود وکنجد وقطم وسیب وانار شیرین واز معادن دلیلست بر زر
وسیم والماس بنفش وجوهرهاء شریف واز حیوانات دلیلست بر آنچه بخورند
وحلال بود وطاوس ولقلق وهمای واز جایهای دلیلست بعبادت خانها
ومساجد وصوامع ومنابر علماء ومحافل ومقامهای عالی معمور وخیر واز
صورتها بصورت شیرین وچشمهاء فراخ ومویها تو رنگ واز اندامها بر خون
طبیعی ونطفه ومغز وجگر وحلقوم ودم ورگها جنبنده واز سنها دلیلست
سن کهولیت دارد واز حسبها حسن لبس از لباسها آنچه کبود بود وعلماء
دارند وخوطه وجامهای پاکیزه واز بهر دینها دلیلست از ذی علم وپاکی وعمل
وبعضی گفته اند بر دین ترسایی اقلیم دوم او راست وشهرهاء او مکران ست
وسیستان وطرف خراسان وحد ودریا فارس وبحیره وطمادین ومکه ومدینه
واطراف مغرب **ثمره هفتم در صفات ومنسوبات زحل** زحل نحس بزرگست واز
فلک هفتم تابد ومزاج سرد وخشکست با افراط ومزاج موت وملکاست
ودردی وگویند حقیقی است وبطعم ترش ست ورنگ او سیاه وبوی ناخوش
واز مردم دلیلست بر کتان قدیم واربابان آنها ومردم قلعه دار ودرویش
ودهقانان ومشایخ واگر بد حال بود دلیل کند بر زاهدان ومشایخ
کاربستگان ومزدوران وکلکاران وحبشیان ومردم سودائی وبلغمی
واز اعضا دلیلست بر سپرز واستخوانها ورود ورگ وپوست وپشم
وبلندی پشت واز بیماریها دلیلست بر آنچه دراز کشد بود چون استسقا
ونقرس وسستی در اعضا وکسر بلغمها خام وعلتها باطن ودیر شدن
وآنچه در پیری حادث شود وسبب آن سردی وخشکی باشد واز حسبها دلیل
ست بر چشم سنگین شده واز خوها دلیلست وجهل وترس وبخل ومکر ووسوسه

وصرع

وصرع وسیر کاری وکاهلی واز صورت کسی که زشت بود وبزرگ سر باشد
وخورد چشم وپیوسته ابرو وفراخ دهان وسطبر لب وسخت آزار واز سنها
دلیلست بر سن پیری ودلیلست بر بد وار وجدان واتابکه ودایه واز
حیوانات بر آنچه بارکش باشد سخت کار وشتر مرغ وعقاب وکلاغ ودم
وجعل ومگس ونیش وهرچه زیر زمین خانه دارد چون موش ومار وامثال آن
واز جامها بر آنچه از پشم وموی سازند وپوستینها وضعفاء واز نباتها عفصا قیر
وپلیلها وداروها که قابض بود وهر چه کهن وکند شده باشد واز معادن
دلیل بود بر سرب وروی وآهن کار نا کرده وسنگهای سخت واز جایهای دلیل
ست بر کوهها خشک وبلند وغارها ومقامهای خراب وبناهای قدیم وشار
ستانها وشورستانها وگورستانها وقلاع واز دینها دلیلست بر دین
یهودی واقلیم اول او راست وشهرهاء او سراندیب است واقصی هند وبیشتر
وطراید دریا که جنوب وحبشه وزنگبار تا بدریای مغرب اما در پنج اقلیم خلاف
کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس است واقلیم سیوم
عطارد را واقلیم چهارم مشتری را واقلیم ششم قمر راست وهفتم مریخ را ودر اول
وپنجم خلاف نیست وقول اول صحیح گفته اند **ثمره هشتم در دلایل سعادت وشقاوت**
از ذوی حیات شرح دلیل کدخدا عالم کون وفساد است دلیل موجودات واهل
فسادند بعضی هر یک از مواکب خاصه نفس انسان وسهم سعادت بر وی منسوب است
ودلیل سعادتها نا سعیدی مال وجاه وشمس دلیل امور آخرت است واهل عقبی دلیل
موجودات بکمال تمام شدن هر موجودی در عالم خاصه نفس انسان وسهم الغیب بر
وی منسوب ست ودلیل سعادتها باطن است چون رای وتدبیر واعزاز است که موصوف بحالات
شرایع با اینکه شمس وقمر نهاده اند اما زحل دلیل نحس اکبرها است ومناوی ست
از ذوی شقاوت ونومیدی وفقر وتنگی وبیماری دائم وشواری وسختی وادبار
کارها ومریخ دلیل نحس کارها است از فسق وفجور وقتل ودزدی ودروغ

وهر فسادکه سبب شقاوت آخرت باشد اما زهره دلیل امور دنیاوی است
ومطلب سعادتها این عالم از ناز و نعمت وخوردن و آشامیدن و پوشیدن
وزینت ونکاح و تولد اولاد و تناسل و مشتری دلیل امور دینی است یا انتباه آخرت
ومطلب کارها آخرت ولپسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و صحت
دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنچه سعادت آخرت است اما اگر دو
نحس مستولی شوند بر مولودی و بد حال بوند دلیل کند بر ظهور نقیضها و شقا
وتها در دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشند صفتها هر دو نحس بقوت باشد
اما بفعل بنا ید اگر این نحسان در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدیشان نگرند
این صفتها موجود نشود از مولود مگر اندکی از قوت بفعل بنا ید یا در صورتی
بفعل آید که ناپسندیده نباید باتفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر
مولودی و نیک حال بوند دلیل کند بر موجود شدن اندکی سعادتها دنیاوی و اخروی
وقناعت کند بدان و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادتها دنیاوی
وآخرتی باشد و اگر سعدان در خانهای نحسان بوند یا نحسان بدیشان ناظر باشند دلیل
ضعف آن سعادتها بود و حظ اتفاقی در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در
امور دنیاوی و آخرتی اما عطارد مزاج سعود قبول کند و یا در هر دو سعادت
وشقاوت از دنیاوی و آخرتی هریک را متعلق است بهر دو طرف پس حکم
او به مستولی موضع وی کنند یا بدان کوکب که بدو ناظر باشند یا او در خانه آن
کوکب بود تمره نهم در صفات و منسوبات راس و ذنب راس کریم و تناست و مزاج
مشتری و سعد است و در یاد کنند و است و او را عقده شمال و جوزهر خوانند
وذنب سرد و خشک است و مزاج زحل و نحس است و کم کنند و او را عقده جنوبی
خوانند چون قمر در عقده راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج
وچون در عقده ذنب آید عرض او بطرف جنوب بود و این راس و ذنب دو موضع
است که تقاطع کرده از فلک ممثل فلک حامل که قمر منسوبند بعقده ذنب و جوزهر
در

دو مقابل راس باشد و نصف میان هر دو شش برج است و است شعبه چهارم
در اقسام بروج و کواکب هشت ثمار تمره اول در قسمت خانها این دوازده
برج را بر هفت کواکب قسمت کرده اند و چند نوع و از آن جمله یک نوع قسمت خانه
است چنانکه آفتاب و ماه را هر یک یک خانه است و پنج دیگر را هر یک دو خانه
است و بنا بر این قاعده بر آن است که شمس پادشاه کواکب است و اسد برج
وثابت است و مزاج آفتاب را شرف عناصر هست پس خانه آفتاب او شایسته
تر بود و ماه را برج سرطان لایقتر بود از آن جهت که منقلب تر برج سرطان
است و او مزاج قمر است پس او لایقتر بود به او از بروج دیگر اما گفته اند از اول
اسد تا آخر جدی را قوالی حیز آفتاب است و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این
هر دو حیز را فلان نیرین خوانند و هر یک از خمسه متحیره را در حیز آفتاب یک
خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه یک خانه چنانکه زحل اصل در حیز آفتاب
است بدلو در حیز ماه و مشتری را قوس از حیز آفتاب است و حوت از حیز ماه
ومریخ را عقرب از حیز آفتاب است و حمل از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتاب
است و ثور در از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتاب است و جوزا از
حیز ماه برخلاف توالی البروج و نیز گفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب
بگی دیگر انسام است شکل افتادن خانها انسان با این دو نیز چنانکه
دو خانه زحل چون در مقابل هر دو خانه نیرین اند و نظر مقابله تمام نحس است
و کیفیت آن گفته شود پس زحل را نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه مشتری
در تثلیث هر دو خانه نیرین اند و نظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را
تمام سعد بزرگ خوانند و چون هر دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین اند
ونظر تربیع نیم دشمنی است پس مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره
در تسدیس هر دو خانه نیرین اند و نظر تسدیس نیم دوستی است پس او را
سعد اصغر گفته اند و چون هر یکی از دو خانه عطارد در جنب آن نیرین که هست ازجهت
اسقاط است پس او را اسم سعد و نحس ننهاده اند ممتزج خوانند اما گفته اند
هر کوکب که در حیز آفتاب بود در قوت و ترتیب او باشد تا در آن نصف بود

17

وچون در حیز ماه بود در قوت وترتیب ماه بود تا در ان نصیف بود اما تقول دیگر
سعادة ونحوست کواکب بسبب قرب وبعد افلاکست از آفتاب وماه در آن
چنانست که یقین است که اعتدال مزاج علت سعادة است وافراط سبب
نحوست پس چیزی فلک مریخ نزدیکترست بآفتاب از زحل ومشتری در مزاج
او گرمی وخشکی بافراط است خاصه خشکی وساقط است از آفتاب پس او را نحس
کوچک گفته اند اما فلک زحل دورترین دو کوکب از آفتاب است مزاج او سردی
وخشکی گفته اند بافراط خاصه سردی دور ترتیب است پس او را نحس اکبر گفته
اند زیرا که اما مشتری در وسطاست ووسط باعتدال منسوبست در نسبت پس
آفتاب است پس او را سعد اکبر گفته اند چون این سه کوکب علوی اند که سعادت
ونحوست ایشان را سبب آفتابست اما علت سعادت زهره قمر است از آن
جهت که قریب با صغر است در بعد آفتاب و زهره سعد اصغر است در بعد مشتری مزاج
زهره موافق قمر و در محل وسط از قمر در دلیلش پس دلیل پس او را سعد اصغر گفته اند
وا اما عطارد چون از قمر ساقط است فلک او را بمزاجی منسوب نکرده اند
اما بسبب سرعت وتغیر گفته اند مزاج باردار دممتزج باشد چیز دو کوکب
سفلی اند حال ایشان را بقمر تعلق کرده اند چنانکه علویات را بآفتاب اما اندرو
حقیقت در کوکب هیچ مزاجی نتوانند بود جهت آنکه بسیط اند لیکن حال ایشان
علت وجود مزاجها بود در مرکبات اما صداقت وعداوت هست میان
این کواکب وعلت آن افتادن شکل خانها است چنانکه در سعادت ونحوست
گفتیم باینتر پس هر کوکب که خانه او دو وازدهم خانه دیگری افتاده است آن
هر دو کوکب دشمن همدیگر باشند وحکم تربیع ومقابله همین است وهر کدام کوکب
که خانه او در تثلیث خانه پس دیگری باشد دوست همدیگر باشند مثلا منزل
دوازدهم میزانست ثور و وازدهم جوزا پس میان عطارد و زهره دشمنی باشد
وچون سنبله با عقرب وحمل با جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد ومریخ دوستی
باشد همچنین میان زهره ومریخ دشمنی بود ومیان زهره ومشتری دوستی بود
ومیان زهره وزحل دشمنی بود ومیان زحل ومشتری دشمنی بود ومیان عطارد وزحل

دوستی

دوستی بود ومیان نیرین وزحل دشمنی بود وبا مشتری دوستی بود وبا مریخ
دشمنی بود وبا زهره دوستی بود وبا عطارد نیز دوستی اند ونیز دشمنی تمه
دوم در قسمت خانهاء شرف وشرف هر کوکب را بعضی خانه شرف است
بدرجه معین چون در ان خانه نقل کند قوت شرف او را ابتدا کند وچون بدان
درجه نهایت قوت باشد وچون از آن درجه بگذرد آغاز قوت نقصان
قوت باشد بتدریج کم شود تا بیرون رود پس آن قسمت چنان است
که برج سرطان شرف مشتری است در پانزدهم درجه وحمل شرف آفتاب
است در نوزدهم درجه وجدی شرف مریخ است در بیست وهشتم درجه
وعقرب شرف زحل است در بیست ویک درجه وثور شرف قمر در سوم درجه (قمراست)
وحوت شرف زهره است در بیست وهفت درجه وسنبله شرف عطارد است
در پانزده درجه وجوزا شرف راس است در سه درجه وقوس شرف ذنب
است اما این قسمت بدان چنین است که سرطان طالع عالم است ومشتری
دلیل سعادت است شرف او در این خانه لایق بود وآفتاب پادشاه فلکیست
ودهم سرطان که برج حمل است شرف او موافق تر بود ومریخ چون دلیل
است هفتم سرطان جدی است شرف او در جدی درتر بود وزحل چون دلیل
کشت وزرع وعمارت است چهارم سرطان که میزان است شرف او شایسته
تر بود اما از روی دیگر آنست که چون طالع سرطان افتاد او تا دار بعد
ارتفاع بعدند اما قمر چون خلیفه آفتابست واز بالای او تدبیر کدام فیه تراز
با نهم نسبت وآن ثور است پس شرف قمر در وی موافق است چون زهره
سعد است ودلیل پاکی بود خانه سعد او موافق مزاج نیز از سرطان است شرف
او در [illegible] شایسته تر بود وچون عطارد دلیل عقل وعلم است سنبله برج آتشی
او شرف عطارد است [illegible] پس از آن دلیلش پس هر دو سعد
ست ودر تثلیث عطارد ومریخ دلیلش پس مشتری تثلیث مریخ مقابله
زهره است ودر زهره در تثلیث مشتری دلیلش پس مریخ است پس درین اوضاع
آن معلوم شد که بیشتر این کواکب از بر خانهاء نهمد یکی ناظر اند خاصه خانه
سفلیان بسفلیان خاصه علویان بعلویان اما چون راس ذنب کواکب نیست

۱۸

شرف او اند رخانه ساقط ثابت است وازحوت است وشرف ذنب همچنین
وآن قوس است اما هر کوکبی کی را خانه است که آنرا وبال خوانند خانه
بنج وزحمت وآن برج هفتم است ازخانه آن کوکب مثلاً زحل را اسد وسرطان
هرج وبالست از آن سبب که اسد هفتم دلو است وسرطان هفتم جدی ووبال
ماه جدی ووبال مریخ از حمل میزان است واز عقرب ثور ووبال زهره از میزان
حملست واز ثور عقرب ووبال مشتری از قوس جوزاست واز حوت سنبله
ووبال عطارد از سنبله حوت است واز جوزا قوس پس تا کوکب در وبال باشد
در رنج بود وضعیف حال باشد اما نوع دیگر هبوط است وخانه هبوط هفتم
از خانه شرف در درجه هبوط همان درجه شرف بود پس چنانکه وبال برج هفتم
است از خانه هر کوکبی هبوط برج هفتم بود از خانه شرف کوکب مثلاً هبوط
مشتری در جدی است پانزده درجه وهبوط آفتاب در میزان است به
نوزده درجه وهبوط مریخ در سرطان وهبوط زحل در حمل وهبوط قمر
در عقرب وهبوط عطارد در حوت وهبوط زهره در سنبله وهبوط راس
در قوس وهبوط ذنب در جوزا وتا کوکب در هبوط باشد در زندان رنج
باشد وبغایت ضعیف بود ثمره سیم در قسمت ارباب مثلثات این
قسمت چنانست که هر سه برج که بر یک طبع اند آنرا مثلثه خوانند پس چهار
مثلثه باشد بعدد عناصر وهر مثلثه را به کوکب داده اند ومثلثه مؤنث را
ارباب کواکب مؤنث ومثلثه مذکر را ارباب کواکب مذکر چنانکه
حمل واسد وقوس مثلثه آتشی اند در طالعها روزی رب اول آفتاب است
وثانی مشتری ودر طالعها شبی رب اول مشتری است وثانی آفتاب وشریک
هر دو در روز وشب زحل وبعضی کسان شریک را اعتبار نکرده اند اما
جمهور نگاه داشته اند وتا مثلثه بادی در طالع روزی زحل وعطارد
داده اند ودر طالع شبی اول عطارد را داشتند وثانی زحل را شریک
هر دو در روز وشب مشتری ومثلثه خاکی در طالع روزی زهره وقمر
داده اند ودر طالع شبی اول قمر را داشتند وثانی زهره وشریک هر دو
روز وشب مریخ ومثلثه آبی را در طالع روزی مریخ وزهره داده اند

(دداد)

در طالع شبی اول زهره را داشتند وثانی مریخ وشریک هر دو در روز وشب قمر
اما بعضی کسان در طالع روز وشب زهره را مقدم داشته اند ولیکن مقدم شمرده
مریخ تصاص نه دیگر است پس ومثلثه مذکر آتشی وبادی وکواکب ایشان مذکر
اند ودو مثلثه مؤنث آبی وخاکی وکواکب ایشان مؤنث ثمره چهارم
در قسمت حدود وجنس حدود واحد در کواکب بقول مصریان ابیست

بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
جدول حدود کواکب بقول مصریان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حدود وجوه ۱۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مخترع این اقسام رجند جه است انجه اهل روزگار آنرا استعمال کنند اینست
وبطلمیوس آنرا اعتبار کرده اند واو را حدود اهل مصر خوانند وآن چنانست
چنانست که هر برجی را بجنس متحیره قسمت کرده اند باقسام مختلف واقل آن دو
درجه است واکثر دوازده درجه وآخر برج حدود نحسان افتاده است
قسمت را وجهی بود یاد نکرده اند وا را نجد را لغو کرده شد ثمره پنجم در قسمت
وجوه هفت کواکب این قسمت چنانست که هر برجی را سه قسمت
کرده اند هر قسمی ده درجه وهر قسمی را بکوکبی داده اند بتوالی بروج وکواکب چنانکه
ده درجه اول حمل نصیب مریخ است ده درجه دوم نصیب آفتاب ده درجه آخر

نصب زهره وازنوزده اوّل نصب عطارد است وده میانه نصب قمر است
وده آخر نصیب زحل بهمین قیاس تا آخر حوت با بتمامی رسد واین قسمت
را وجوه خوانند **تمرهٔ ششم در قسمت فرح کواکب** این قسمت بطالع تعلق
دارد چون صورت طالع تعیین شود افراح معلوم کرده وآن چنانست که
چون عطارد کوکب عقلست ونطق فرح او در طالع باشد وقمر نیز اصغر است چون
دلیل حرکت است ومصالح این جهانی فرح او در ثالث باشد وزهره چون کوکب
طرب است وعشق وسعد اصغر است فرح او در پنجم باشد ومریخ چون نحس
است ودلیل مرض ساقط او لیس فرح او در ششم باشد پس قمر اصغر وسعد اصغر
نحس اصغر با فرح از طالع تحت الارض افتاد **امّا** آفتاب چون نیّر اعظم است وغایه
نهم دلیل سعادتها اخرتی وسفر است فرح او در نهم باشد ومشتری سعد
اکبر است ودلیل جاه اصیل واصل فا فرح او در یازدهم بود وزحل چون نحس اکبر است
ودلیل هرج ومشقت وسختی فرح او در دوازدهم باشد پس نیّر اعظم وسعد اکبر
نحس اکبر افتادها فرح فوق الارض بود **امّا** هر دو نیّر در مقابله یکدیگر
ودر تثلیث ولیس طالع دهر بود نحس در مقابله یکدیگر ساقط از طالع
تمرهٔ هفتم در اثنا عشریه بروج وکواکب این علم بطالع نسبت دارد
وآن چنانست که هر برجی را بدوازده قسمت کرده اند هر قسمتی را بدو
درجه ونیم پس قسم اوّل صاحب بیت را بود وقسم دوم بصاحب برج دوم
همچنین تا بدوازده برج داده شود طریق عمل آنست که اگر اثنا عشریه
طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است وآن درجات را در دوازده ضرب
کنند واز طالع شصتگان بیفکنند آنجا که کمتر از سی بماند اثنا عشریه طالع آنجا
بود وحکم هم همین است واین عمل را در استخراج صنعتها بکار دارند هم آنکه
اثنا عشریه طالع وقت افتد چنانکه افتد واین بجای نظر طالع است **امّا**
اثنا عشریه کوکب را بنگرند تا کوکب در برجی که بود چند درجه قطع است آن
درجات را در دوازده ضرب کنند شصتگان از برج کوکب طرح کنند آنجا
که کمتر از سی بماند اثنا عشریه کوکب آنجا باشد **مثال** زهره در حمل اثنا عشریه
کواکب

یازده درجه وچهار دقیقه است زضرب یازده در دوازده صد وسی ودو درجه
حاصل آید وازضرب چهار دقیقه در دوازده چهل وهشت دقیقه این اعداد را
از برج حمل شصتگان طرح کردیم برسید حساب بدوازده درجه وچهل و
هشت دقیقه از برج اسد **امّا** اگر معین یازده درجه زهره را بچهار برج
بفهمند چنانکه دو ونیم حمل ودو ونیم ثور ودو ونیم جوزا ودو ونیم سرطان وچهار
اوّل که شرح دادیم تا درجه مستغرق شود وبلک درجه وچهار دقیقه را
ماند پس یک درجه در دوازده ضرب کنند دوازده حاصل آید واز چهار دقیقه
چهل وهشت دقیقه این طبیعت اسد باشد مناسب عمل اوّل **امّا** حکم
اثنا عشریه آنست که کوکب را اثنا عشریه کوکبی افتد چنان بود که صاحب
اثنا عشریه ناظر بود تا در حظی از حظوظ او قوی بود اثنا عشریه کوکب در برجی
چنان باشد که صاحب اثنا عشریه در آن برج واثنا عشریه مزاج صاحب خود
دارد وبعضی یکسان دلایل اند وتشبیه اند اگرچه اهل ورنکار را دیا کمتر
استعمال کنند وبکار دارند **امّا** یاد کردیم تا کتاب خالی نماند **امّا** اقسام
دیگر هست چون در هفت ونیم وبه ونیم بهره در برجان دوازده وجهان بحث او
مانند این واین قسمتها بیشتر قول هند است ودر من عهد منسوخ لا جرم
یاد نکردیم از جهت تخفیف را **تمرهٔ هشتم در نسبت ایام بکواکب** شبانروز
یک دور فلک مستقیم است اوّل او بقول اهل شرع از طلوع صبح صادق
است وبقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب ونزدیک مقربان
از دایره نصف النهار **امّا** اوّل شب باتفاق از غروب نصف قرص جرم
آفتاب است وطلوع سیاهی از افق مشرق پس آن شبانروز را به بیست
وچهار قسمت کرده اند هر قسمی را ساعتی خوانند وساعات بر دو نوع
بود مستوی ومعوج مستوی آنست که یک جزو آن را از بیست وچهار
جزو دایره پانزده درجه مطلع باشد بدین سبب او را ساعات مستوی
نام کرده اند **امّا** عدد او در دور روز وشب مخالف باشد او را ساعات معتدله
نیز خوانند **امّا** ساعات معوج آنست که یک جزو است از دوازده جزو

روز یا شب پس اگر روز دراز تر یا کوتاه تر باشد عدد او دوازده بیش
وکم نگردد اما نقش او زیاد وکم شود از پانزده درجه مطلعی بسبب زیاده
و نقصان زمان او را معوج خوانند و زمانی نیز خوانند اما از هفته هر روزی
را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعات اول آن روز را از ساعات
بدان کوکب داده اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست با فتاب پس ساعت
اول این روز را ست و ساعت دوم زهره را که تحت اوست و سیوم
عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم
را آفتاب را و نهم زهره را و دهم عطارد و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را
و چون دوازده ساعت روز یکشنبه بزحل تمام شود ساعت اول از شب
دوشنبه مشتری را بود و ساعت دوم مریخ را همین قیاس می کرد تا ساعت
دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد و ساعت اول از روز دوشنبه قمر را
بود دوم زحل را برین قیاس شب سه شنبه زهره را بود روز سه شنبه
مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه
آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را
و ساعت دوازدهم ازین شب مریخ را و اول ساعت روز یکشنبه آفتاب را
برهمین قیاس دور میکنند اما اهل بابل و روم که تتبع ایشان کرده اند
چون اسحق کندی را و معشر بلخی و دیگران بنا استخراج بیرها باب ساعات
نهاده اند در طالعهاء ابتدا ادوار صاحب ساعت کنند مختار بود
هر نوعی کاری که بکوکب او منسوب بود در ساعتی که صاحب او
تعلق دارد مثلا روز یکشنبه آفتاب منسوب است دیدار پادشاه
و انچه با آفتاب تعلق دارد نیک باشد و حکم شب و هر ساعت از روز و شب
همین است تا تمام هفته شعبهٔ پنجم در نظرهاء کواکب بعضی ببعضی چهار
ثمره ثمرهٔ اول در کیفیت نظرهاء هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر

نظر

نظرهاست و آن پنج نوعست به هشت قسم قسم اول قرآنست چون دو
کوکب در یک برج یک درجه و دقیقه را بر شوند قرآن باشد دوم تسدیس این
است سیم تربیع این چهارم تثلیث این پنجم مقابله است در یک تثلیث
در یک تربیع در یک تسدیس دیگر و یا تبسر یست مبلغ هشت باشد اما اتصال
این آن بود که بر توالی در درجه از طالع بسبب وچهارم و پنجم یا تسیر آن بود
که از مضمون طالع و یازدهم و یا زدهم را اتصال این را تسیر تقویتست اما قرآن
سعدین سعدست و قرآن نحسین نحس چنانکه گفته شد اما نظر مقابله
آن است که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر باشد و بد هفتاد و هشت درجه برسند و جمل
از صد و هشتاد درجه بود یا است که نیمه دور فلک است یعنی شش برج
پس چون هر یکی در خانه ضد همدیگر بود در مقابله این نظر نحس اتمام دشمنی
گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکبی باشد و حد او نود درجه است که ربع دور
فلک است و او چون نیمه مقابله است و او در نحس نیم دشمنی گفته اند اما نظر
تثلیث از برج پنجم کوکبی بود در حد او صد و بیست درجه بود که ثلث دور فلک
است و البته تثلیث از دو برج اتفاق افتد که بیک طبع باشند چون از حمل
باشد یا از قوس بسبب آن موافقت او را سعد تمام دوستی گفته اند اما
نظر تسدیس از برج سیوم کوکبی باشد و حد او شصت درجه است که سدس
دور فلک است و او نیمه حد تثلیث باشد او را سعد و نیم دوستی گفته اند
ثمرهٔ دوم در انواع اتصالات و اوضاعی که کواکب را اتفاق افتد و کیفیت آن
اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار نوع است لیکن انچه از آن مختصر
است و بیشتر واقع شود و نگاه دارند دوازده نوع است نقل و رد و دفع
قوت و دفع طبیعت و انکار و نقل النور و انتکاث و بعید الاتصال و خالی السیر و وحشی
السیر و تبیع طبیع و مستقیم اما نظر تحویل آنست که کوکبی در حظ کوکبی دیگر
بود و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا درجه با صاحب آن حظ اتصال
کند پس آن صاحب حظ او را اقتبال کند چون در حظ خود ببیند او را این نظر دلیل
باشد بر روا شدن حاجات و یافتن مژدها و تمامی محبت میان دو کس

الردّ امّا ردّ آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا هبوط خود
بود یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد از خود در کند که قوت قبول
ندارد مثل شخصی که با خود رنجانیده بود بعلتی یا از حمق شخص دیگر خواهد که باو
تدبیری کند او را از خود در کند و حکم این ضد قبول باشد از تا بیاید آن حاجتها را
ناتمامی یا پیش بردن کارها و فرو ماندن کارها امّا دفع قوت آنست که کوکبی
در حظ خویش بود و کوکب دیگر او را بیند صاحب حظ او را قوت دهد که
هر دو در حظ خود باشند هر یك قوت خود بدیگری دهد چنانکه شمس در سرطان
بود و زهره در ثور و این علامت دفع قوت بود دلیل بود دانا باشد بر دستیاری
در کسی از هر طرف و تمام شدن کارها بجد و جهد امّا دفع طبیعت آنست
کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب هر دو یکدیگر بینند پس هر یك طبیعت
خود بدیگری دهد و بعضی کسان دفع قوت خوانند این را و این دفع نوعی از
بود از دفع قوت و اثر او در سعادت و عطیت اصلها در سیدن یا موسی
کلی زیادت ابنها و ضیاع دیگر باشد امّا انکار آنست که کوکبی دیگر از ابتدا در
وبال یا هبوط او پس آن کوکب این را انکار کند چون در وبال و هبوط خویش
زند و این ضد دفع طبیعت است و اگر هر دو وبال یا هبوط یکدیگر بینند انکار از
هر دو جانب بود و آن را و ضد دفع طبیعت باشد امّا نقل النور آنست که کوکبی
سبك رو دو کوکب گران رو بیند و چون از تمام منصرف نشده باشد دیگر را
بیند پس نور اول کوکب بثانی دهد اگرچه کوکب از یکدیگر ساقط باشند و این
عنا بر اتصال بود میان آن دو کوکب مثال آنست که کوکبی در حمل بود و دیگری
در عقرب بود و کوکبی سبك رو تر از هر دو در سرطان باشد اول آن کوکب را
بیند که در حمل است و هنوز از وی منصرف نشده باشد بدان کوکب پیوندد
که در عقرب است پس نور کوکب اول بدوم نقل کرده باشد و این دلیل
باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان و حاجات و امثال این
امّا انتکاث آنست که کوکب سبك رو خواهد که بکوکب گران رو پیوندد
هنوز مرکز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبك رو را راجع شود یا راجع

بود

بود خواهد که بکوان در پیوندد و مستقیم شود اتصال تمام بکند و این دلیل
شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و نومید شدن از حاجتها و کامها که امید
بوده باشد امّا خالی السیر آنست که کوکبی را از اول برج کوکبی نبیند و بهیچ
کوکبی دیگر نه پیوندد در آن برج و این وقت که کوکب ضعیف باشد و بد تر آن
بود که کوکب نحس بوده باشد امّا بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی آید
با اول برج هیچ کوکب را نه بیند و با آخر برج بیند در آن حال کوکب ضعیف
بود امّا وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید و بیرون رود و بهیچ کوکب
نپیوندد در این حال قمر را بسیار افتد یا نحس بود و بدتر آن بود که این
حال قمر را در قوس افتد که او از جهات غرب در قوس از همه ضعیف تر است
چنانکه از هبوط بیرون می آید و در وی به وبال می پیوندد و از جهات غرب
بهتر از جوزا نبود که از شرف بیرون می آید و در وی بخانه می پیوندد امّا
سر نجم عکس آن باشد در برج دو خانه و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها
و نقصان مال و کسب و پیش آمدن کارها بخیر و نفع و این همه بحسب خانها
طالع باشد و نظرهاء نحوست و عداوت امّا تربیع طبیعی آنست که کوکبی
در جوزا بود و کوکبی را بیند که در سنبله باشد یا در سنبله بود و کوکبی را
بیند که در جوزا بود و این تربیع بقوت چون تثلیث باشد و این حال
مشتری را نیز باشد در قوس و حوت امّا مستودیه بر دو نوع است یکی
نیك بعید است و دیگر نیك نحس ضعیف است امّا سعد نقیب آنست که
صاحب محل یاد کرده است پس و نوع دیگر هست که نیز دیگر است
یکی آنست که کوکبی در وتدی باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد کوکب
دیگر را بیند که آن کوکب هم در وتد پس باشد و این خانه یا شرف او باشد
امّا دستوریه کمال قوتست و دلیل سعادتها و بزرگی و حکم او و سلطنت
باشد و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتها
خاصه بود اخلی تمّه سیم در اتصالات محل این اتصالات غیر اتصالات
نظر است و او را تناظر نیز خوانند و اتصال طبیعی گویند و بجای اتصالات

نظر نگاه دارند اگرچه باهم نظر ننمایند و این اتصالات سه نوع است تسدیس
و تربیع و مقابله و نشست اگر آن دو نوع بود یکی بسبب موافقت مطالع دوم
بسبب درازی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطهٔ اعتدال
را با اتفاق افتد و آن بجای نظر باشد مثال آنکه کوکبی در بیست درجهٔ
حمل بود و دیگری در ده درجهٔ حوت میان هر دو تسدیس نبود که این هر دو
جزو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از حمل مساوی است بر توالی حمل
و بر خلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب در این دو جزو باشند بجای تسدیس
نشینند و همچنین اجزاء ثور با دلو بود در مطالع موافق اند ثور بر توالی و دلو
بر خلاف توالی پس بجای تربیع نشینند و همچنین اجزاء سرطان با قوس و اجزاء
سنبله با میزان و اگر ابتدا این قسمت از میزان کنند حکم همین باشد اما آنک
اجزاء که موافق نهند در درازی روز بعد ایشان اند و نقطهٔ انقلاب را بر
باشد چنانکه اجزاء سرطان بر توالی جوزا بر خلاف پس اگر ز بیست درجهٔ
سرطان بود و دیگری در ده درجهٔ جوزا بعد میان هر دو تسدیس باشد
بهمان که هر دو بعد از نقطهٔ اعتدال گفته شد جهت آنکه در درازی
روز بیست درجهٔ سرطان همچنانست که ده درجهٔ جوزا و همچنین اسد را
با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی
و اگر از نقطهٔ جدی ابتدا کنند حکم همان اند این است حقیقت اتصالات
محل نمرهٔ چهارم در حدود اتصالات و اجرام کواکب از بطلمیوس اتصال
را حدیست که تا بدان حد نرسد اتصال آغاز نشود و حد دیگر است
که تا از آن بگذرد باطل نشود و بنا بر آن اجرام کواکب است که هر کوکبی
جرم معین کرده اند از بطلمیوس پس اگر از نیرین خواهند پس نور جرم آفتاب
یه درجه است و نور جرم ماه یب و مشتری و زحل هر یک ط درجه مریخ
واح درجه زهره و عطارد هر یک یاز درجه عقده راس و ذنب را هر یک
یب درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که دو کوکب یکی با دیگری
رسد آغاز اتصال بود و چون بعد میان ایشان نصف جرمین رسد آغاز

قوت

قوت اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون کوکب
سبک رو بگذرد آغاز انصراف بود و چون نصف جرمین رسد نهایت قوت
اتصال بود و چون جرم از جرم منقطع شود تمامی انفصال بود اما افتاد
نصف جرمین را بود در جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد
مثال آنست که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه نصف
دوازده با نه جمع کنند بیست و یک درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد
پس هرگاه که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد باشد نصف جرم و نظر
نسبی باشد آغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت اتصال بود
و چون مرکز بمرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون نصف جرمین رسد
نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد آید تمام منصرف گشته بود
اما اگر نصف جرم کمتر اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت
بود و قول اول محکم تر است شعبهٔ چهارم در مقادیر شهادتها و قوتها
و ضعفهای کواکب صفت نمرهٔ نمرهٔ اول در شهادتها این اصحاب صنعت گفته اند
که حظ و بلاحظ را رغیم گویند شاهد گویند و قوة او در حظ خود شهادة
خوانند و شهادت از پنج نوع است و هر یک را مقدار بوده اند چنانکه گفته اند
صاحب خانه را پنج شهادت است بعضی قوت او زودی لطف بصاحب شرف
چهار است بصاحب مثلثه را سه و صاحب حد را دو و صاحب وجه را یکی
و در این خلاف است آنچه حکیم کوشیار گفته است خلاف این است اما اگر
کوکب در خانهٔ خود بود شهادهٔ او که پنج است مضاعف کند و بعضی شود
و حکم صاحب شرف و دیگر شواهد همچنین است اما گفته اند هر برج که
صاحب او در وی بود حسبی باشد زنده او در حیز لایق او بود طلب کنند
باشد و اگر کوکبی غریب در وی باشد هر چند که نا مقبول بود قوت دهد
اگر از ارباب حظ او کوکبی بدو ناظر بود قوت دهد قوی تر دهد نمرهٔ دوم
در قوتهاء ذاتی کواکب قوتهاء کواکب در جهتها بد اما آنچه در جهتها

آورند شصت وشش نوع بعضی از ذاتی وبعضی عرضی وقوی وضعیف وصیانه آنچه از آن
مبلغ عظیم تر است سیزده نوع است ذاتی وقوت ذات آنست که کوکب در خانه
خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد یا در وجه خود مستقیم بود وعلویات
مشرقی باشند وسفلیات مغربی وکوکب ذکر در حیز بود وکوکب مذکر در برج مذکر
بود ومونث در برج مونث وزایل بود در مسیر صاعد بود در افلاک خود
اما زایل آنست که جهت او در شبانروز بیشتر از حرکت وسط او بود وصاعد
آنست که از نقطه حضیض روی باوج دارد یا بذروه فلک تدویر وحیز آنست
که کوکب روزی روز بالای زمین بود وکوکب شبی زیر آسمان باشد اما
تصمیم وآنکه از قوتها نهاده اند صمیم آنست که بعد کوکب کمتر از شانزده دقیقه
بود دقیق که مرکز او بمرکز آفتاب رسد در احتراق با این قدر بکند ردکر
وهمچنین عطارد قوی تر باشد که عتابت دو شمس یا شند واین در همه اتصالات
بود کواکب را اما گفته اند قوتهاء ذاتی کوکب دلیل سعادتهاء بالمنزا باشد
در مولود چون عقل وفهم وادراک وفراست وکیاست ومانند آن ثمره
سیم در قوتهاء عارضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه طالع اتفاق
افتد وکوکب در وتدی بود از اوتاد طالع وانهم قوی تر طالع است پس
عاشر پس سابع پس رابع وچون کوکب در وتدی بود قوت او از روی تفاوت
دیناری بود در مایل الوتد چهار دانک قوت دارد وانهم قوی تر حادی
عشر است وبانخامس اگر در زایل الوتد بود دو دانک قوت دهد واز
هم قوی تر تاسع است پس ثالث وساقطات را عدد نهاده اند اما وجهی دیگر
آنست که کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدو ناظر بودند بنظرهاء مودت
وبودن کوکب در فرح هم قوت عارض بود واین قوتهاء دلیل سعادتهاء ظاهره
بود وچون مال وجاه وحرمت وعزت وشهرت وعفت ومانند آن اما وقت باشد
که کوکب را هم قوت ذاتی بود وهم عارضی چنانکه طالع حمل بود ومریخ در حمل
که خانه وشرف است وعاشر است از طالع وقیاس دیگرها همین باشد

حرکت م

ثمره

ثمره چهارم در ضعفها کواکب چنانکه قوتهاء کواکب در حصر نیاید ضعفها
نیز نیاید اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه وپنج نوع گفته اند آنچه از آن
مبلغ ظاهر است هجده نوع است وآن چنانست که کوکب در وبال خود بود
یا هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع وهر دو نیر در خسوف وبا کسوف
باشند یا در عقده ذنب قمر در طریق محترقه وآن از نوزده درجه
میزانست تا سه درجه عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر یا کوکب در عقده
ذنب بود یا ناقص در سیر یا هابط در افلاک خود یعنی از نقطه اوج یا ذروه
فلک تدویر روی بحضیض دارد یا در طالع بخانه نیز افتاده بود یعنی در
خانهاء ساقط یا در وبال یا هبوط کوکبی بود خاصه که آن کوکب بدو ناظر
باشد خاصه بنظرهاء عداوت یا در زیج یا در نیمی افتد که مثلا منافی او باشد
یا در حظوظ نحسان بود یا نحسان بدو ناظر بودند خاصه بنظرهاء عداوت اما
اگر کوکب در وتدی از اوتاد طالع افتاده بود وآن موضع وبال یا هبوط او باشد
این ضعف او زیاده از قوت عارضی باشد ثمره پنجم در تشریق وتغریب
کواکب وحدود آن هر کوکب که پیش از آفتاب برآید او را مشرقی خوانند
وچون بعد از آفتاب فرو شود او را مغربی خوانند وحق التشریق والتغریب کواکب
علوی شصت درجه است یعنی چون آفتاب از اقتران ایشان بگذرد تا آنگاه که بایشان
ایشان رسد ایشان مشرقی باشند وچون شصت درجه بعد یابند تا آفتاب بتثلیث
رسد در حد تغریب آیند یعنی چون از این حد در نه مشرقی باشند ونه مغربی
اما حد تشریق وتغریب زهره وعطارد پنج درجه است وحق التشریق والتغریب قمر
بیست ویک درجه بیشتر نیز گفته اند وحقیقه دوازده درجه ثمره ششم در دانستن
کوکب مستولی بر موضع طالع ودانستن کوکب مبتز ومستولی ومستولی آن
کوکب باشد بر موضعی از دوازده خانه طالع که در حظوظ خود بود از آنچه نوزده
ایم یا ناظر بود وچون مطلوب واکثر پنج ارباب حظوظ در برج مطلوب بودند
یا ناظر باشند زیادترین شهادت مقدم بود واستیلا دیگرانرا شمرده ایم

کنند و اگر چهار باشد یا دو باشند آنکه شهادت زیادت بود مقدم دارند
اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ در آن خانه نبود یا ناظر نباشند آن مرد را
مستولی نباشد و اگر کوکبی غریب در آن خانه افتاده بود او مستولی باشد
و او را دلیل آن برج خوانند اگرچه در آن خانه ضعیف و نامقبول باشد و اگر
کوکب غریب هم نباشد در وی زهره از وی ساقط بود آن برج [illegible] بود
و چنان اما اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی باشد و هر اضافه فلکی [illegible]
و صاحب بیت خاصه که ساقط بود اما مثال آن کوکبی غریب در برج
باشد که مستولی بود آنست که اگر شخصی در خانه شخصی دیگر بود حکم او را
بود بر ملک و در آن خانه تا در وی باشد و اگر ناظر باشد بدان ماند که کسی
خانه شخصی را محافظت کند اما مثال آن کواکب بود که در صورت طالع استر
باشد بسبب بهاء ذاتی در صحیح قوتی هم آن بود که صاحب طالع در طالع بود
یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب عاشر
در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در وی بود یا صاحب حادی عشر
یا صاحب شرف او در آن خانه و همچنین در خامس یا سابع یا تاسع اما
اگر کوکبی قوتها ذاتی دارد و از طالع ساقط بود از اینها باشد اما آنقدر
باشد که چند کوکب [illegible] بیشتر بود یا برابر [illegible] مقدم دارند و دیگر را
شریک او کنند پس مدار احکام کلی طالع بر صبر باشد بعد از آن بر مستولی
بعد از آن بر صاحب طالع اگرچه ساقط بود بعد از آن بکوکب غریب که ناظر
باشد اما مستولی آن کوکب بود که در وقت قران [illegible] در دور فلک
[illegible] یا اوج خود [illegible] یکی بود یا عرض او در شمال بیشتر از آن کوکب
دیگر بود یا کوکب در عاشر طالع افتاده باشد او مستولی بود و آنکه در حادی
عشر یا ثانی عشر طالع افتاده باشد و مدار احکام در قران بکوکب مستولی
باشد و کوکب صبر مستولی بجز قران نوع هفتم در امتزاج کواکب
بطریق تشبیه و تمثیل آنچه اسرار احکام است امتزاج کواکب است و آن

چنانست

صاحب حظ رابع در رابع
و خامس در [illegible]

چنانست که بعضی کواکب علت گرمی است و بعضی علت تری و همچنین سردی
و خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا بیشتر از آنها
جمع آیند در طالعی یا جای دیگر واجب بود که امتزاج دهند تا از آن همه
مزاجی معلوم شود که از هر یک نیست دارد و از آن همه نباشد و این را مثال
آنست که اگر باده شیرین یا ترش بحو باده خون با آب بیامیزند رنگی و مزاجی
و طعمی است از آن حاصل آید که بهر یک منسوب بود [illegible]
مزاج مایل بود که او غالب تر بوده باشد از هر چهار مثال این از کوکب آنست که اگر
مولودی را زحل در طالع اتفاق افتد و مشتری و مریخ و زهره دلیل زحل صاحب
و ترش روی و سرد و خشکست و مشتری [illegible] ست که بر [illegible]
و گشاده روی ست و نیکو خلقی و کرم توست و زهره دلیل [illegible] ست
در روشن و لطف طبع و معاشرت و خوبی صورت و [illegible] مریخ
و مریخ دلیل سرخی ست و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشکست پس
واجب کند که با امتزاج این چهار دلیل که [illegible] مولود سرخ و سفیدی
بود که بگندم گونی زند و بحلم و صبر و غضب و تندی بر اعتدال باشد و
پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد بود در دین و خوش طبع و عشرت و خیانت کند
در نهان و اثر [illegible] منصب مریخ و شبیه صورت و معتدل المزاج
باشد مایل بخشکی و [illegible] که در وی بوند دلایل آن بر اعتبار کنند که موافق
مزاج هر کدام کوکب که باشد [illegible] ظاهر تر کردانند از این کواکب هر
کدام که شهادت بیشتر دارد اثر او ظاهرتر بود و اگر دو یا سه قوی باشند اثر
قوت یکی با دیگری بیامیزند و هر کدام که ضعیف بود و نامقبول اثر او کمتر باشد
و پنهان تر اما اگر در برجی یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزند و اگر
کواکب همچنین در خانه مال اتفاق افتد چون منسوبات هر یکی را از نباتات و جواهر
و حیوانات [illegible] طعم و اشربه و مال [illegible] او را از آنجا استدلال
کنند و باقی بموت دیگر را قیاس [illegible] همچنین و در حقیقت آن ست که هر کجا اعتدال

نیست دلیل نحوست است در عرض مثال دیگر تشبیه آنست که اگر زهره در نود
بود چون خایف بوده طرب با جوحت صحبت در سرای خود و اگر قمر با او
بود چون ملک زاده بود در مملکت خود با او طرب میکند و اگر عطارد آنجا
بود چون ندیمی بود و کیلی با ملاهی و اگر مریخ آنجا بود چون دشمنی عربده
کننده بود و در خصومت افتاده پس ازین اجتماع معلوم شود که زهره
باشد در سرای طرب ملک زاده آن ناحیت با زهره و باهم مایل
بوند و دوست جهت آنکه زهره در این موضع شعاع ایشان چون عطارد
صاحب دوم و پنجم است از نوبه زهره و واقع در تسعیج در فرح تحت ادرد و دخل
و خرج ایشان را می شناسد و چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است دشمن
و خصم ایشان است فتنه و شر میانگیزد و از آن خود در دخت محاربت
و هر دو او را قصد میکنند اما اگر آفتاب ساقط بود از ایشان از پادشاه
باید خایف باشد و اگر با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از پادشاه
امین باشند و از ایشان خوشنود و اگر مشتری از ایشان ساقط بود
از قاضی و محتسب در بیم باشند و اگر با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از
محتسب و مفتی ایمن بوند و اگر نظر عداوت بود خایف شوند و مجلس
کم طرب باشد اما اگر زحل با ایشان بود سر عهدستان بود با ایشان
و اگر ناظر بود بنظر مودت رعایت حال ایشان کنند و اگر بعداوت نگرد
قصد جان ایشان بزم ایشان کنند مثال تشبیه دیگر آنست که اگر مریخ
در عقرب بود و زهره با او چون مخبر بود در زمانه بدست اسیری با زحمی
بالشکری و اگر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود آن مرد با او مخبر
آن مخبر را و اگر قمر آنجا بود چون مسافری بود که در آن میان محبوس باشد
بود و لیکن بسبب و بال و ضعف زهره است که او چون مخبر است
و بسبب قوت و قبول مریخ است که او چون اسیری است و عطارد چون

مجد

صاحب خانه یازدهم است عقرب را و دوستدار مریخ است و چون عطارد
صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن بود از دو چون قمر
صاحب خانه نهم عقرب است مانند مسافر است در بن خانه چون در
هبوط است محبوس است و کواکب دیگر با همین نسبت نگاه دارند و در
هر سه مثال تشبیه اینست شرح طریق امتزاج کواکب بسی تأمل و تذکر
واجب دارند از سر ذهن و اعتقاد تمام تا فایده حاصل آید و بیشتر احکام
راست بود و کلاحکم حفظ آید شعبه هفتم در اصالة الادله با انواع مختلف
نوزده ثمره ثمره اول در کلیات اصول احکام بعموم احکام نجوم دانستن
ضرورتی است پس هر جا که نحسان غلبه کنند تنها یا ناظر بوند دلیل فرو
ماندن کارها بود و افتادن خلل در مصالح و افتادن مرض و تعش
آمدن دشواری در امور و هر جا که سعدان غلبه کنند یا ناظر شوند
دلیل بود بر آمدن کارها و امیدها با آسان تر وجهی و همچنین سعدان
٥ دلیل سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت ثمره دوم تسدیس و تثلیث دلیل
دوستی بود و راحت و آسانی در آمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی
بود و رنج و دشواری در امور و نظرهای مقبول دلیل تمام شدن کارها بود
تا نحوست خاص از اوتاد و نظرهاء بد و نامقبول دلیل فرو ماندن کارها
باشد خاصه از زایل الوتد یا ساقط ثمره سیم نظرهاء عداوت کواکب
سعد با ضرر نبود چنانکه نظرهاء مودت کواکب نحس با نفع نبود ثمره
چهارم دلیل نیک اگر اکر با هم یکی ناظر باشند بنظرهاء مودت دلیل
تمام شدن معنی آن امر بمدت بقاء او بود بوجه احسن و اگر بنظر عداوت
نگرند دلیل تمام شدن بعضی بود از آن امر بسختی و دشواری ثمره پنجم اگر
سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جای تباه بد بود فرو ماند
از رسانیدن سعادت یا از آنجا کمتر اند که سعد مقبول مثل شخص کریم و توانگر
بود و سعد نامقبول مثل شخص کریم درویش باشد و اگر نحس قوی بود
چنانکه در خانه یا شرف یا حظ خود بود و مستقیم نحوست و ملکی خود

دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول باشد ثمرهٔ ششم اگر بجایگاه امن
در بجا کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی
که امید باشد بوجه آسان و امّا اگر نحس مستولی بود مکروه رسد از قوی
بدکار و از کسانی توقّع فساد باشد ثمرهٔ هفتم اگر بجایگاه خوف و خلل
سعد مستولی گردد اندوه رسد از جماعتی نیکوکار که طمع بدی نتوان داشت از ایشان
و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رسد از کسان ظالم که توقّع بدی باشد از ایشان
ثمرهٔ هشتم اگر طالع مولودی موضعی که آنجا نحس افتاده بود از شخص دیگر
طالع مولود هم در آن جزو سعدی افتاده بود این هر دو ضد یکدیگر باشند
و این شخص که نحس در طالع او بود بدان شخص دیگر بدی و ضرر رساند و آنکه
سعد در طالع بود بدان دیگر خیر و نفع رساند امّا اگر هر دو را سعد در یک موضع
افتاده بود میان ایشان مودّت و محبّت باشد و بهمدیگر نیکی رسانند امّا
اگر هر دو را نحس در یک جزو افتاده بود قاصد یکدیگر باشند و بهمدیگر
بدی رسانند چنانکه سعد و نحس هر دو را در خانهٔ مال افتاده باشد نفع
و ضرر هر دو از سبب مال و معاش و یاری گران بود و اگر در خانهٔ شش افتاده
بود سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج را همین است ثمرهٔ نهم
اگر دو مولود آفتاب در یک برج افتد میان آن دو شخص دوستی بود
حکم ضد همین است و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد دوستی پدید آید میان
آن دو کس امّا اگر در مقابل افتد دشمنی پدید آید و حکم تربیع همین باشد
امّا بودن سهم السعادة در یک برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب طمع
طمع امید باید ثمرهٔ دهم اگر طالع زن هفتم مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع
خدمتگار یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق میان این جماعت موافقت
محبّت بغایت رسد و بمانند با همدیگر مدّتها بی تفرقه و دوری باشد
از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم برعکس افتد قیاس باقی بروج همین

است

است امّا اگر هر دو شخص را با همدیگر پیوستگی شود و صحبت اتفاق افتد نوعی
از انواع و طالع هر دو از یک مثلّثه باشد چنانکه طالع یکی حمل بود و دیگری
را اسد یا قوس میان ایشان در اغلب تجربها موافقت بود و در وداد
دوام ماند با همدیگر ثمرهٔ یازدهم آفتاب را نحوست و زیان از مقارنهٔ
مریخ بود و از مقابلهٔ زحل و ماه را نحوست و زیان از مقارنهٔ زحل بود
و مقابلهٔ مریخ ثمرهٔ دوازدهم بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس پیش از
آفتاب بر آیند یعنی بود که هنوز در شعاع بود یا بعد از ماه بر آیند یعنی
که ماه نور خود بدیشان رسانیده بود ثمرهٔ سیزدهم نحس شرقی دلیل کند
بر آفت و نحس مغربی دلیل کند بر علّت و آفت آن بود که ناگاه حادث شود
چیزی که سبب فساد بوده به بدن یا به مال یا جاه و علّت آن بود که چیزی پدید
آید که سبب بیماری بدن باشد و عارضه که در تن پدید آید ثمرهٔ چهاردهم
کواکب علوی بتثلیث قوی توانند و کواکب سفلی بتسدیس ثمرهٔ پانزدهم
پیوستن کواکب بکواکب دلیل کند بر راستی کارها و بغیبت کردن چیزها و در
طلب آن بودن چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند
بر مایل شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهتران مولود را و همچنان
علی اکبر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا صاحب طالع
بدیگری امّا از پیوستن آن میخواهم که کوکب سبک و دیگران دوری
تدبیر بدو دهد و از این جهت است که کوکب سبک رو را دافع تدبیر
خوانند و گران رو را قابل تدبیر گویند ثمرهٔ شانزدهم اوتاد طالع دلیل کند
بر قوّت و ظهور چیزها و با تمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر مایل الوتد
دلیل کند بر توسّط یا بنشر چیزها با تمام رسیدن یعنی یا بنشر آن خاصه حادی عشر
با خامس زایل الوتد دلیل کند بر نوشیدن آن امیدها اما تحریر بکمال نشتر
نبود یا نخواهد گشت ثمرهٔ هفدهم در دلالات از وجه خاص و عام دلالات
چیزها بر دو قسم است عام است و خاص عام آنست که برج اسد آفتاب

دلیل پادشاه اند و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل برج طالع که دلیل
خاص و عام او موافقه کنند مولود را بکمال برسانند و آن دلیل ظفر بود و دلیل
بود در تمامی این و بقاء او و بغایت و نهایت بود و مثال مولودی که طالع
او عقرب شده بود عاشر او بود و برج آفتاب و اسد که دلیل پادشاه اند
اند برج خاص هم دلیل پادشاه اند برج دلیل خاص و عام موافقت کرده باشند
و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت و سروری کند و طول مدت
و بقاء اما خانه هفتم عقرب شور است و زهره صاحب آنجا و نیز دلیل
و عام موافقت کرده اند و اگر زهره آنجا بود دلیل ستمکار باشد و بر خو جاری
اند زنان و مناکحت و قیاس بروج و کواکب بیکدیگر همین است تمره بیست و هفتم در اثر
های کواکب اثرهای کواکب علوی عظیم تر است و مدت آن و مدت بیشتر خاصه
در بروج علویات و اوتاد طالعها و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدت
او قصیرتر خاصه در بروج سفلیات و بروج منقلب و زایل و اوتاد طالعها
اما گفته اند که اثر کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین
عالم نزدیکتر است و اثرهای کواکب علوی دیرتر از امتزاج پدید آید
که افلاک ایشان دورتر است اما آنچه در مدت روزگار تجربه شده است
آنست که همه احوال کواکب پیش از امتزاج اثر می کنند و آنچه عظیم تر است
زودتر حادث میشود و دیرتر می ماند و آنچه حقیرتر است چون ساعتی امتزاج
تند یک تیر برسد ظاهر می شود و زود منقطع می شود و هیچ شک نیست که اثر
ها زحل پیش از امتزاج می افتد و حادث میشود آنچه از امتزاج او توقع
می باشد و ابو الحامد غزنوی در کتاب او آورده است که زحل از پیش
اثر میکند در حوادث و از پس میکند و همان بتجربه قول او تحقیق شده است
و اگر کسی این قول را قبول نکند که تجربه بکند تا بیابد اما بی شبهت
اثر مریخ پیش از مناخت ظاهر میشود از آن جهت که از دلیلش نمی رود

افعارا

اقعات را اما چون اثر کواکب علوی را مدت مدید است و اثر ایشان را بعد از
وقوع می بینند گفته اند که اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر سفلیات
اندک مدت است گفته اند اثر ایشان قبل از امتزاج نمود و حقیقت آنست
که گفته شد همه احوال کواکب از اثر امتزاج ایشان متوقع است بیش از
امتزاج می بینیم و مدتها در آن امتزاج می بینیم اما اثر آن می بینیم در آن وقت
و بعد از آن مدتها بقدر قوت آن امتزاج و بعضها قران در مثلث هوا
و قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر از سعدین و نحسین در
بروج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشد مدتها مدید همان بود
است که اثرهاء ایشان از پیش دیده شد و از پس نیز چیزی دیده شد
اینست حقیقت که از استادان ما رسیده است و در مدت عمر تجربه افتاد
تمره نوزدهم در احوال علامات شهبت که زیر فلک قمر حادث شود آتشها که
در هوا پدید آید هفت نوع باشد و آنها را نوایخ نجوم خوانند و هم با ذوات
الاذناب گویند و هر یکی اعلا حده نامی است مناسب صورت او چنانکه
اول را نیزک خوانند دوم را شهاب و سیم را عمود چهارم را برق پنجم را حادیه
ششم را ذوذوابه هفتم را ذو ذنب و این همه نحس باشند و در هر شهری
یا ناحیتی که یکی از اینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین
و اکابر بود و در آنجا قحط شود و بیماری حادث کرده و صفرا و بادها آید و علت
این آن بود که چون مریخ نسبتی از اسباب آن ناحیت با شهر منسوب
شود زمین را خشک کرده اند و آتشها در آن زمین کم شود بخارها دخانی
خیزد و غلیظ باشد و چون بفلک اثیر رسد بیفروزد و آن وقت ظاهر شود
از آنچه گفته شد در کشت و زرع نقصان افتد و بلا و قحط پدید آید و چون
غذاها را تفاوت شود بیماریها حادث کرده و چون هوا بر شده باشد
و بادها افتد هم و اما استیلاء مریخ قوت غضب و خلاف غالب شود و مردم
مایل شوند بافعال بد چون خیانت و بد اعتقادی و دزدی و رشوت انگیختن

وبسبب تغیر احوال صحاجیها قایم کرده ولشکرها بیکانه ضعف از اقلیم کشند وبلاد مضطرب لسیار گردند وکلانیهاء باطل شوند ومردم دررویش کردند واز این هفت صورت دو ذوابه چون سرآتشی بود از دو چون گیسوهاء آتش بدید آمده بود وذنب آتشی بود کره واو نامیم نور و گفته اند انه طرف لهٔ دم او بود گفته اند از جانب غربی وبعضی گفته اند که از جهت جنوب شود که دم او بود وگفته اند که ذو ذوابه ها تیز دبیج طالع شود در جهت مشرق ودو ذنب در مغرب شبانگاه پدید آید وخلاف این دیده شده وهر دو را سیر باشد پس وزن هر وهر کدام که ظاهر شود اگر دنبال او بلندتر باشد نیز نزدیک تر داود سخت تر بود و بزرگی وخودی او همین حکم دارد اما اثر آن بیخ دیگر نزدیک تر باشد بدان سبب که بقا او کمتر باشد وگفته اند خلقگان دو ونابیان کواکب اند این آتشها در عالم اجسام وطبیعت ایشان مثل کواکب بود وذوابه وذو ذنب وطبع زحل ومریخ اند وعطارد وشرایط ایشان مثل آثار این کواکب بود در زیر فلک قمر بعضا در عالم باقی شرح گفته شود از آنچه منشا هذه آثار داست در شعبهٔ آثار علوی والله اعلم بالصواب **شعبهٔ دوم در احکام قرانات وتسدیسات وتربیعات وتثلیثات ومقابلات واحترافات ومجاسدات با راس وذنب** وسایر احوال سیاره کواکب ودرو دوازده شعبه **شعبهٔ اول** در اصال قرانات چهار **ثمره شعبهٔ دوم** در احکام قرانات کواکب با زحل چهار **ثمره شعبهٔ سیم** در احکام با مشتری چهار **ثمره شعبهٔ چهارم** در احکام قرانات کواکب با مریخ چهار **ثمره شعبهٔ پنجم** در احکام قرانات عطارد با زهره چهار **ثمره شعبهٔ ششم** در احکام سعدین ونحسین دو **ثمره شعبهٔ هفتم** در تسدیسات وتثلیثات سه **ثمره شعبهٔ هشتم** در احترافات پنج **ثمره شعبهٔ نهم** در احکام مجاسدات شش **ثمره شعبهٔ دهم** در قرانات قمر با کواکب هفت **ثمره شعبهٔ یازدهم** در

منازعات

در منازعات قمر شش **ثمره شعبهٔ اول در احوال قرانات چهار ثمره ثمرهٔ اول در ذکر ادوار وسایر دوالسنین** که بر احوال کلیات عالم دلیل است بکلی ادوار دوم قران مشتری و زحل اما ادوار **چهار قسمت اعظم** را اوساط آنست واصغر وراعظم آنست که هزار سال شمس بیک درجه حرکت کند وبیک برج انتها واین برج را انتهاء الوف خوانند والوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حمل یا ثور وصاحب برج را مدبر الوف خوانند وصاحب دوره نیز با قاسم الوف خوانند اما دور اکبر آنست که هر صد سال شمسی یک درجه حرکت کند وبیک برج انتها واد دوره ودوره قسمت کبری خوانند واین برج را انتهاء مائین ومائین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما ادوار اوسط آنست که هر ده سال شمسی یک درجه سیر کند وبیک برج انتهاء وآن دوره را دوره قسمت وسطی خوانند وآن برج را منتهاء عشرات وعشرات را بنام برج نسبت کنند چنانکه پیش گفتیم اما دور اصغر آنست که هر یک سال شمس یک درجه سیر کند وبیک برج انتهاء وآن دوره را دوره قسمت صغری خوانند وآن برج را منتهاء آحاد وآحاد را بنام برج نسبت کنند چنانکه گفتیم واین آن دوره است که او را در طالع اهل نگاه دارند اما دوری دیگر هست وآن چنانست که سیصد وشصت سال شمسی را یک دوره نهاده اند وچنانکه سال را چهار فصلست این دوره را نیز چهار فصل است پس متبدل شدن دوره دلیل باشد از گشتن دولت از قومی بقومی ومتبدل شدن فصل بفصل دلیل باشد بانتقال دولت از خانه بخانه وشعبه بشعبه در همان دولت قایم اما چون در دوره بدل شود اگر کواکب سعود مدبران دوره باشد در مدت آن دوره پادشاهان جبار وقاهر پدید آیند ومردم در شدت ورنج افتند وحکم بدل شدن فصل بفصل همچنین اما کمتر از دوره واگر در وقت بدل شدن دور قران اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثر آن دوره بکمال رسد در خیر وشر وحکما او را باد

را اعتبار کرده و این خاصه اهل هند و برین قدر ختم کردیم تمره دوم در شرح
قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثر
ترین قرانات قران مشتری و زحل است تمام این دو کوکب از چهار نوع
بود اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اما قران اعظم آنست که نخست قران کنند
در اول حمل بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو
هزار و نهصد و چهل سال شمسی در چهار مثلثه بسبب در هر برجی چهل و نه
قران و ماه بود که بیشتر و کمتر بسبب کثرت رجعتها پس در هر مثلثه دوازده
قران کرده باشند در بعضی سیزده چون این قران تمام شود باول حمل باز
رسند و تفصیل اینست که چون در اول حمل نخست در جدی قران کنند
قران دوم در درجه پنجم قوس افتد چه اکثر هر قرانی در درجه پنجم بیشتر
افتد پس قران سیم در پنج درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم
حمل رسد همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در یک
دویست و چهل و پنج سال بتقریب و از قرانی بقرانی مدت بیست سال
باشد بتقریب قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کند و آن از اول ثور باشد
پس آن قران اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند و درین مثلثه
نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کثرت سیزده قران کنند و مثلثه
بادی نقل کنند و قران اول را نیز درین مثل قران اوسط خوانند و همچنین
دوازده یا سیزده قران کنند در مثلثه بادی و مثلثه آبی نقل کنند و قران
اول را هم درین مثلثه قران اوسط خوانند پس در چهار مثلثه را ایفا
کرده باشند مبلغ چهل و هشت قران بود در مدت نهصد و هشتاد سال
شمسی یا ابتدا اول اسد کنند پس آن قران را قران اکبر خوانند که اول
قرانیست در مثلثه آتشی و یکبار چهار طبع قطع کرده اند و این کرت ثانی است
ابتدا از مثلثه آتشی کرده اند با قران دوم در درجه و نیم حمل افتد و سیم
در پنج درجه قوس و چهارم در هفت درجه و نیم اسد چنان تا پس دوازده

یا سیزده

یا سیزده قران کنند و باز باول سنبله نقل کنند و همچنین هر چهار مثلثه قران
کنند تا باول قوس رسند قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و از اول قوس
ابتدا کنند که آن قران اکبر باشد و بهمان ترتیب قرانها کنند تا در هر چهار مثلثه
قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند و این مدت که گفتیم پس قران اول حمل
هم قران اعظم است چون ابتدا از مثلثه آتشی است اکبر است و چون
نقل قران است در اول مثلثه اوسط است و چون یک قران است از
دوازده قران اصغر است پس دو هر یک قران اعظم سه قران اکبر است و دو
دوازده قران اوسط از مبلغ صد و چهل و هفت قران اصغر و این همه بحرکت
اوسط است اما آنچه از قران که واقع شود از تقویم گویند و علل دور
ایشان بیش و کم این باشد اما وقت باشد که سه چهار پنج یا شش کوکب
در برجی بوند از اجتماع خوانند و ممکن هست که هر هفت جمع آیند اما در
یک درجه سخت نادر بود و اگر باشد در قران اعظم بود و هما شش
کوکب در میزان دیدیم غیر مریخ و شش درجه و شش درجه تیر و قمر و
بکرات سه چهار پنج دیدیم در برجی نه در یک درجه و دو هما استاد ابو
اجتماع بوده است در میزان شش کوکب و شعرا آن وقت یاد کرده اند از آنکه حکم
باد بهاره بود و سهو عظیم رفته است حکم ایشان را پس اگر این اتفاق نزدیک
تحویل دوری افتد با فصلی اثرش عظیم باشد اگر چه در طالع آن برج افتد که
اجتماع کواکب بود و پادشاهی شود که اقالیم در حکم آرد و قیاس آنست که چنگیز
در آن وقت زاده است بر طالع میزان بیست و نه درجه و بر نجاح جمع
و دلایل بسیار است که چنین است از روی تجربه و قیاس و از تاریخ آن اجتماع
تمره سیم اندر تاثیر این چهار قران اثر قران اعظم آنست که طوفان حادث شود

واحوال عالم متبدّل کرده وخرابیها آبادان کرده وابادانیها خراب کرده وهیات وخلقت مردم وتشنوی دیگر بدین آیل مناسب صورت طالع قران اعظم مستند ودلایل دیگر بیرون آیند پادشاهان جبار ودغوبهاء بزرگ کنند تکاهای کوچک بدست ایشان بگذرد واثر این قران ماند تا قران اعظم دیگر وآن مدت دو هزار ونهصد وچهل سال بود شمسی بتقریب اما قران اکبر آنست یعنی احوال تبدیل بذیرد وبیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند وملت وشریعت نو نهند وبیشتر اقالیم منقاد ایشان شوند وبعضی از رسوم وقواعد قران اعظم را نگاه دارند واثر این قران نیز تا قرانی دیگر بدارد وآن مدت نهصد وهشتاد سال بود بتقریب وچهل وهشت کس پادشاهی کنند بتقریب اما قران اوسط آنست که بیرون آیند که کشتن اقالیم را در حکم آرند وبردین وشریعت صاحب قران کبری روند اگرچه رسوم پادشاهی بنهند ومقتضی قران اوسط بود تا آنکه این قران دویست وچهل وپنج سال بدارد بتقریب دوازده سیزده کس پادشاهی کنند اما قران اصغر آنست که دولت وحکومت از خاندانی بخاندانی نقل کنند وهمان قبیله که دولت او قایم بود چنانکه از برادر ببرادر وبعم زاده رسانند چنانکه یاد دیدیم دست قران ومدت تا بیست سال بود اما اگر قران اصغر تعلق افتد در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدان شخص قرار گیرد وانتقال نکند بخویشی دیگر اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند در آن قران وفتنها خیزد وحربها افتد خاصه که مریخ در آن قران دلیل حرب افتاده باشد واحکام کردیم قرانی را که در برج دلو بشد که جهت دوم کرده در آن ششم نست بار اوسط وچهارم ست بحکم تقویمی در ین مثلثه نوع چهارم در طالع قران طالع زمان قران اصل ست وطالع سال قران بدل وبیش بهیچ وقت دو هیچ حال بکار ندارند تا اصل متعین نبود پس چون طالع وقت قران را دریافتن ممکن

بیست بر بسیار اسباب طالع سالی که در وی قران افتد طالع قران نهادند وهیچ شک نیست که این طالع متعذر بنیست اما خلاف بزرگان نتوان کرد وبر قول ایشان اعراض نمود وآن بنیست که طالع آن زمان را در تحویل بانت غرض آنست که بتحقیق در تحویل بانت پس اعتماد را انشا یدیس بنا در طالع صاحب قران تا بین نهاد اما چون قرانی واقع شد که مستولی کدام است از زحل ومشتری پس او بدین احوال قران بود دبنا قران بر مستولی شود ومستولی برج قران وصاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد از طالع بنگرند و دلایل او و مشتری و دیگر ستارگان یعنی هریک را امتزاج دهند دلایل طالع را دلایل قران واحکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال ملک مضطرب بود انتقال دولت کند بسبب مزاج قران واگر برخلاف این بود حکم نشاید کرد بر نقل دولت وینکو معلوم کنند که مر کدام کوکب بنهادند دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است از آن نیکو معروف وقبول ودوهریک را بنگرند در برج قران وهم طالع سال قران بحسب احوال آن دلایل احکام کنند پس اگر مستولی زحل بود دلیل بود بر شدت وزحمت خلایق در مدت آن قران خاص در سال قران ونا ایمنی وتنگی وبیماریها دید کنند واگر دلایل طالع سال موافقت کنند با زحل کار دشوار باشد واگر زحل مقبول باشد قحط بیرون آید وبا واگر دلایل سال قوی افتاده باشند فتنها کمتر بود وبیابان باشد اما اگر مشتری مستولی بود دلیل کند بر بسیاری راحت وفراخی وسعادت حال مردم وامن وفراغت واگر دلایل طالع سال با او موافقت کنند سعادت حال عالم ومردم بکمال رسند اما تا قران دیگر واقع نشود حکم حالهاء عالم ازین قران ودلا یل او کنند وهر سال بنگرند برج انتها وسالی را تا چند برج است از برج قران وسال خداه کجا افتاده است وقوی است یا ضعیف ودر روقت قران چگونه

شود

بوده است و از آنجا احکام سال کنند چنانکه گفته شود اما در اول و آخر هر قرانی
احوال عالم در فساد نهد و اضطراب احوال سلاطین و اکابر بود از آن جهت که
عالم کون و فساد است و هیچ کونی بی فساد نشود و هیچ فسادی بی کونی نباشد
و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد
واجب شود اگر چه سبب اندک بود فساد بسیار ظاهر که در دوران جزوی
کند چون او مستعد شده است مثل از امثال شخصی که مزاج او مستعد فساد
شده باشد هر چه اندک چیزی بکار دارد که مقوی آن عارضه بود فساد
زیاده کند در آن بران عارضه نتیجه این آنست که هرگاه که مدت قوت
قرانی باخر رسیده باشد و قران دیگر خواهد شد قوت آن قران بفساد
خواهد انجامید تا قوت این دیگر قران موجود شود پس مستعد شده باشد
فساد را و سعادة آن کسانی که دولت ایشان در آن قائم بوده باشد
در این وقت مستعد فساد شده باشد پس چون این قران که قوت او
ظاهر شود و کون باید آنچه مدلول او باشد پس هر چه بفساد نهاده باشد و ضعیف
تر بود باطل کرده و آنچه استعداد او بفساد در وسط بود دیرتر باطل شود و آنرا
که اندک تر باشد باطل نشود مگر بعد از آن وقت اسباب دیگر باشند که او را
باطل کرد الا و کاملا چنان که باشد نادر مثال آنکه سه شخص رنجور شده باشند
و فساد مزاج یکی در حد کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و از آن دیگری در حد
اول چون فصل سال بگردد و هوا مخالف شود زودتر آن شخص را باطل کرد که
فساد مزاج او در حد کمال بوده بعد از آن دیگری که در حد وسط بوده
باشد و بعد از آن ثالث و اگر سببی دیگر حادث شود باطل شود و کلا در آن
ایام با مزاج فصل خو کرده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند و هرگاه کی

از فساد آنجا ظاهرتر شود که دولت آن قران بیشتر و قوی تر بوده باشد
و از این جهت است که فساد انقلاب بر پادشاهان زودتر و بیشتر از دیگران او
آنگاه بقوم دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخصی روی به ترقی نهد
هر حکم سعادة که بر وی کنند راست آید و چون روی به انحطاط نهد هر حکم
فساد که بروی نهند راست آید شعبه دوم در اعطاء قرانات کواکب با زحل
بجهاد تم ثمره اول در قران کواکب با زحل در مثلثه آتشی قران مشتری
و زحل دلیل کند بر ظهور کسانی که در دین شریعت سخن گویند و انتقال دولت
بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و بر گشتن
هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و تفاوت نقود و تغیر بعضی
عادتها و این اغلب در مشرق بود و اقلیم دوم قران مریخ و زحل دلیل
کند بر تشویش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب و خونریزی شدن و در انجا
و ساختن سلاحها و ظاهر بجا بیها و صوت صحاب و زدن و دم تلف نفس
و نقصان بارندگیها و تکره سلاطین و حوادث و ظلم و بارندگی هوا و بر گشتن
مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریها خونی و قتلها و ویرانی او
بیشتر در مشرق بود و اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر بسیار در وقت
و آمدن بیماری در زنان و فساد زنان و اضطراب طرب و بر آمدن نکاحها و ورود
و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت
نرخها و بودن ابرها سیاه و فساد بعضی میوه‌ها و لهو و طرب و مشایخ
و اهل صحرا و آمدن کاروانها قران عطارد و زحل دلیل کند بر بر گشتن
احوال دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطها بناحق و افتادن
اراجیف و زدن نفس و رفع صناعات و کسادی بازارها و تباه شدن
سخنان گذشته و آمدن کاروانها دیر بودن بازرگانیها خلع و تغییر
هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد گشتن زرع و تفاوت نرخها

وبیماریها از انواع صرع و بیع غلامان وعقاقیر ثمرهٔ دوم قران مشتری و زحل
دلیل کند بر برکت شدن خداوندان ضیاع وعقار و قوت حال مشایخ و
سادات خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق بزراعت و عمارت
و بودن انتقال دولت و افتادن زلزله و بودن اراجیف و توسط با
بندگیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریها
دراز کشد و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران مریخ و زحل
دلیل کند بر بدیهای احوال امرا و لشکریان و خواستن فتنه و قوت کردن
فرومایگان و بدی احوال دزدان و راهداران و خاینان و بیماریهای بد
و قطع اعضا و قتلها و حرب و مصادرت و موت اکابر و شدت و هراس
در مردم و نقصان بارندگیها و آبها و فساد اشجار و میوها و حیوانات و بیم
زلزله و خسف باشد و بد بد آمدن میوه و تلخ بسیاری اراجیف و قصد
همه بمکر و اغلب این تاثیر در اقلیم سیوم بود و زمین روم قران زهره و زحل
دلیل کند بر بیخ زنان و سختی و اندوه خادمان و بیماری در این طبقه و بسیار
وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و تزیین
و فساد نباتات و میوه و گرانی غلها و تفاوت نرخها و سرما در وقت و نادیدگی
و کم باران و ارزانی برده و عطرها و این تاثیر در اقلیم پنجم بود و در شب مغرب و اذر
بایجان قران عطارد و زحل دلیل کند بر مکر و مخاطره دبیران و ارباب قلم
و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب حرف و افتادن اراجیف و سخنان
دروغ و تهمت و غمز و بودن بیع ضیاع و عقار و بدی احوال کاردانها و کساد
بازارها و خواست و فساد کشت زرع و تفاوت نرخها و سرما و باد
در وقت و بیماریها از انواع صرع و موتهای ناگاه ثمرهٔ سیوم در قران

کواکب

کواکب با زحل در مثلثهٔ هوائی قران زحل و مشتری دلیل کند بر قوت حال ادیان
و رفتن سخنان در دین و مذهب و در برج دلو بحث و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت
نرخها و اگر در برج جوزا بود علم خط و بلاغت و نجوم فاش کرده و خروج متعبان بود و شعر
و فضیلت بسیار شود و بادها جهد و بیماریها افتد در اشجار و اگر در برج میزان
بود رنگی بود و بحث علم موسیقی و خواندن شعر و قصها بسیار شود و عزت نجوم و طب
باشد و بارندگیها باندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند و خانهای قدیم در
رونق بود و اغلب تاثیرات در مغرب بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و
حرب و اراجیف و بد گشتن هوا و بیماریها خونی و افتادن مدادتها و خطا شدن
معالجها و احکام نجوم و خون بست و ظلم و هراس در مردم و بیم خلایق و ضرب و قتل
در معارف و زرگران و خشکی سال و رفتن آتشها در هوا و رفتن بادها بد و فساد
اشجار و خرابی خانها و فساد حال دزدان و بدکاران و بستن مردم و کارد و بین و برف
سرما در وقت و تفاوت نرخها و کسادی بازارها و اغلب تاثیر در زمین مغرب بود
و اقلیم سیوم قران زهره و زحل دلیل کند بر نکبت زنان و خادمان و افسون گران
و ناسازگاری زنان با مردان و فساد حال عطاران و بزازان و بر آمدن ابرهای
سیاه در وقت و بارندگیها و سرما در شوای وضع حمل و فاش گشتن اسرار
و الحان و فساد اهل طرب و برده و عشق آمدن مشایخ و بر آمدن نکاحها
قران عطارد و زحل دلیل کند بر بیماریها بزرگان و علما و تجار و اهل فضل و منشیها
و نامها و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار و محاسبه و وکیلان
و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کسادی بازارها و کار خاطره و آمدن کاروانها
و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگیها در وقت و میل کردن
مردم بعلوم دقیق و درست رفتن احکام ثمرهٔ چهارم در قران کواکب با زحل
در مثلثهٔ آبی قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفتن مردم فرومایه و سفله و نقل
دولت بمردم عام و دون و خلاف کردن قومی با ملوک و بزرگان حزن و بسیاری
آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران دریا و کشتیها و بودن سرما و بادی در

وبارانها وخرابی از آنها وبارانها در وقت واغلب تاثیر در جهت شمال بود قران
مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش و نفاق و خلاف و قحط با برزیگران و جنبش
مردم سفله و دست یافتن ایشان و قتل برزیگران و خروج دانشمندان و حرب و ترس خلایق
و بی‌رونقی مردم و خطیبان و خرابی جایها و نکبت خانیان و دزدان و فساد کشتها
و فساد قران در دریا و بدحالی لشکریان و اگر برج سرطان بود کار دین تباه شود و متهمان
سفله خروج کنند و با اهل شهر و اگر عقرب بود دزدان غلبه باشند و لشکرهای
بیگانه و فتنه [illegible] کنند و زحمت رسد بخانها و تباه قدیم برزگان و مردم بحر
و آبها در دریا و اگر برج حوت بود دزدان و علماء و قضاة و دانایان رسد و مسافران
دریا و بارانها خراب کنند و باردو فساد در اهل آبها شود و اغلب تاثیر در اقلیم
سوم بود و طرف شمال قران زهره و زحل دلیل کند بر غلبه کردن آبها و قوت
سرما در وقت و شکستن کرباوزیان میوه‌ها و درختها و نباتات و بیماریها
از سردی و خراب گشتن جایها از آب و علتها در زنان و بسیاری کشت
و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل نسل و نور
اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشد و در سرطان
خلاص محبوسان باشد و سفرها در دریا قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرها
سیاه و بادهای سرما در وقت و بحیره و تهمت برزنان و زیان نباتات و فساد
مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کساد بازارها و افتادن آفات حیف
در رونق آب کاروانها و دهقانان و بستان بانان و بیماریها و [illegible] از آب
قلم و بحار و زحمت این طایفه باشد که خشک سال بود و [illegible] شاهد و رخها
تفاوت کنند و خطها و دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند ثمره سیم در احکام
قرانات کواکب با مشتری چهار نوع
در قرانات کواکب با مشتری
در مثلثه آتشی جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر وزرا و قضاة و حکام
و اشراف و افتادن قتلها بعضی قصاص و عدل پادشاه و زدن دراهم و [illegible]

وفراخی

ف
وفراخی طعام و بیماریها از حرارت و اغلب تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق
و اقلیم دوم قران زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و توفیر
اهل طرب و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین و اسلام و بودن لهو
و طرب و زینت و رغبت علماء و قضاة و وزراء و راستی بعهدها و حاجت [illegible] اعتدال
هوا بود و تن درستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران
از اطراف قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق قلمها و صناعات و مستوفیان
و دیوان و متصرفان و تجار و راستی و امانت در دین طبقات و آمدن کاروانها
و بسیاری بیع جواهر و افتادن [illegible] خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شرا
با نفع [illegible] و ارزانی و درستی رفتن معاملها و احکام و گفتن سخنها راست
و حق ثمره دوم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری
دلیل کند بر فتنه در برزیگران و اراجیف و نکبت سوداگران و قضاة و فساد طعم
و اشجار و بد گشتن هوا از حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بسیار
از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و قوت ده داران و اگر برج ثور بود باشد
فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد امور بود علماء و خورد سنها و اگر
برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و زنان برزگان و [illegible] قران زهره
و مشتری دلیل کند بر نیکوئی احوال اهل طرب و زینت و علما و [illegible] و فقها و میل
این طایفه بلهو و طرب و برآمدن نکاحها و صحبتها و [illegible] و اجابت دعاها و [illegible]
و بسیاری نعمتها و شیرینیها و ملبوسات و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و امن
و نیکی کشت و [illegible] قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رواج بازارها
و فراخی و ارزانی و نیکوئی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و [illegible]
و اطبا و اهل تنجیم و صناعات و بازرگانان و اهل [illegible] آمدن کاروانها و [illegible]
خوش و سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و [illegible]
و [illegible] علوم و نقصان بازرگانی ثمره سیوم در قرانات کواکب با مشتری

در مثلثه بادی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها
میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بدگشتن هوا و وزیدن بادها
ناخوش و مرض و بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن قتلها
و مصادره و میل قضاة و بسیاری خصومت و خیانت و فساد اطعمه
و وقوع آتش در هوا و توسط بارندگی خیانت عدول و کاتبان و خطا
شدن فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل
ادیان اسلامیان و حجتها و خیر و وقوع [illegible] ولایات و معادن
ستیز و امانات در مردم و لهو و طرب در اشراف خلق و قیمت غله و ملبوسات
و وزیدن بادهای خوش و تن درستی در مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه
و فراخی و ارزانی و بارندگی و رفعت قران عطارد و مشتری دلیل کند بر شادی
حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث
و مجادله و رونق مدرسها و آمدن کاروانها و آوردن برده و وزیدن بادها
و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی احکام و معاملها
و رونق کار فضلا و راستی و عدل و وزیدن سخنان حق و گواهی راست
ثمره چهارم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ و مشتری
دلیل کند بر بدی سفرهای دریا و قصد با هلاک بر وزرا و [illegible] نگران و اگر
برج عقرب بود ضعف حال لشکریان و [illegible] و اگر سرطان بود و خلاص
محبوسان بود و قصد بدکاران و قوت دزدان و سفلگان و اگر حوت
بود فساد حال قضاة بود و بدگشتن آبها و دلیل کند بر مخالفت میان اهل
و اعیاد و صغار و افتادن نفتها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال
وزرا و اعیان و قضاة و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری بارندگی
و آبها و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی
سفرهای دریا و نیکویی نباتات و میوها در حوت دلیل کند بر جنبیدن [illegible]
و نیکی حال خاتونان و اهل و نسب بزرگان اجابت دعاها و نکاحها بزرگان

ودونق

و رونق دین اسلام و اگر عقرب بود دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام
و مسافران قران عطارد و مشتری دلیل کند بر خوبی حال مسافران و اهل بازارها
و بیع و شری نباتات و کاغذ و ادویه و جراحات و رونق اطبا و راست رفتن
معالجات و خشکی هوا و بارندگیها و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوها و قوت
نباتات و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و آبادانی و اجتماع بزرگان جهت
صلاح کارها و بحث مناظره و [illegible] و خلاص محبوسان و نیکی حال دبیران
و مردم آب کار شعبه چهارم در قرانات کواکب با مریخ چهار ثمره ثمره اول
در قران سفلین با مریخ در مثلثه آتشی قران زهره و مریخ دلیل کند بر منشا
میان زنان و شوهران به غضب و ضرب و قتل و بودن فسق و [illegible]
مردم به کارهای ناستوده و آشکارا شدن فواحش و بیماریها ضعف و اسقاط
حمل و نکاحها بر وجه ناپسندیده و دلیری زنان به کار و نقصانها و [illegible]
و بدگشتن هوا و غلبه دزدان و تغیر هوا قران عطارد و مریخ دلیل کند
بر ساختن آلت حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاهت در مردم
و زحمت بر ارباب قلم و نقصان و اهل بازار و غم و تهمت و خیانت ستمگران
و محاسبه و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلوس و درم
قلب و فساد و [illegible] و ظهور کیمیاگران و داغ کردن دواب
و غلبه دزدان و راه داران و خشکی و بدی هوا ثمره دوم در قران سفلین
با مریخ در مثلثه خاکی قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان
و بسیاری فسق و فجور و ناخوش گشتن لهو و طرب و فساد نباتات و بدگشتن
هوا و نانیکی و تفاوت نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق
و فراق به سبب عاشقی و اگر برج ثور بود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر
جدی بود ضعف حال امرا و لشکریان باشد و گریختن [illegible] برده کردن و اگر
سنبله باشد فساد اطعمه بود و دلیری زنان فاحشه و خدم و دبیران و نجاد

قران عطارد و مریخ دلیل کند بر ضعف مغزها و بدی اصلها و غلبهٔ دزدان و طراران
و فساد حال تجار و کمی نفعها از آنچه و نباتات آفت رسد از ملخ و کرمها و افتادن اراجیف
و بدی حال منجمان و دبیران و کیلان و محاسبان و اهل دیوان و آفت در دواب و نخجیر
بازند که اگر برج جدی بود دلیل کند بر تزلزل کارها و البته بر ظهور حکما و اگر
در سنبله بود ظلم و خواست بود و فساد زرع و اگر قوس بود فساد حال زنان و
نباتات و دواب **نوع سیم در قرانات سفلین با مریخ در مثلثه بادی**
قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد حال مغنیان و فسق و فجور و بسیاری اما خادمان
و آفت نباتات و اشجار و میوها در وقت و بیماری در مردم و اسقاط حمل و برآمدن
خون و فساد بزرگان و زنان و اختلاف هوا و آشکار شدن فواحش و لیزی
زنان بیکار و بد دیدن ایشان و اگر برج میزان بود فساد کمتر باشد و باها
جهد **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل
بازار و منجمان و حال تجار و انده اهل فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان
دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب و برده و بد گشتن هوا و بیماری
درد و اب و زحمت مردم از سنج باد و صرع و راندن خون و بعد از دزدها
و طرارها و نوشتن خطها بدروغ و اگر برج جوزا بود بدی کمتر باشد
و فساد حال خطاطان و نقاشان و اشجار باشد و اگر دلو بود ظهور حیلها
و طلسمات بود و اگر میزان بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان
و خادمان و ندیمان **نوع چهارم** در مثلثه آبی **قران زهره و مریخ** دلیل کند بر
حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بیکار و سقط شدن کودکان
و فساد حال نکاحها و زناشوهریها و بودن سرما و بارانها در وقت اختلاف
هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب
بود خلل زنان بیکار بود و اگر حوت بود تهمت فحشا باشد و اهل
نسب و فساد مسافران دریا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر فساد کشتیها

و مستغرقان

و مستغرقان و فساد آبها و افتادن اراجیف و خواستن بخارها و تاریکی هوا و بیماریها
از سست شدن اعضا و گندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم و خواست و غم
و تهمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد کار سفرهای دریا و رنج دبیران و ظلم
و اگر عقرب بود بشکل حال کشتیها بود و اگر سرطان بود دزدیها و خیانتها بسیار
افتد خاصه سفر دریا **شعبهٔ پنجم** در قرانات عطارد با زهره چهار نوع **نوع اول**
در مثلثه آتشی **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر رونق کار زرگران و برایه
گران و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و دیبا
و جواهر و اعتدال هوا و بخارها و تاریکی و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنها
و غضب و خصومت میان خلایق و ارزانی گوشت و دواب **نوع دوم**
در مثلثه خاکی **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر بسیاری بیع و شری طعام و حیوانات
و شیرینیها و جامها و نیکوئی نباتات و غلها و ارزانی و فراخی و نیکوئی کشت
و زرع و آمد شد کاروانها و مسافران و افتادن اخبار خوش و بسیاری خصومت
و عداوت و بدی حال کیلان و مستوفیان و بودن مشعبدان و بازی گران و بیگی
سرما و باران بود در وقت و اگر در **سنبله** بود طعم سخت از زنان شود
نوع سیم در مثلثه بادی **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر رونق مستوفیان
و دبیران و حال تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار نوحه و عطر و جامها
و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها
و نیکوئی احوال اشجار و میوها و وزیدن بادهای خوش و راحتها **نوع چهارم** در
مثلثه آبی **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری
بیع و شری جواهر و ساختن باغ و بستان و سردی و تری هوا و بسیاری
بیع آبها و بارندگی سرما در وقت و رونق کار شراب فروشان و ملاحان و خوش حالان
و خرمی ایشان و لهو و طرب میان عوام و مردم و فرح ما بین و عداوت اکثر میان مردم
سفله و اگر **برج عقرب** بود لواطه و فواحش بود و اگر **برج سرطان** بود بیع و شری
آبی بود و طرب عوام و اگر **حوت** بود نیکی حال کشتیها باشد و صلاح دریانوردان

وسلط شدن زنان وبارندگیها **شعبهٔ ششم** در احوال قران نحسین
وسعدین در اعتبار **ثمرهٔ اوّل** در قران نحسین است از قرانات دو قران موحشتر
بعد از قران علویین یکی قران **مریخ وزحل در سرطان** دوم قران **زهره ومشتری**
در حوت اما قران نحسین در حوالی هر دو سال یکبار واقع شود ودر هر دو
سه قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود وبدترین قران این دو نحس آن
باشد که در سرطان بود در حوالی هر سی سال یکبار وبعضی از دهقانان اند
که هر دو در سرطان بدحال وبانا مقبول اند که یکی در هبوط است ویکی در وبال
واز هر نحسی نحسی دیگر مبتلا شود واز مساکن وقتی ظاهر است که ضعیف
وبدحال وبانا مقبول در اینجا گفته اند که نحس بدحال مادرم بوینه ماند ونحس
مقبول که اموخته ابتر باشد قران این دو نحس در سرطان آن باشد که مردمان
بی عقل اشد ومردم بد دین وسفله فوق کنند وغلو عام مفسو ومردم بزرگ وشریف
را نکبت رسانند وفتنها عظیم انگیزند وعدد باطل شوند واضطراب احوال ملوک
سلاطین باشد وکار وظلم ومعارف وحربها وقتلها ودر دوضر اسبها شود
واین قران در حد هر کدام کوکبا فتد فتنه از قومی خیزد که بدان صاحب حد
منسوب بوند وبدان کسان نکبت رسد الا اگر این قران نزدیک انتقال دوری
بافضلی افتد اندر دوری یا نزدیک انتقال دولتی یا نزدیک قران علویین اثر عظیم تر
ودیرتر دارد وجونها بسیار افتد ودر آن وقت واحکامی که بعیم قرانی نحسین را
در شهور سنه ثمان وتسعین وستمائه در آخر احکام قرانی که علویین را بود
در حوت شدند **ثمرهٔ دوم** در قران سعدین این قران در حوالی هر سال
یک بار اتفاق افتد در هر برجی وباشد که در برجی سه کرت اتفاق افتد و
قوی ترین آن قران است که در حوت بود واز آن در هر دو دوازده سال
یکبار بود وچندین قرانها از آن جهت است که هر دو سعد در حوت
مقبول اند که یکی در خانه است ودیگری در اشرف واگر این قران نزدیک انتقال

دود یا

دوری بافضل یا انتقال دولتی با آنکه قوی اتفاق افتد دلیل راحت وآسایش خلایق
بود وعدل پادشاهان وارزانی وفراخی ورفاهیت مردم بود **شعبهٔ هفتم** در احکام
تثلیثات وتسدیسات چهار ثمره **ثمرهٔ اوّل** در اتصالات کواکب با زحل
تثلیث وتسدیس **مشتری با زحل** دلیل کند بالفت میان ملوک واعیان
دولت ووزرا وارباب مناصب وصلاح نمودن امور رعیت از پادشا ها
به عدل ومیل خلایق بخیرات وفراخی طعام وامن وراحت مشایخ وخانقاهها
قدیم تثلیث وتسدیس **مریخ با زحل** دلیل کند بر تحکم ملوک بر سروران
بزرگ دستان وضعفا ودر رونق کار احتساب وبدید آمدن حق از باطل
وعمارت حصنها ودوستی کردن اهل فتنه با مشایخ وگوشه نشینان وخشکی
هوا وتوسط حال با کمالات **تثلیث وتسدیس آفتاب با زحل** دلیل کند بر ایمنی ورعایت
مردم فرومایه واهل صحرا ودر رونق خانها وتنگی حال اسبها ونقصان حرمت
وفراخی طعام ومیوهها وعنایت ملوک با اکابر وتغیر هوا وسرما وگرما در وقت
تثلیث وتسدیس زهره با زحل دلیل کند بر موافقت میان زنان وشوهران
وفتح ومشایخ ودهاقین وبیع وبرزگان وفراخی طعام وارزانی لباسها ونقصان
در بستان وسرما در زمستان وبارندگیها در وقت **تثلیث وتسدیس**
عطارد وزحل دلیل کند بر فراخی کارها وبستن عهدها وشکستن عهدنامها در
اهل بازار وظهور سخنان ودر تحکم ودر بیع املاک وغلامان ودر رونق کار علما
وتغیر هوا وسرما وبارندگی **ثمرهٔ دوم** در اتصالات کواکب با مشتری
تثلیث وتسدیس مریخ ومشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب صلاح
وتوبه اهل شر وتنشر وساختن مصالح میان وزرا وامرا ودر عزت نمودن مردم
وفرود بخرات دایم وراندن قضا واداء نحخها وگرمی هوا وشکستن سرما
تثلیث وتسدیس آفتاب ومشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک وسلاطین
وسروران وافزونی جاه وحرمت وزرا ونزدیکان پادشاه وامیر وقضاة
وحکام واشراف وداد عدل ودوری نفوذ وبسیاری خیرات انباء دنیاه

و اهمال در فراغت و ادرار دادن و کینه ها تثلیث و تسدیس زهره و مشتری دلیل کند
بر رونق اهل ادیان و فتح در اوامر قضاة و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت حال
زنان و خادمان و عزت نواب و ملبوسات و خوشی معیشت خلایق و ارزانی
نرخها و اعتدال هوا و غیاد وقت تثلیث و تسدیس عطارد و مشتری دلیل
کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و حکام
و راستی مردم در کارها و بازار کاسبها و تیزی بازارها و ارزانی نرخها و اقبال
اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها و خطها و راستی و عدل
و داد و رونق احکام و ارزانی نرخها و رفتن پادشاه خوش شهر سیم
انفعالات کواکب با مریخ تثلیث و تسدیس آفتاب با مریخ دلیل کند بر عنایت
پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها و عزت آلت حرب و امن و فراغت و قوت
حرارت و یبوست در مزاج مردمان و گرمی هوا و فراخی و نفوذ دار الضرب و روائی
نقود تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلیل کند بر نکاحها و شرابها و دوستی
میان اهل طرب و پختن میوها و صبا و زفاف و توبه شکستن اهل
زهد و اعتدال هوا و بازرگانی در وقت و عزت گوشت و ارزانی طعام
تثلیث و تسدیس عطارد با مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان
و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و اشتغال اصناف جنگ و قوت
حال راهداران و تیزی بازار سلاح و دواب و بردۀ ترک و قوت اهل فضل سلاح
و صلاح دست کاران و اصحاب احکام نمط چهارم در تسدیس عطارد و
زهره دلیل کند بر لهو و طرب و رونق اصحاب دیوان و متصرفان اهل بازار
و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباسها و مصالح و معالجات و معاملات
میان معاملها و دوستی در اصحاب قلم و اهل طرب و صحبت میان زنان و
مردان و رونق تجار و اهل مذاهب و موسیقی و فرح در حکما و اهل فضل
و فضلا و شعرا شعبۀ هشتم در تربیعات و مقابلات سه
انجام نمط اول تربیع و مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان
علما و مشایخ و قضاة و انده و سلاطین و فاش گشتن خیانتها و بودن

عداوتها

عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر اشراف و شرفا و بیماری معارف
و توانگران و خرابی خانها و تلف اموال و تعصب میان اکابر و بد گشتن هوا
و تفاوت نرخها و آلودگیها تربیع و مقابله مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه
و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال زندان و قصدها در بزرگان و حزن
خلایق و بدی احوال اهل صحرا و حصار و اهل سلاح و بیماریها و مهلک و نا امنی راهها
و فساد در قوات و شکستها و اندوه خاندانها قدیم و ظلم و جور و بد گشتن هوا
تربیع و مقابلۀ آفتاب و زحل دلیل کند بر غضب ملوک بر اصحاب معارف و ظلم
و ستم و خواست و خیانت وکیلان و فاش گشتن خیانتها و آمیختن عداوت
و خصومتها و بیماری در ملوک و اکابر و فساد نقود و دریغ رعیت و مهتران
و حیرت خلایق و تغیر هوا و سرما و نمها مناسب وقت تربیع و مقابلۀ
زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت
زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرارها و خیانتها و افتادن عداوتها
و بودن فتنه و امر معروف و نهی بازار برده و تهمت و شنایع و فساد طعام و میوها
و تغیر هوا و سرما و باد و نکجی و نحوست و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابلۀ عطارد و زحل دلیل
کند بر دروغها و باطل و خللها و دروغ و گواهی ناحق و فاش گشتن خیانتها و عیارها
و زحمت اهل دیوان و متصرفان و مردم بازاری و تجار و افتادن اراجیف و تهمت
و غلامان و خیانت محاسبه و وکیلان و متصرفان و بیماریها و دراز گشتن خشکی هوا
و سرما و باد و نکجی و فساد بعضی نباتات در وقت نمط دوم در تربیع و مقابلۀ مریخ
و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان و قهر و وزرا و قضاة و خلفا
میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانگران و شدت خلایق و قتل و قید و ظهور
عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و غدر در حق بزرگان و مصادره و فساد حال
سلطان و نقود و بدی نرخها و میل قضاة و حکام بکار زنجیر و بد شدن هوا و بیماریها
و فساد اطعمه تربیع و مقابلۀ آفتاب و مشتری دلیل کند بغضب ملوک
بر وزرا و معارف و مصادره توانگران و انده علما و قضاة و حیرت اکابر و فاش شدن

و تفاوت نرخ طعام و فساد دار الضرب و خواست و گرمی هوا و ظلم در صورت
عمال و طلب اسرار کار و ظاهر شدن خیانتها تربیع و مقابله زهره و مشتری
دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت اهل بیع و عطا بطرب
و زینت و صحیح شدن طلب حقوق شرعی و تهمت بر اهل قضاة و وزرا
و افتادن مصیبت و تفاوت نرخ طعام و شرابها و اعتدال هوا و رفتن بادها
خوش و نیکی نباتات تربیع و مقابله عطارد و مشتری دلیل کند بر جدل
و مناظره و نقض اهل ادیان و نفاق بزرگان و نوشتن فتویها از دروغ
روی کردن اهل بیع و تفاوت نرخها و در میان افتادن خطاها به وهم و رخصت
و تزویر و خیانت متصرفان در صورت راستی و رفتن بادها و بودن
نمها نمره سیم تربیع و مقابله آفتاب مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان
و امرا و افتادن عداوتها و فتنه و حرب و فساد و رفتن کشتن میانشان
و افتادن حرب و مقاتله و بسیاری اراجیف و هراس مردم و دزدیها
و ضایع جایها و در ماندن دزدان و خاینان و نکبت ملوک و برگشتن هوا
و خشکی سال بیماریها اما بر موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان و صرافان
و کیمیاگران تربیع و مقابله زهره و مریخ دلیل کند بر بسیاری زنا و فسق
و فجور بینهایت و عداوتها میان زنان و شوهران و اسقاط حمل و تفاوت
نرخها و علتها و میوه‌ها و تغییر در هوا که و رفتن بادها و فضایح زنان پیدا
شدن و تخلیطها ایشان بیش از نیکان و فساد حال آنک طایفه را بسخره
شدن اهل طرب و دنائت [illegible] و در سبیل سفیهی بدلشان و خسارت
تربیع و مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر عداوتها و غمها میان امرا
و ارباب قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب [illegible] اهل
بازار و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن
خطها به دروغ و انده و دبیران و اهل فضل پیدا شدن لفاظه و دروغ
شعبه نهم در احکام اجتماعات پنج انما نمره اول در احتراق زحل در مثلثه
آتشی

آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و جمعیت
بزرگان در نهادن و فساد نقود و اضطراب احوال [illegible] و انهاء تقدیم و مزارعان
و بیماری در ارکستن و تغییر هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر او فی طعام بود و خشکی
هوا و نقصان و فساد نباتها و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر [illegible] لشکرها و مرگ
حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماریها و مرگ زنان باشد
و باران کیها و سرما و اگر عطارد بود [illegible] اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیا
گران و تغییر هوا و سرما دم و این همه احکام مناسب وقت باشد و سال و فصل
و مناسب کواکب که ناظر او و [illegible] از سعد و نحس تحول در در
و در مثلثه خاکی دلیل کند بر فساد حال مزارعان و سرما و تغییر هوا و اگر
مشتری آنجا بود یا ناظر بود فسادها کمتر بود و هوا معتدل و میوه‌ها و نباتها
نیکو بود و فراغ باشد و اگر مریخ باشد سال خشک بود و فساد اطعمه و بود
و نقصها و ضایع کاریزها و اگر زهره بود بیماری باشد در زنان و نساء [illegible]
با شوهران اما نباتات نیکو و تغییر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود انبهاء و ها
بیمار ناک بود و فساد خوردنیها و خوف از سرما و مور [illegible] و زلزله و خسف
بود و اگر قمر باشد بادها [illegible] بود و رنج مسافران و بیکاران [illegible] کار و
و اخبار مثلثه بادی دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و [illegible] عرب
و عطا و برگشتن هوا و بیماریها در خلایق و رفتن بادها ناخوش و بودن
سرما و فساد اشجار و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر بادها خوش و [illegible]
و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تر بوند و اگر مریخ بود در زمین مشرق
و اقلیم سیم آشوبها افتد و [illegible] آشوب بود و اگر زهره بود اهل طرب
و زنا و زنان [illegible] باشد مگر قران زحل بود که فساد
اشجار و نباتات باشد و سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد
بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس [illegible] و بسیار و نغزها
باشد و اراجیف افتد و اگر قمر بود بادها بسیار باشد و قوت حال نباتات

بود وخوف سرما در وقت و بخور بهاء احتراق زحل در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر علت
ورنج ملوك والحاح بطرف شمال اقلیم چهارم وفساد مسافران دریا وبارندگی
وسرباد در وقت وفزع رفتن فیجی اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد سفر دریا
بهتر باشد وباران کاسنها نیکو باشد وبارندگی بانفع بود واگر مریخ آنجا باشد
خوف باشد از فتنها وقتل بد گشتن آبها وهوا واگر زهره بود بارندگی
وسرما باشد وبدگشتن هوا ومیغ وعلتها از ماده بلغم واگر عطارد بود
بازار جواهر آبی ترقی کند وکاروانها برسند وتغیر حال هوا قوی تر بود واگر
قمر باشد سیلها آید خراب کنند وسرما سخت بود وحرکت مسافران باشد
ثمرهٔ دوم در احتراق مشتری در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوك
وسلاطین در مشرق واقلیم چهارم ونکبت توانگران ووزرا وائمه وقضاة
بود در اقلیم دوم فتنها برنشیند وامن وعزت نقود دگر هوا وداد
وعدل وفراخی طعام باشد واگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق
وخراسان واقلیم دوم وبسیاری غضب ملوك بود وخصومتها وفساد دار
الضرب وساختن آلت حرب واگر زهره بود هوا معتدل بود وضعا الطیر مشی
بود واگر عطارد باشد بازار عطر ودواب ترقی کند وباشد که سکه تر
کار کرد وهوا متغیر شود وبازارها ارزان باشد واگر قمر بود غنها وابرها
باشد وهوا باعتدال گردد احتراق مشتری در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر نیکی
حال ملوك جنوب وانصاف وعدل ظاهر شدن وباشد که نکوه وسیل بروز
واهل ورع وائمه وقضاة وفراخی طعام بود وشنی بهاء واگر مریخ آنجا بود یا ناظر
باشد دزدی وخیانت وظلم وخواست پدید آید وخشکی هوا ونشا الطیر
وحرکت لشکر بود واگر زهره بود الطیر نیکو باشد ومیوه را خوف سرما بود
در وقت واگر عطارد بود سرما سخت تر باشد وتغیر هوا قوی تر باشد نقادر
در نباتات وبودن بیع دواب واگر قمر باشد سرما وغم بود وفساد حیوانات
وسختی مسافران واندوه عوام الناس احتراق مشتری در مثلثهٔ بادی
دلیل کند بر توسط حال ملوك مغرب وبکار داشتن ناموس ونفاق در ملکها

وفراخی

وفراخی معاش ونیکی اشجار ومیوهاء وصحت خلایق وبودن انصاف وسیل طاعات
وخرابات ورفتن بادها خوش وحرارت هوا واگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد نشا
اشجار بودن وبیماری در مردم از باد گرم وعلامات شغب افتد وانشو
وابا حیف واگر زهره آنجا بود نکاحها رود ومعاش ارزانی کند خاصه
وتغیر هوا ومنهما باشد در وقت واگر عطارد بود بادها سخت جهد در رونق کار
اهل فضل باشد وحکما ودبیران وترقی بازارها ومخالطها واگر قمر باشد بادو بارندگی
بوقت ومیوها نیکو باشد وصحت مردم بود احتراق مشتری در مثلثهٔ آبی
دلیل کند بر نیکی احوال ملوك وسلاطین وسلامتی بندگان واعتدال هوا وخوف حال
مسافران دریا وبسیاری آبها وفراخی وخروج کردن مردم سفله واگر مریخ آنجا بود
یا ناظر باشد شمار کشتیها بود وجنبش اهل شر ونشند ونقصان آبها وفساد
حیوانات آبی واگر زهره بود آنجا وبارندگی بسیار بود وجواهر آنجا درزان گردد
وفراخی پدید آید وارتفاع سنا وسرما بود در وقت واگر عطارد بود بسیار
میغ بود وآمدن کشتیها وکاروانها وبارندگی وتغیر هوا واگر قمر بود سیلها
آید که خراب کند ونبات نیکو بود ومسافران مستعجل باشند ثمرهٔ سیم
در احتراق مریخ در مثلثهٔ آتشی دلیل کند وغضب ملوك وافتادن مخالفت
در مشرق واقلیم سیم وچهارم وبودن خونها بنهان ونکبت اکابر وخلاف
لشکرها ودزدی کردن ومردن مرغ حیوانات وفساد جواهر ودار الضرب واگر
زهره آنجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل بود واگر عطارد آنجا بود یا ناظر بود
رعد وبرق باشد ورفتن آتشها وهوا وبیع دواب وجواهر ودزدان در م
وترقی بازار سلاح واگر قمر بود میغها وغبارها باشد ورفتن آتشها در هوا
وبیع مهمات وسلاح احتراق مریخ در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر نکبت ملوك
واکابر در جهت جنوب وقتلها وفزع رفتن وفتح وکشتن دزدان وباشد
که لشکرها خلاف کنند ودزدی ودروغ پدید آید وخرابیها ودعها بود
وبهاء غلات واگر زهره آنجا بود یا ناظر بود میوه نیکو باشد وبیشتر وکتان
وانواع لباسها وشیر بنیها وسرما شود در وقت واگر عطارد بود اختلاف

هوا بود وسرما وخشکی وبیماریها باشد در بهایم وبیع وشری نباتات بود وحیوانات
واگر خشم بود بادها تنک وسرما باشد در وقت وقوت نباتات وحرکت مسافران
در مثلثه بادی دلیل بود بر قتل وبیماری ملوک مغرب وافتادن تشویش
واراجیف وبیماریها ومرگ وسرخ باد واختلاف هوا وخشکی وبدحالی لشکریان
وامل ومخالفان پادشاه ورفتن بدکاران ودزدان واگر زهره آنجا بود
باناظر بود بر باد هوا خوش باد ونکیها بود واعتدال الهوا ودرستی خلایق
وفراخی طعام وارزانی انواب وبرده وبودن فرح مردم واگر عطارد بود حیف
بسیار افتد وتغیر هوا بود وخشکی وبودن علامات شهوت ودر دزدی بازار
برده وقوت دست کاریان والمها واگر مشتری بود بادها باشد وبادها
مخالف وغلبه عوام در مثلثه آبی دلیل کند بر تغیر وخلاف در جهت شمال
وقوت کردن سفلگان وشبیخون بردن وفساد آبها ودر باندن خاکیان
واگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه بر آید وبادهاکیها بود وسرما
در وقت ونیکی نباتات وفراخی واگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران
در دریا وبادها بود وسرما ودر دزدی دستکاران وکشتن هوا وکسادی
بازارها واگر مشتری باشد سیلها باشد وازباران زیان رسد تمام چهارم
در احتراق زهره در مثلثه آتشی دلیل بیماریها بود در زنان وخاتونان
وبزرگان در جهت مشرق واقلیم پنجم وافتادن فتنهها بود وانداختن تهمتها
وزیان کارها وطرب در ملوک ولباسها بزرد ونعمتی حاصل آید در هوا معتدل
باشد واگر عطارد آنجا باشد زدن سکه باشد ونقش بستن کارخانها
ونقصان بادها نیکو وبسیاری بیع جواهر ودواب واگر مشتری آنجا بود هوا گرمتر
باشد ونم بود در وقت وخشکی احتراق زهره در مثلثه خاکی دلیل کند
بر فساد نباتات وخاتونان واهل طرب وجذام در جهت جنوب واقلیم پنجم وبسیاری
بیماری در زنان ودواب در وقت وفساد اطعمه وجیوه وشکوفه واگر عطارد
آنجا بود تشویش واراجیف وسرما باشد وبیماری در نباتات وحیوانات وسم

شکافند

شکافند وتفاوت نرخها بود وافتادن عداوتها بود واگر مشتری آنجا بود بارندگی بود
وفراخی طعام وسرما در وقت ونیکی حال مسافران احتراق زهره در مثلثه بادی دلیل کند
بر رنج خواتین وخدم بود وبیماریها در جهت مغرب واقلیم پنجم وفساد بود ودر رفتن
بادها خوش بحسب وقت وبسیاری نکاحها وسوزنها واگر عطارد آنجا بود بیع
وشری برده بسیار بود ودر دزدی کارها مزاحم واوتار بود وقوت حال حکما
واهل فضل ودبیران ومنجمان وبیاعان واگر مشتری آنجا بود ... تنها باشد
وهوا خوش گردد وفراخی بود وصیوهای نیکو باشد احتراق زهره در مثلثه آبی دلیل
توالد وتناسل بسیار بود ورنج زنان حامله واگر برج عقرب بود مسافران
بیکار بود ونم واگر در سرطان بود بود از فراخی جواهر آنجا باشد واگر حوت
باشد نکاحها وزنان ومستوفیان وآبکیها رسد ودریا نیکو بود
جهت شمال واگر عطارد آنجا بود بارند کیها قوی تر باشد وآمدن رفتن منتقل
در دریا وبیع وشری حوض تحت زمانه ... ایمن باشد واگر مشتری آنجا بود سیلها آید
وآبها بود که مضرت کنند در وقت تمام پنجم در احتراقات عطارد در مثلثه آتشی
دلیل کند بر دو نوع دو واژن ونهادن ضایع وخواست در جانب مشرق
واقلیم سوم ورنج منجمان وعالم نویسندگان وبیع جواهر وصعاد وبیمار
در طبقات عطارد در محاسبه واگر مشتری آنجا بود یا ناظر تنها بود وکدورت هوا
در وقت وبیع جواهر قیمت شود چون زهره وآبکینه وصفا احتراق عطارد
در مثلثه خاکی دلیل کند بر تغیر حال هوا بود مناسب وقت وفساد طعام ونبات
ورنج کلو وانها وبیماری دواب اهل قلم خاصه در جهت جنوب وخشکی هوا
واگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد تنها بود وکدورت هوا وسرما وتغیر هوا
مناسب وقت احتراق عطارد در مثلثه بادی دلیل قوت اهل مغرب بود در قوت
حال وزرا ودر دزدی کارها وتجار ورفتن بادها وصبح شود وعلو منجمان
واهل فضل ودبیران وبیاعان واگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر
بود وصیوهای نیکو باشد واضا رحمتن رسد وفراخی بود احتراق عطارد
در مثلثه آبی دلیل کند بر فساد کشتیها وغلبه آبها وابرها وتغیر هوا وبیع جواهر.

و آفت میوه‌ها در وقت و اگر قمر آنجا بود با ناظر بود سبلها آید آنها سبز
بود و بیشتر نباتات باشد و عادت باغها و میوه‌ها شعبه نهم در احکام نحسین
[illegible] ثمره اول زحل با راس دلیل کند بر قوت حال مشایخ و خاندانهای قدیم
و فروغ دهقانان در کرامات مشایخان غیبی [illegible] و جمع آوردن زنان
در حمام و مانند آن و [illegible] معاش و [illegible] حیوانات و میل مردم [illegible]
و [illegible] نیکوئی کار ملوک قدیم زحل با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته
شد و بگشتن احوال و [illegible] و [illegible] مشایخ و اهل صلاح [illegible]
[illegible] جنوب و موتها از [illegible] و فساد [illegible] و رنج کودکان از درد [illegible]
ثمره دوم مشتری با راس دلیل بود بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت
حال دیان و میل خلایق بزیارتها و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاه و حکام
و قضاة [illegible] در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق و داد [illegible] صدقات مشتری با ذنب
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و برگشتن هوا و کم دیانتی مردم و بیماریها [illegible]
و دروغ کردن بزرگان و تزویر مفتیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم
شدن مستحقان ثمره سیم مریخ با راس دلیل کند بر غلبه بدکاران
و خائنان و پدید آمدن پاسبانان [illegible] از ترکان و لشکریان و مردم [illegible]
سپاه و در نوع لشکریان [illegible] و بهتر شدن [illegible] در اقلیم سیم [illegible]
[illegible] افتادن در [illegible] و پدید آمدن [illegible] خوانان و جمع آوردن زنان
مریخ با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بودن [illegible] و قصد ترکان و بیماریها
و [illegible] و [illegible] شدن و پدید آمدن عیبها و افتادن قتلها [illegible]
و آفت در ترکان و لشکریان [illegible] حال [illegible] ثمره چهارم آفتاب با راس دلیل
کند بر داد و عدل ملوک و سروران و [illegible] در ملک و بیرون آمدن [illegible]
نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات و دنیا [illegible] جاه
مهتران و خاصه در اقلیم چهارم و [illegible] خلایق آفتاب با ذنب دلیل
کند بر ضد آنچه گفته شد در [illegible] معارف و [illegible] مکروه بزرگان
از مردم معیوب و ناکس [illegible] شدن بعضی جایها و فساد [illegible] کان

(ثمره)

ثمره پنجم زهره با راس دلیل کند بر حکومت خاتونان و خادمان و توفیر
اهل طرب و رونق دین اسلام و افزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان بکرامات
و رونق بازار عطار و [illegible] و رفتن بازها [illegible] و اجابت دعاها
زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد با اسقاط حمل بیماریها در
زنان [illegible] و بیرون آمدن زنان [illegible]
[illegible] فساد مغنیان و بد گشتن هوا ثمره ششم عطارد با راس دلیل کند بر قوت
حال اصحاب دیوان و عمال و مستوفیان و تجار و اصحاب حرف [illegible] و مردم فصیح و کامل
و رغبت طلاب بخواندن اخبار و درست [illegible] احکام نجوم و طب و [illegible]
[illegible] مردم و [illegible] و محاسبات و امانت [illegible] و قیمت کتاب
کتاب عطارد با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغ
گوی بیرون آیند و [illegible] خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و [illegible]
هجاها و بیماری [illegible] بادهای بد و [illegible] و گرفتن زبان و [illegible] کودکان
و نوشتن خطهای تزویر و کساد بازارها و زیان صناعت و [illegible] نوشتن
خاتمها و سکه‌ها تزویر شعبه یازدهم در قران قمر با کواکب هفتگانه ثمره اول در
قران قمر با راس دلیل کند بر تغیر حال هوا و بخارها و فساد حیوانات و بد حال مردم
و زحمت لشکریان [illegible] دلیل کند بر اندوه [illegible] بزرگان و زنان مخدره و فساد
نباتات و [illegible] ب دلیل کند بر رفتن بادها مطرب و مکروه مردم
فاضل و عوام و سستی بازارها و [illegible] ج سرما بود در وقت و [illegible]
بازرگانی و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادها [illegible] د [illegible]
بستن کار عوام و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادهای [illegible] ه
نکبت مسافران بود و زحمت [illegible] و سرما در وقت و فساد طعام و [illegible]
بد [illegible] و بادهای مخالف [illegible] و [illegible] نکاح و بیع [illegible]
[illegible] ز [illegible] مسافران بود و جاسوسان و باران [illegible] شدن
بدکاران ح بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان و ابرها و بخار
ها باشد ط بدی حال مسافران بود و جاسوسان و فساد [illegible] و حیوانات

و درستی هوا و سرما در ی رفتن پادشاها باشد و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما
و بارندگی و سرما و بیم عوام با ابرها بود و بارندگی دو رفت و نشاط مسافران در دریا
و مکروه علما ثمرهٔ دوم در قرانات قریبا مشتری در حمل دلیل کند بر گشادگی هوا
و گرمی و امن و نیکی راه مسافران و بیع و شری حیوانات در ا ترقی حال حیوانات
بود و عوام و فرح بزرگ زادگان و نیکی راه مسافران و درستی کاردانها
و در ب و شنیدن اخبار خوش و استماع خبر و اعتدال هوا و نوشتن
خطها در ج نیکی حال عوام و فرح بزرگان و جمعیت خبر و بیع جواهر آمدن
مسافران دریا در عزت علما و بیع جواهر کانی و طاعت ملوک در د
شدن نقد در ه بسیاری جمعیت بزرگان و اهل دیوان و حکما و نیکی
در اعتها و بیع ماکولات و آمدن کاردانها و مسافران در و دلیل رفتن
پادشاها خوش و نیکوئی میوها و اخبار راست و خوشی جمعیتها انشا
و علما در ز آمدن بارانها و قهر بد کاران و اعتدال هوا و سکونت مسلمان
در ح جمعیت ایمه باشد و بیع دواب و نیکی حال عوام و گرمی هوا و طلب امور
دینی در ط امن شدن مسافران باشد و آمدن انسان و اعتدال
هوا و اجتماع بزرگان بعزت در ی رفتن پادشاها بود و بودن جمعیتها
مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزیمت در یا منصب عوام باشد
و جمعیتها و جزء رعها و قضاة و آمدن مسافران و بارندگی ثمرهٔ سیم در
مقارنهٔ مریخ در حمل هوا گرم شود و خصومتها اشد میان عوام و ز
و لشکریان و تشنیعها در و حیوانات بود در ا غلبهٔ عوام بود بر لشکریان
و دو ماندن بخانیان و تشنیع مسافران و ظلم دزدان در ب اخبار دروغ
افتد و فتنه بود مثلا عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار در رفتن کارها
بد در ج غوغای عوام بود و فساد بدکاران و زحمت مسافران دریا
و تجار در د در زمستان رسول جاسوس بود و گرمی هوا و فساد حیوانات
بود و ابله در ملوک در ه اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و تجار در زحمت
بازربا

بازربان از لشکریان در و خطر مسافران بود و در بخ زنان و اهل طرب و رفتن پادشاها
بد و تشنیع زنان از شوهران در ز فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن
بخارها و گرد و رنج هوا در ح گرمی هوا بود و دواب و خصومت میان کاهن
و گرم شدن کارهای آتشی و کاهلی عوام در دین در ط گرفتار شدن بیگان و جاسوسان
و زحمت عوام از لشکریان و خصومتها در ی رفتن پادشاها باشد و بیماری
مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران دریا و فساد کشتیها و حیوانات آبی
و مسافران دریا و ابله در عوام و بخارها و مکروه علما و اشراف ثمرهٔ چهارم
در اجتماع آفتاب در حمل تغیر هوا بود و ابله در ملوک و امرا و مشغولی و رنج عوام
و غضب بر زیردستان در ا فساد نباتات و حیوانات بود در مسافران
و نهادن بناها و زحمت زنان مطرب و بستان باغان در ب دلیل پادشاها
بود و نوشتن فرمان و استیلا و فساد اشجار و میوها و گرمی و تغیر هوا در ج
بزرگ کردن عوام و بارندگی و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در
د اجتماع ملوک و بزرگان بود و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران
و قاصدان ملوک در ه حضور مسافران باشد و آوردن نامها باشد
و نوشتن مثالها و کار رسیدن عوام در دیوانها و بازارها در و اندوه ملوک
بود و آمدن رسولان و رفتن پادشاها و برآمدن نکاحها و تاریکی هوا در ز بارندگی
بود و سرما در رماندن جاسوسان و مسافران و تاریکی هوا و فساد آبها و کشتیها
در ح اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و علما و بیع و شری برده و حیوانات
و کارهای آتشی در ط دلیل سرما بود و در رماندن جاسوسان و بیگان و فساد
حیوانات و ابله در عوام در ی اندوه ملوک باشد و حکام و سرور و ان در رفتن
پادشاها و سرما و تیرگی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در یا بارندگی
بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا ثمرهٔ پنجم
در قران قریبا زهره در حمل بارندگی بود و بیع برابر و دزدان و زینتها و مهمانی و زنان
و معاشرت در ا فرح بزرگ زادگان و خاتونان و اهل طرب و اجتماع زنان
و آمدن مسافران و سرما در دفت در ب پادشاها خوشی و جهد و نوشتن

خلط بود چون مهنا ... و بانیدان و آمدن نامه و خبر نیکی حال پیران و طرب ایشان
در ج بسیاری مرها آمد و نیکی حال مسافران و طرب عوام و بازرگانی و نیکی احوال کشتیها
و سود و مهمانی در د اعتدال هوا بود و بساکن نکاحها و طرب در ملوک و خزاین
و زدن پیرایه و ساختن حلیها در ه نیکی حال مسافران باشد و پیکان و جاسوسان
و نکاحها بزور و طرب در و دزد را دار باب قلم و بیع برده و عطرها و جامها در ز
رونق اهل طرب بود و برآمدن نکاحها و فرحها در زنان و مجلسها عشرت و زدن
بادها خوش و در ح رونق مسافران در ی بازرگانی بود و در ماندن مسافران
و نکوهه زنان و اهل طرب و خدم در ج طرب علما بود و میل عوام بزهد و بیع برده
و دواب و روانی در راهها و تلوس در ط آمدن مسافران بود و رستن از حبس
و حرف و بودن سرما در ی بادها بود و نم و عشرت در مشایخ و حکما و برکندن نکاحها
و بودن لهیها در یا بازرگانی بود و نسلها و جمعیت خواتین و طرب در بزرگان
و اشراف و فرح عوام **نمره ششم در قران قمر با عطارد در حمل** بیع دواب بود
و سلاح و کشتن هوا در یاها و اخبار و غمها در ۱۰ سرما بود و بیع طعام نیستود
و عادت و زرع و آمدن مسافران در ب رونق دبیران بود و نقاشان و نویسندگان
خلط و آمدن نامها و اخبار در ج نهسادن و رسولان بود و حرکت کشتیها و مسافران
در با و بیع جواهر در د حرکت ملوک باشد و رسیدن قاصدان پادشاه و اخبار
ملکی و رفتن لشکر و بیع جواهر کانی و طلب مال در ه حرکت پیکان و جاسوسان
و رونق دیوانها بود و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده و کتابت در و رفتن
بادها بود و بیع برده و نم و آمدن اخبار خوش در ز رونق حکما و شعرا و اهل طرب
در ح ابرها و رایل و کدورت هوا بود و افتادن اراجیف و فساد مسافران
و در ماندن جاسوسان در ح بیع برده و حیوانات بود و حرارت هوا در وقت
و نظارها و خلاص محبوسان و مناظره در ط نزع باندن مسافران بود و پیکان و بیع
سنور و رپیو و اختلاف هوا و سرما در وقت و محنت حکمت در ی بادها مخالف و جهل
مردم عام خایف شوند از اخبار و نم بود و بحث علوم دقیق و طلب طلسمات و نوشتن
هیکلها در یا حرکت کشتیها و مسافران در یا و نرمی هوا و باران و رونق صیادان

در یاو بودن کارها شرعی خلاص از حبس تا ضحی **نمره هفتم در بودن قمر با عقد**
قمر با راس دلیل کند بر نیکی احوال عالم و نزدیک شدن عوام و یا فتن تربیت از ملوک
و احکام باشراف و رواج کارها و نازکیها و اخبار خوش و رفتن نمازها اهل
عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها **قمر با ذنب** دلیل کند بعکس آنچه گفته
شد و بیماریها بود و کودکان و زنان حامله و کلفت کوکب و زنمود میان
عوام و افتادن اراجیف و فساد میوه‌ها در وقت و غم و نقمت و فساد مسافران
و پیکان و بد شدن احوال زنها و حیوانات و دره چشم و بودن دیو **شعبه**
دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب شش شعبه نمره اول تثلیث و تسدیس
قمر با زحل دلیل ملایمتی بود میان زنان و مردان و فرزندان و پیران و تغیر
هوا بود و نیکی حال اهل عمارت و مشایخ و زنان و دعا و سعادت حال صیادان **تربیع**
و مقابله دلیل افتادن خصومتها میان عوام و پیدا شدن شقاوت در بیع و مسافران
و مکروه پیران فرزندان و تغیر هوا و سرما و بیماریها خاصه در کودکان
و نفادت [illegible] **نمره دوم تثلیث و تسدیس قمر با مشتری** دلیل رغبت عوام
بود بخیرات و طاعات و نیکی احوال مسافران و قضاء امانت و اعتنی و فراخی در
کارها و حاجتها و آسانی میان خلق بیش بزرگان **تربیع و مقابله** دلیل کند
بر مکروه خاطر ائمه و قضات بود از عوام الناس و ظهور و دعویها شرعی و افتادن
خصومتها و مناظره و مجادله واند ده نوآکران و اشراف و دزدان **نمره سیوم**
تثلیث و تسدیس قمر با مریخ دلیل حرارت بود در طبایع و حرکت لشکرها و نزع
در مردم او باش و شکار کردن و سواری و بکار داشتن انواع سلاح و خلاص
محبوسان **تربیع و مقابله** دلیل کند بر مکروه عوام و ظلم لشکریان و خصومتها و نزع
نمره چهارم تثلیث و تسدیس قمر با شمس دلیل عدل ملوک بود با رعیت و عوام
و عنایت احکام با زیر دستان و کرمها و ملایمت میان پدران و فرزندان و زنان
و شوهران و ادراک کارها و برآمدن حاجتها و شکستن سرما و رونق خلفا
تربیع و مقابله دلیل غضب ملوک بود و قهر و سیاست و فصد و رفتن و فاش کشتن

و راحت اصناف خلایق وکیفیت در بخشش شعبه شعبهٔ اول در احکام شعبهٔ سیم
در آثار علوی چهارده ثمره ثمرهٔ چهارم در رفتنها و خرابها دو او ده ثمره شعبهٔ
پنجم در احکام انتهای طالع قران نه بیج قران پنج ثمره شعبهٔ ششم در کسوفات
شعبتعه ثمره شعبهٔ اول در احکام طالع سال عالم یازده ثمره ثمرهٔ اول در معرفت مه
این شعبه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجها استادان آورده اند
ما نیز در زیج عمده و بهجه نوع یاد کرده ایم مستخرج اما بدانکه طالع سال بعضی
ثابت اند حکم همه سال بر آن طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او
در آن صبح نو و حسد بن اثنته حکم همه فصل بهار و تابستان از آن کنند
و بتحویل سرطان طالع استخراج کنند و حکم فصل خریف با ... مستان از آن طالع
کنند و دلایل و واکر طالع برج منقلب افتد طالع سر فصل دیگر استخراج باید کرد و هر
فصلی را طالع جداگانه باشد و حکم هر فصل از طالع او کنند و اگر طالع سال برج ثابت
باشد و جسد بن باشد حکم چهار فصل از آن کنند بنگریستن آیل و اگر حکم هر دو پانزده
روز یکبار از طالع اجتماع و استقبال یا اتصال و بنگریستن نظرهاء کواکب و عادت
چنانکه گفته شده است در بخشش سایر اتصالات علوی را با آن ضم کنند
و امتزاج دهند و هر طالعها را حکم هریک بر یک طرف بود اما بدانند که طالع
ما در گشت باشد نیکی بمنهی که طالع نافع او بیرون آورده باشد و هر طالعها
دو ان شهر از آن کنند دوم آنکه بعضی منتصف عادت استخراج کنند و تقویمات
کواکب بر طول بود بر آن احکام نهند و این حکم عام باشد ثمرهٔ دوم در احکام
کلیات عالم احکام شناختن احوال موجودات است با تحریک اجرام علوی
و متأثر شدن اجرام سفلی بر آن تحریک جهت کون و فساد و بناء شناختن
آن احوال بجهد بر دلایل باشد پس صاحب آن کند که بر همه ای از ادله دلیل طلب
دارند و در قوت و ضعف او نیک تأمل کنند و اگر دلایل بنشنها زد و لبود امتزاج
دهند چنانکه نموده ایم احوال هریک از اصناف خلایق در صورت طالع از دلایل
برج بنگرند و صاحب و مستولی و آن کوکب که دلیل آن صنف مردم باشد

بد بهاء مردم فرومایه و عوام و تغیر هوا و شکستن سرها و بودن منها ثمرهٔ پنجم
تثلیث و تسدیس قمر با زهره بسیاری فرح با نعم و طرب بود در مردم و سرورها
و مهمانیها و بر آمدن نکاحها و نیکی حال اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران
و عوام و اعتدال هوا تربیع و مقابله نشانی بازار عطر بود و بکروه زنان و فاش گشتن
خیانت زنان و اعتدال هوا ثمرهٔ ششم تثلیث و تسدیس قمر با عطارد دلیل
نیکی بازار سپهالود و کاغذ و غلامان و نوشتن نامه‌ها و فرستادن رسولان
و امکان ضعفها و خوش محاسبات و نشتن علاجها و احکام نجوم و بر آمدن بیعها و فتح
متصرفان و تجار و دبیران و اهل بازار تربیع و مقابله دلیل کسادی بازارها
بود و اظهار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری مجادله میان عوام و اهل
بازار و محاسبه و کیلان و متصرفان و پیدا شدن خیانتها و تغیر هوا و زشتی
خطها بد دروغ اما اصطلاح دیگر آنست که چون امتزاج کواکب واقع نبود قابل نیکی
و احوال الاتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب با یکدیگر با آیتش نیر و دیگر
باهم دیگر آیند یا در یک نظر باشند آنگاه امتزاج باید داد چنانکه یاد کرده ایم
در ثمرهٔ دوم و سیم از شعبه که شعبهٔ اول منسوب است و شعبه بر طبیعت آن
کوکب باید گفت که قوی‌تر باشد و آنچه در شرایط نجم گفته شده است آنجا
آورده و مانع و معطی بشناسد و نظرها قبول و رد آنچه یاد کرده ایم نگاه دارند
و از آن میان حکمی بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالات
هریک در وقت تحویل سال و یا فصل اعتبار کنند خاصه که در اوتاد افتند
و مدت آن اثر سال یا فصل بر دارند و حکم اجتماعات و استقبالات همین باشد
که در سال و فصل گفته شد اما اصطلاح دیگر آنست که هر چیز از اجتماع بیرون
آید هر کوکب که بیوند طبیعت آن کوکب گیرد تا با استقبال رسد همه احوال
و مزاج آن کوکب آید و از تغیر حالها و احوال مردم و غیرها این همه بحسب
نظر آن کوکب بود از سعد و نحس حکم بیرون آید از استقبال همین بود در
اجتماع با استقبال این را نگاه دارند شعبهٔ سیم در احکام طالع تحویل سال
عالم و فصول احوال نیکی بدی سال و فصول و عوارضها که حادث شود در برج

ودلیل

چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر وصاحب ومستولی او نگرند واگر طالع
ذو ذنب بود آفتاب را شریک او کنند واو را نوبت گویند واگر شب بود
قمر را مناسب سعادت ونحوست هریک احکام نهند واحوال وزرا وندما
پادشاه ومال ایشان از برج یازدهم نگرند وصاحب ومستولی او ومشتری
وعطارد ومریخ را شریک آن کنند وکاوی ونتهی ولقفا ومعاول را از سهم
الغیب وصاحب ومستولی او نگرند واحوال بخت را از درجه طالع وصاحب
ومستولی بر او واز ماه نگرند واحوال مال وکسب ومعاش را از برج دوم
وصاحب او ومستولی بر او واز سهم السعادة وصاحب ومستولی بر او
واز مشتری وسهم المال نگرند واحوال نکاح وشرکت وخصومتها ونقض
ودعویها از خانه هفتم وصاحب ومستولی بر وی وزهره وسهم
التزویج وصاحب او نگرند واحوال فرزندان وفرح وطرب ولهو ولباسها
را از خانه پنجم وصاحب ومستولی او نگرند واز سهم الاولاد وصاحب
او وزهره وعطارد را شریک او کنند واحوال سفر ومسافران ودین ومذهب
را از خانه نهم وصاحب ومستولی بر وی وسهم السفر وصاحب او
وقمر وعطارد نگرند واحوال ارتفاعات واملاک وعمارت وزراعت وعواقب
کارها از خانه چهارم وصاحب ومستولی بر وی واز سهم [illegible]
خواهند وصاحب او وزحل ومشتری نگرند واحوال دواب و[illegible]
از خانه دوازدهم وصاحب ومستولی وسهم هریک وصاحب وی وزحل
نگرند واحوال بیماریها وبندگان از خانه ششم وصاحب او ومستولی
وزحل وعطارد وقمر وسهم هریک نگرند واحوال اندوه ونکبت از خانه
هشتم ودلایل او ومشتری وزحل نگرند واز سهم [illegible] وصاحب وی
وهمچنین هر خانه را در دلایل ضعف وقوت وی [illegible] نگرند ونظرها
سعد ونحس وقبول ورد اعتبار کنند پس هر کدام خانه را که دلایل او
قوی بوند [illegible] یکی ناظر باشند وخاصه اوتاد

(۱۴۰)

حکم بسعادة آن قوم کنند که بدان دلائل منسوب بود وآنچه بدلول او باشد از اجناس
واگر بر خلاف این بود بطرف ضد افتد واگر آفتاب در وقت تحویل قوی حال بود
ومشتری ناظر بودی دلیل عدل پادشاه بود وامانت وانصاف ونیکی احوال [illegible]
واگر بعد ازو بود عدل وانصاف او نمایان اما موجود نباشد واگر زحل ناظر بود
بمودة ظلم کند بصورت عدل واگر ناظر بعداوت بود ظلم وجور صریح باشد وچون
طالع شب بود ودلیل قمر باشد حکم او همین بود اما کمتر از شمس واگر سهم
الغیب سعدی مستولی باشد رایها پادشاه صواب بود ونظر عدل
ورحمت دارد وخیرات واگر نحس مستولی افتد حکم بضد بود واگر زحل نیکو
حال بود کشت وزرع بسیار شود واگر مشتری قوی حال بود خوردنیها
نیکو باشد واگر بد حال بود عکس این باشد وقیاس کواکب همین است
با منسوبات هریک اما از برج کواکب بخت کدام که در خانه باشد شرف
خود دارد یا در خانه شرف خود بود آن قوم را کارها نیکو گردد واگر بخانه
با حظ ناظر دیگر چنین اتفاق افتد سعادة مناسب آن رسد اما اگر
روی انحطاط نیکو بخانها بد دارد یا در خانها بود دلیل انتقال
بود از سعادة مناسب جایگاه اما نحس میان دو بیت زیان کم کند مگر
متصل بود که بد باشد ونحس میان دو سعد دلیل امور پنهان بود مناسب
برج اما اتصال وانفصال هر کوکبی را از سعود ونحوس حکم همین باشد واین همه
حالات را در وقت تحویل سال با صل اعتبار کنند که اثر آن عظیم باشد
ومدت او بیشتر. تتمه سیم در احکام جزویات هر گاه کوکبی
راجع بود دلیل حیرت باشد وپشیمانی ودرماندن کارها وابها وخطا [illegible]
نبات در منسوبات او واما اگر محترق بود دلیل بیماری باشد وموت
ونکبت وانهزام در منسوبات او وبیرون رفتن. تتمه چهارم اگر آفتاب
در عاشر سال با قدر باشد قوت حال پادشاه بود واگر در خانه نهم بود
سفرها کند پادشاه واگر در خانه چهارم بود ساکن [illegible] باشد در مملکت

خود و اگر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است
و اگر طالع سنبله باشد حکم قمر همچنین باشد ثمره پنجم اگر صاحب طالع در طالع
بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود مقبول مردم بود و از شهر
بد خوشی باشد و اگر نا مقبول بود بی رضا باشد و اگر در هفتم بود مردم
بگیرند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب تخت پادشاه و کار باشند در
جستن جاه و حرمت و اگر در هشتم بود خایف باشند و نکبتها ببینند و اگر در
ششم بود بیماریها حادث شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد ثمره ششم
اگر صاحب دوم در عاشر بود یا حادی عشر مال و معاش مردم سلطان
با ذکر بود و اگر در خانهای سعدان بود یا مسعود باشد بلطف از رعیت
خواهند و اگر در خانهای نحسان بود یا کوکب نحس باشد بعنف
استانند و مال و معاش ایشان بزیان برند ثمره هفتم اگر صاحب
نهم بصاحب طالع پیوندد بنظر مودت مردم سفر کنند برضا و خوشی
و اگر نظر عداوت بود سفرهای ضروری افتد اما اگر صاحب طالع بصاحب
نهم پیوندد بنظر مودت مردم مایل شوند بسفر و اگر نظر عداوت بود بکوشش
اما اگر آن کوکب زحل بود از شدت و قحط و تنگی روند و اگر مریخ بود از لشکرها
و خواست و دزدی و نا ایمنی بگریزند و اگر کواکب سعد ان باشد سفرهای
با راحت بود و با خیر و نفع و مقامهای متبرکه روند خاصه که نظر مشتری سعد بود
و همچنین اگر صاحب بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت
بود فرزندان نیک زایند و بزیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم
همان باشد و اگر از او تا دیدند دلیل بسیاری توالد و تناسل بود خاصه که
کواکب نیک حال باشند و مردم بسیار فرزند و اگر برخلاف این بود حکم برضد
نشینند و حکم طعام و لباس اجناس همین بود ثمره هشتم سلامتی صاحب ششم

دلیل

نحس

دلیل سلامتی مردم بود و اگر آن خانه نحس باشد یا نحس ناظر باشد بیماریها بدآید
از مزاج کوکب نحس یا نحس کننده و اگر مشتری و عطارد و ماه در صعود طالع نیکو
حال باشند خاصه عطارد در اوتاد و در رو تدبیر معاش باشد بیماران علاج بذیرند ثمره
نهم اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر نحسان افتاده باشد موتها بود خاصه
که صاحب سادس ناظر بود و نظر عداوت و صاحب طالع و قمر هم در وبال
بوند هر کوکب که صاحب ثامن بود یا ضعیف بود یا محترق بود موت از طبیعت آن
کوکب حادث شود و اگر آن کوکب زحل بود ~~موت از طبیعت آن کوکب حادث~~
تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریها متفرقه بود و از کثرت آنچه بزحل منسوبست و اگر مریخ
بود قتلها و بیماریها خونی و طاعون و آنچه بمریخ منسوبست اما اگر مریخ ثامن
خانه نهم بود بیشتر مرگ زنان بود و حیوانات و اگر خانه عطارد بود مرگ کودکان
بود و طبقات عطارد و قیاس برج دیگر همین است اما اگر برج حمل باشد بیماریها
در سر و دماغ و اطراف او باشد و در دلو و سنبله و اگر ثور باشد بیماریها در
گلو باشد و اطراف او و در دلو و کامیش و اگر جوزا بود بیماریها در بغل باشد و دستها
و باقی بروج را همین قیاس است ثمره دهم در صعود طالع هر کوکب که قویتر باشد
ذات و عرض [illegible] آن [illegible] بود حکم هر سال با فضل از طبیعت او کند و اگر نفس
کواکب نیکو حال بوند احوال عالم با فضل بود در آن سال هر سعادت بود و ایمنی و تن
درستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش نیکی و ارتفاعات و سفرها داد
و عدل و ساز کارها خلایق و توالد و تناسل بودن فرزند ان دهقان و اقباد [illegible]
سفرها با ضرر و اگر احوال کواکب ضد این بود حکم بر عکس این ثمره یازدهم اگر کواکب
نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم تر بود از آن جهت که مقوی این دلالت
شود [illegible] ابدا راحت و فراغت و خوشی پادشاه و خلایق و اگر آن کواکب
بد در وقت خسوف و تشویش [illegible] بود که فتنه در عالم [illegible]
در پیش کرده است شعبه دوم در احوال کرانی و ارزانی نرخها ده
ثمره ثمره اول در مقدمه و این شعبه بیشتر کرانی و تنگی از زحل بود و ثقل [illegible]

داورا از مشتری و از جهره و بونت فان ظاهر شود ثمرهٔ دوم بنگرند بطالع اجتماع
واستقبال مقدم و تحویل سال یا فصل و بطالع سال و قمر اگر این سه دلیل مستوی
بود و هرم و کوکب تجا نگاه بنکوحال افتاده باشند و زاید باشند در سیر و صاعد
در افلاک خود نرخها گران کند و اگر این دلایل نکو کی ناظر بوند که در وسط السما
باشند کار قوی تر بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد نرخها ارزان گردد
ثمرهٔ سیم رصد رب طالع هر کوکب که بقوت باشد اطلاق قوی تر بود منسوبات آن
برج که کوکب در وی بود گران کند ثمرهٔ چهارم که مستولی بود بر جای اجتماع یا استقبال
مقدم بر طالع سال یا فصل در ثالث بود یا تاسع و مقبول باشد و آنچه منسوب بدو
بود ارزان گردد ثمرهٔ پنجم که مشتری در طالع سال مقدم بر تحویل خطی و در و صاحب
طالع مشتری ناظر بود بازهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع در اول
یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب طالع سعد بود یا سعد شود اما گرانی تجربه
افتاد که مشتری چون راجع شد طعام نایافت شد و چون مستقیم شد
فراخی پدید آمد خاصه در برج ارضی ثمرهٔ ششم که قمر از اجتماع بود تا آید یا از استقبال
بر زحل بنوس دو زحل صاعد بود در فلک تدویر و آن عمل از آن استقامت باشد
دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر او کی تر باشد و آن چیز که گران
شود از منسوبات زحل بود و موضع او یا عطارد موضع او ثمرهٔ هفتم صاحب
ثانی اگر در سیر زیادة بود و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد اعنی
غلا و اشابد گران کردد ثمرهٔ هشتم زحل چون در سنبله بود و او نهم یا دهم
از طالع سال یا فصل گرانی جو بد تنها بود و اگر زحل در میزان باشد قوی
تر باشد و بیشتر طلب کنند ثمرهٔ نهم که طالع برج ثابت بود و صاعد در
افلاک و زاید در سیر و عدد حساب دلیل گرانی نرخها بود اما پدید
آمدن گرانی در ایل شد در سال چنان که اگر کوکب دلیل در طالع بود در
اول سال گرانی کند یعنی در چهار و اگر در وسط السما تا بستان گرانی کند

واگر در سابع بود در تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در مایل ا
الاوتاد اندک تفاوت کند ثمرهٔ دهم قوت دلیل که از صعود بود و بسیر بودن در
اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب باشد
و به همین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند
از خوف گرانی و قحط شود که صاعد است در فلک خارج مرکز و هر آینه
و تحقیق گرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل که از
هابط شدن باشد و نقصان در سیر و بودن او در زایل الاوتاد یا سا
دلیل ارزانی و خواری بود و بودن او در حضیض و بال یا هبوط دلیل
کم التفاتی مردم باشد بدان شعبهٔ سیم در احوال اثار علوی چهار ثمره
ثمرهٔ اول در مقدمه او دلیل بادها برج بادی اند و شمس و مشتری و
عطارد دلیل باران و ابرها برج آبی اند و زهره و عطارد و قمر پس اگر بوقت
تحویل این کواکب در آن برجها باشند در آن سال یا فصل بادها و نم
بسیار خاصه از جهت هوی کوکب و باد انها باز بر حساب خاصه
که قمر زاید النور بود و پس مریخ با دلیل بادها باشد باد سخت تر باشد
و باسر خطا بود و اگر زحل بود بادها خرابی کننده باشد سرد و اگر زهره
بود بادها خوش جهد معتدل باشد که خنک بود و بانم و حکم زهره همین و اگر
زحل با دلیلها باران بود باران آهسته تر ایکو سرد شود و تیره تا باران
بود و اگر مشتری بود باد انها با نفع بود و بر دلها معتدل بود و باران
خوش جهد و اگر مریخ بود بخارها خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در برج
بادی و تحت نقصان ابرها بود و در تابستان سموم نهاد و در فا ... عطارد
آنجا باشد با باران باشد و رعد و برق ثمرهٔ دوم فتح الباب است که هر دو کوکب
بهم بنگرند که خانشان در مقابل یکدیگر بود پس اگر فتح الباب از عطارد
و مشتری بود بادها خوش بود ماکد ... از بهار در برج آبی بود باد ...

فالحه دوسا

باد و باران بود و اگر در برج خاکی باشد باد و سرما بود و اگر در برج آتشی بود
انتهاء و بلستان باشد باد گرم و گرمی هوا مناسب وقت اما اگر قمر
از زهره منصرف شود در برج سوزنده و تغیر هوا بود نقصان نسبت که گفته
شد از باد و دم و تغیر هوا اگر کوکب در برج بادی بود باد سخت تر جهد
و اگر در برج خاکی بود تغیر سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی بود بادیکی بود
و شکستن گرما و سرما در وقت و اگر در برج آبی بود باران یا سرما و باد
و در زمستان برف و دمه و اگر آفتاب در برج آتشی بود کمتر باشد و اگر در
برج بادی بود بادها گرم رود و اگر در برج آبی بود ابرها و میغ ها سایه دو
ملائم شود و اگر در برج خاکی بود سرما بشکند و در تابستان باعتدال
بود اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها آید و در برج خاکی سرما خشک در وقت
و در برج بادی باد و در برج آتشی تاریکی این همه احوال بحسب وقت و زمان بود
و این همه خبر از باد و باران و سرما و گرما اما سوستن نظر قمر در برج آتشی
دلیل کند تاریکی و در برج خاکی دلیل کند سرما بود و در بادی باد و در برج
آبی باران بود و سردی و اما اگر در ایلول بکردین صیان افتد در دهد و باران بارد و سختی
کند مناسب طبیعت خود و اگر نحس الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک
دو ترسیع آفتاب قمر یا شمس که آنجا آغاز اسکندرها حادث دلیل تغیر هوا بود و باد نیک
بسیار خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و در طالع
برج آبی یا بادی باشند و اگر برج خاکی باشد سرما سخت تر بود و اگر آن کوکب
راجع بود تغیر باد نیک بغایت بود اما عطارد چون در برجی بسیار ماند هوا
که بود دلیل اثرها آنکه زهره دعلتها در قمر در زمان با دخی آنچه او لیست چون
زاید بود در منسوخ نزدیک بود و اجتماع یا استقبال یا ساعد بود در فلک
اوج خود و آن از پس تربیع اول بود با آفتاب تا مقابله و از پس تربیع ثانی
تا اجتماع چون این احوال ظاهر شد اندر نزدیک تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و
در میان طالع و وسط السماء بود بادیکی که مقابل اوست دلیل

بسیار

هوا دم

بسیاری آنها بود و آنها فراوان بود در آن سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در برجی آبی
باران بسیار بود و آنها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج بادی دلیل بادها
مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت باران و در برج آبی دلیل باران بسیار
بود ثمره سیوم صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون از کواکب باران
بود و کواکب دیگر از برج آبی بدو ناظر بوند دلیل بود از انتهاء بسیار بود در وقت
خاصه که طالع برج آبی بود پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشد و باد انتها
تمره اگر زهره بود ابرها بسیار آید و تاریکی شود و باد نیک باشد از آن اگر
عطارد باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی و باد نیک اندک بود و اگر زحل
باشد باران ریزه باشد و آهسته تر و اگر مشتری بود تغیر هوا بود و ضبابها
و گرمی و باد نیک نرم ثمره چهارم عطارد چون از برجی به برجی نقل کند هوا
متغیر شود مناسب وقت و برج از سرما و گرما و باد و نم اما هر کوکب که از برجی
بود در وقت تحویل به هر برجی ولیکن از عطارد ظاهر تر بود چون در وقت
تحویل سال زهره و عطارد در قمر و حوت باشد دلیل آنها و باران بسیار در وقت
در آن بهار و سال سردی هوا باشد ثمره پنجم سوستن قمر یا زهره از
خانهاء عطارد ابرها و بارانها باشد و باد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر
سخت باشد ثمره ششم اتصال عطارد با زحل دلیل سرما بود و باد نیک و دمه
و رعد و برق در آن هنگام و غیر آن دلیل شکستن گرما بود و از تغیر هوا و تاریکی
خالی نباشد ثمره هفتم اگر زهره در تابستان مشرقی بود گرما بشکند و ابرها آید
و باد نیک بود و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره مشرقی بود خاصه در
غایت تشریق بود زمستان سرد بود و باد نیک و دمه و میغ ها و اگر در
فصل بهار مشرقی بود روز سرد گردد و میغها باشند مگر در وقت نزدیک بود با احتراق
اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در تشریق بود و کمالی بود و علامت
شهب افتد و اگر وقت تحویل آفتاب بجدی مریخ در حوالی شمس بود و مشرقی یا مغربی
آن سرما بشکند ثمره هشتم زحل در برج آبی بود دلیل خشکی سال بود در نقصان چشمها
و رودها بود و گفته اند با اعتدال پس اگر مریخ در بروج آبی بود دلیل خشکی سال بود
در بروج آتشی در تابستان دلیل سموم ها باشد و در زمستان شکستن سرما بود

ودر بروج بادی همین حکم باشد اما کمتر ودر بروج خاکی دلیل شکستن سرما بود
ودر وقت سرما وخشکی ودر تابستان دلیل شکستن گرما بود ثمرهٔ نهم
نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرما بود وخاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن
سرما بود ونظر مریخ با مشتری یا قمر یا این دو کوکب حکم همین دارد ثمرهٔ دهم
اگر وقت تحویل سال با فصل مشتری وزحل باهم بوند در بروج هوائی یا آبی
جهی ودر بروج خاکی سرما بود وهوا خشک ودر بروج آبی سرما بود وبارندگی
ودر بروج آتشی شکستن سرما بود وگاه ورد هوا وگرمی ودر تابستان
گرما با اعتدال بود ثمرهٔ یازدهم زحل در درجهٔ طالع سال با فصل اجتماع
یا استقبال دلیل خسف وزلزله باشد خاصه که برج خاکی بود واگر با عطارد
با او بود یا هر دو باهم ناظر بوند بنظر نحس سختی بود واحتراق زحل در برج
خاکی در قران نحسین ونظر این هر دو باهم همین حکم دارد ثمرهٔ دوازدهم مریخ
در عاشر طالعها دلیل غوغا وفتنها بود در شهرها خاصه که آن برج بادی باشد
یا آتشی یا منحوس شده باشد واگر عطارد یا قمر اینجا بود یا ناظر بنظر عداوت
سخت تر باشد وذوذوابه پدید آید وذوذنب وغیر آن یکی از این علامات
پدید آید وخسوف شمس یعنی سرخ ... آثار فتنه زودتر ودر وقتی تیز بود پس اگر
ذوذوابه از طرف مشرق پدید آید فتنه وشورش از آن طرف ظاهر شود
ودزدی ودر آن جهت تاخت وغضب کنند وحکم جهت دیگر همین باشد اما گفته‌اند
ذوذنب در مغرب ظاهر شود اول دو نوبت بباید از هر جهت که دم
او بود از آن جهت خراب گردد ولشکرهای بیگانه از آن طرف در آیند وپادشاه
وسروران واکابر آن ولایت را نکبت رسد وبقتل آیند وابهاد آن بلاد
نقصان کنند وقحط شود وهوا بد گردد وبیماریهای صعب پدید آید و
وبا افتد ومرگ مفاجات وغدر ودزدیها وخیانتها آشکارا شود وفرجهاشی
چنانکه در پیش شرح رفته است اما اثر او در آن اقلیم وناحیت ظاهر شود
که برسمت او بگذرد یا او را ببینند ودر شهرها که منسوب بود بدان برج که ذوذنب در وی
طالع شده باشد ومثلثات او ودر عاشر آن شهرها اثر او عظیم باید دانستن
در فساد عالم اما آن بزرگ که ثمرهٔ بطلمیوس شرح کرده است عظیم هولناکی معظم

حکایت میکنند

حکایت میکنند در آخر کتاب که وقتی ذوذوابه نمود در مصر قریب یکساعت
علامت سلطان عهد بقتل رسید ودر دنیل خشک شد ولشکرهای بیگانه آمدند
وغیر آن فسادها پدید آمد از وبا وقحط وحرب وفتنها اما آنچه ما دیدیم
آن بود که در بیست وهفتم رمضان سنهٔ ۲۲ هجریه ذوذوابه پدید آمد
در مشرق از مطلع اسد ودرجهٔ آفتاب در اواسط اسد بود ودرین شب کسوف بود
تحت الارض قریب یازده اصبع ورنگ ذوذوابه مقدار سرانگشت بود واز وی
دودی سرخ بالا می‌گرد چنان می‌نمود که میسوزد ودود از وی بالا می‌رود ودمی
گسترده مثلثی می‌شد دامن زمین پیت وبلاد مشرق ترکستان وختن
وکاشغر وفرغانه وماوراء النهر وخراسان بگذشت وهر شب خود در تربیع می‌نمود
واز طرف جنوب قبله غارب گشت بیست ودوم ذوالحجه ومدت او هشتاد و
پنج شبانروز بود چون در پدید شده بود واثر او آن بود که در مشرق خلافها
وحربها قوی شد وپادشاهان را نکبت رسید وهلاک شدند وقحط ووبا بسیار
پدید شد چنانکه گفته‌اند گیاه در زمین می‌درود از خشکی اگرچه از
پادشاهان انتقام زنده ماندند روی بترکستان نهادند که بیشتر دزدی
وخیانت آشکارا شد وراهها در بند آمد وشفقت باد رفت تا نوبت
خواست ... دزدی وظلم پدید آمد ولشکرها بیگانه آمد ودر بلاد ماوراء النهر
خرابی می‌کردند وملوک واکابر را بقتل آوردند وتوانگران درویش شدند وهم
سال وبا وقحط وفتنه می‌بود ودر خراسان آن اثر کرد که بر آن از جیحون
بگذشتند وشهرها غارت کردند وقتل واسیر بیرون از حد کردند وحربها قوی
رفت وشکسته نومید باز گشتند وماوراء النهر بسبب علت ...
ونابحی بالملک شد وبعد از آن سال لشکر از خراسان در آمد وقتل عظیم کردند وما
خلایق با نظر خون روان کردند وبعضی از آن غارت ونزول کردند ده
کرت اللهم احفظنا من هذه الشدائد ثمرهٔ سیزدهم در تعریف حال هوا
بسبب قرب وبعد کواکب از آفتاب چون قمر از اجتماع بیرون آید تا به تربیع
آفتاب نرسد تری کند واز تربیع تا استقبال گرمی کند واز آنجا تا تربیع
دیگر خشکی کند واز تربیع تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال

زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول دیگر آنست که قمر
از تربیع اول تا ... زاید النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است تا تربیع اول
جهت آنکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم او مساوی است و چون از تربیع
اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت غالب شود
تا تربیع اول امّا سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون آیند تا بمقام اول رسند
تری کنند و از آنجا تا بمقابله شمس گرمی کنند و از آنجا تا بمقام ثانی خشکی کنند
و از آنجا تا باحتراق سردی کنند امّا اگر کوکبی دلیل سردی بود و دیگری
دلیل گرمی و دیگری دلیل تری و دیگری دلیل خشکی حالهای مختلف در
هوا پدید آید بحسب قوه و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس بدان
وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کواکب کردن و تفریق
کردن قوت هر یک را از دیگری تا احکام صواب بود و نگاه باید داشت
هوا و باجهت را چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه گفتیم
و فصول سال را ثمره چهاردهم در تغییر حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صاف
باشد وقت طلوع و غروب آفتاب دایرها نماید گرد او چون ... و رنگ او سرخی
آتش نماید یا شعاع او کشیده نماید دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا بسبزی
زند یا ... و سفیدی نماید یا گرد او دایره باشد دلیل باران ... بود در
سردی هوا امّا ... از اجتماع یا استقبال سه روز نگه کنند در موضع
قمر و همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر موجود بود
حکم همان است که در شمس گفته شد و اگر گرد او دایره نماید و آن دایره چنان
نماید که ... حرکت میکند از او قوی تر باشد امّا اگر کواکب ثابته
از انجم باشند بزرگتر نمایند دلیل بادها باشد و باران ... و اگر انجم
در آن بدید که از شهب خوانند دلیل بادها بود از آن جهت که او رود
و اگر از هر جهتی ببینند بادهای مضطرب جهد و بی ثبات امّا

نحس و نبی

نمودن قوس و قزح در مغرب بوقتی که هوا صافی بود دلیل سرما باشد اگر هوا صافی بود
دلیل صفاء هوا باشد و در مشرق دلیل سرما بود شعبه چهارم در احوال فتن و حرب
دوازده اثمار ثمره اول در دلایل حرب از روی کلیات دلیل فتنه و حرب مریخ است
و زحل و عطارد و اتصالات نحوس میان این کواکب موضع مریخ و زحل و ذو سهم حرب
امّا آفتاب دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل ...
و قمر دلیل رسول پس اگر در وقت قران میان این دو دلیل نظر افتاده باشد
در مملکت آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستقیم بوده باشد در قران
مدعی و خارجی را وجود باشد و اگر مریخ در وقت تحویل سال قران یا زمان قران در
خانه مشتری باشد مدعی و خارجی با لشکر هم آیند امّا وقت پدید آمدن این
احوال آنگاه بود که انتهاء طالع قران یا انتهاء برج قران یکی از دو خانه مشتری
رسد پس اگر مریخ در درجه انتهاء یا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی
و خارجی باشند و اگر مریخ بمشتری ناظر بود قوت بیشتر کنند و اگر مشتری در
خانه عمال بود خارجی تخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت
نیابد و اگر در خانه نهم بود بکوشد و اگر در چهارم بود در آن بلادها ... ظاهر
باشد و اگر در دوازدهم بود در ماند و ... او را و اگر در هشتم بود با قتل
کرده امّا اگر مریخ در خانه زحل بوده باشد بوقت قران مدعی و خارجی را
در دربار قتل کنند ... در جائی که اندکی قوت دارد امّا در وقت خروج مدعی
اگر زهره نیکو حال باشد صلح در دو میان کرد یا ان وقت نظر علویین باشد
هم دلیل صالح و ضعیف بود و اگر زهره و قمر نیکو حال بوند رسول ...
... و اگر بد حال بود سبب فتنها شود ثمره دوم در دلایل جزویات تربیع
و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در آن سال
یا فصل را تربیع کنند ... و این احوال تحقیق باید آید که تسییر مریخ و زحل ...
با شعاع تربیع یا مقابله او یا توقف از او تا ... طالع هر دو ...
و هشت تا نیمه متحرکت وسط آفتاب ... توالی ... میان
مریخ و زحل همان قدر بود که ... با شعاع نحس بر توالی پس اگر

جنان باشد بدان مدت که ... مریخ ... زحل ... آن و تدنس بدان نحس
و نسبت باشد با شعاع نحس ... و ... در این وقت ظاهرتر باشند ... ن
نحسین در وقت ظاهر شود و دیر تر بود او در خاصه در اول فصل تابستان ...
دشمنان و خوارج بود ثمره سیم مریخ تحت الشعاع در ابتداء سال یا فصل فتنها
و حرب انگیزد و شبیخون و وقتها آورد نهان و اگر در وتدی بود و آن وتد
برج منقلب بود شخت تر باشد خاصه که در وتد بود و مریخ بشعاع و ... آنجا
بود که این اتفاق افتد در انتها برج قران ثمره چهارم اگر مریخ در تربیع آفتاب
بود بوقت تحویل سال یا فصل یعنی یا با ابتداء ... دعوا ... تربیع
و اگر مقابله آفتاب بود و شمع و مخالفت اینجا شود و حربها و فتنها و نسها
افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد هرانگیزد در این وقت مریخ راجع بود
پس اگر مقابله آفتاب از حل یا شد و مریخ در میزان بود مخالفان برخیزند
و خارجیان بود و در ضعف باشد و پشیمان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند
در وقت استقامت مریخ و اگر مریخ نسا الحفاه بود در انتهاء برج قران یا طالع
طالع سال بود و دشمنان را بنی کند بر پادشاه خاصه در موضع به بود و اگر در خانه
و حربها انگیزد پس اگر مریخ تربیع آفتاب از برج آتشی بگردد و دشمنان پادشاه از
قبل مشرق بیرون آیند و بسه جهت دیگر را حکم همین است و اگر مریخ تربیع خانه
خانه آفتاب بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانها غریب برج خانه بود
از جدا نباشد چون از وبال بیرون نمی آید روی بهبوط دارد و هیچ خانه از خانها
غریب بهتر از خویش نیست که از خانه بیرون نمی آید و در شرف دارد و در خانه شتت
که ضعف مریخ در ابتدا سال یا فصل از زحل دلیل فتنها و تشویشی و قتل بود ثمره پنجم
چون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بسهم السعادة یا بسهم الغیب نکو ذ
نحو اوقت دلیل و ذبیحها و خانها نها بود و کشتن و با ه و ذ ن و فتنه و حرب
و اگر زحل بود بجای مریخ و با انقد و تنگی و خواست و ظلم ثمره ششم در تحویل سال
و فصل بنگرند در برج انتها طالع ولادة پادشاه یا انتهاء عاشر او یا انتها طالع

جلوس

جلوس او هر کدام از اینها که موجود بود و مریخ در وتدی باشد انجم آن
طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه بود و مدت آن بود که آن
... موافق طالع سال افتاده باشد ثمره هفتم اگر مریخ بوقت حرب در دو برج مشرق
بود از طالع پادشاه ظفر او را بود و اگر در جهای مشرقی بود ظفر لشکر مشرق
را بود و بسه جهت دیگر را همین حکم همین است و اگر چند مریخ ضعیف حال بود
او را ایمن نیست دارد و این قول ابومعشر است اما ابونصر مغربی که از
صاحب احکامست میگوید که مریخ از ده درجه اسد مشرقی بود و از آنجا
تا ده درجه عقرب جنوبی و از آنجا تا ده درجه دلو مغربی و از آنجا تا ده درجه
ثور شمالی پس مریخ در هر ربعی که بود از این ارباع ظفر لشکر آن طرف را
باشد و این قول از اسرار هرمس مخمربند و ابوالحامد ... آورده است ثمره هشتم اگر وقت آنکه مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گشت
در اول سال یا فصل سعدی نیکو در خاصه بنظر مودت نشنها هم بقوت
بود اما نقصل نیابد و اگر بفصل ابتدا نکند و اگر آن سعد مقبول بود و قوت
دارد مانع از طبیعت آن سعد بود و موضع او اگر مریخ در خانها سعدی
بود چون این سعد راجع کرده مفسدان از نسا با ز مانند و اما ظاهر شود
بدع الشان و اگر مستقیم بود ظاهر نشود و اگر بود نجای مسد ثمره نهم
در استخراج سهم ... که دلیل حرب اند یکی بروز و شب از درجه
آفتاب گیرند تا درجه هفتم و بر طالع بیفکنند و دوم با روز و شب از درجه مریخ
گیرند تا درجه تقویم آفتاب افزایند پس اگر مریخ با یکی از این دو سهم بود یا بنگرد
نظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در وتدی بود و آن وتدی برج آتشی
باشد ثمره دهم اتصال شمس یا مریخ از نظر سعد ان نصرت پادشاه باشد
و لشکرها و نظر عطارد با مشتری بمودت دلیل بسیار شدن خزانه باد
بود و راستی مستوفیان ثمره یازدهم قوت ذاتی مستولی بر سهم السعادة
و سهم الغیب دلیل تن درستی ملوک و سلاطین و خلایق باشند و ثمره یا س

افرایند و اگر از درو زیادت
نقص را از وی ... /

[illegible]

که در وسط السماء زیادت دولت و ملک و دولت بود خاصه که قمر مقبول باشد و زیادتی
این سال مقبولی ایشد و یاد و دولت آفتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا
خاصه که نظر مشتری باشد ثمرهٔ دوازدهم چون قمر از اجتماع یا استقبال مقدم
باز گردد و اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت در سیر خلایق باشد خاصه
که نظر مودت بود و متصل اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد و این سال
یا افضل اما این علم در هر اجتماع و استقبالی نگاه دارند و حکم هر پانزده روزی
از طبیعت آن کوکب کنند به سعادت و نحوست نظرها او چنانکه مذکور شد
در [illegible] اما بر سخن قمر با عطارد و تحقیق که از آفتاب منصرف شود بعطارد
که باشد دلیل اختلاف باشد و اضطراب و کسادی بازارها خاصه که نظر
عطارد نحس بود و اگر از نحسی منصرف شود قمر بعطارد پیوندد دلیل تبدلات
بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی
منصرف شود بعطارد پیوندد دلیل اضطراب خوش بود و ترقی بازارها و نرخ
عوام و ارزانی نرخها و [illegible] خلایق شعبهٔ پنجم در احکام انتهاء طالع
قران و برج قران پنج اثمار ثمرهٔ اول در دلایل کلی دلایل قران اصلست دلایل
سال فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماع و استقبال فرع فصول و معظم
ترین دلایل در احکام سال عالم انتهاء برج قران است و صاحب او سالخدایست
و صاحب دور از آن جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بصورت عده
کرده باشند در وقت آن قران آن چنان در قوت بود بیرون نوبت نشان دلیل
رسد آن چنان قوت بفعل آید و احکام موجود شدن آن مطلع آنست
که انتهاء برج قران با طالع قران بموضع آن جز و سعد و دلایل دیگر همچنین پس
واجب آن کنند که هر سال نگاه کنند و در انتهاء آن و سالخداه او
[illegible] و صاحب دور او کوکب هفت کانز احکام طبقات سال از این
دلایل کنند و از این قران اصغر بخواهیم که حکم بیست سال الذی

باشد

باشد چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند از برج
قران که برج و اعتماد بیش است و سالخداه و صاحب دور اما اگر سالخدا کوکب
مستعلی اتفاق افتد یا مستولی بر خلق قران یا صاحب دور دلیل قوت پادشاه بود
در کار بر خداوندان دولت و مضاعف شود سعادت پادشاه و عاملیان خاصه
که سعدان ناظر باشند بسالخدا و برج انتها یا صاحب دور خاصه که مستعلی برج
بوده باشد یا مستولی یا صاحب دور با انتهاء برج قران رسیده بود اما اگر نحس
مستعلی بوده باشد و در این وقت نحس بد و نکوهیده و فسادها ظاهر شود انقلاب
و محاربه خاصه که نظر عداوت بود و تنگی بدین آید و مانده خلایق دشمن پادشاه
اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد و در این سال ضعیف بوده باشد
نقصان حال صاحب دولتان بود و اگر منسوب بود در نظر بگیرند اما اگر
در آن وقت ضعیف بوده باشد و در این وقت قوی بعد احوال پادشاه
و خداوندان جاه تا کامل [illegible] و خلق بود خاصه بود که انتها اصل باز پیش
بود و اگر سعدان ناظر بوند کار رفیع تر بود اما اگر این دلایل بعد قران در سطح نگاه
نمایند و حکمش همین طریق بود اما آن قوی تر باشد و قیاس دو قران دیگر
همین است ثمرهٔ دوم در دلایل جزویات چون انتهاء طالع قران یا برج قران
بدرجه رسد صاحب دور آن کوکب بود که [illegible] فلک او گفت فلک صاحب طالع
قران یا برج قران بود و سال [illegible] آن کوکب که فلک او گفت این دیگر باشد
قیاس همین است تا سال هشتم صاحب دور باز اول کوکب شود پس اگر برج
انتهاء در دوم برج قران باشد و آن مسعود بود و سالخدا قوی حال و صاحب برج ز
سعد دلیل فراخی باشد در آن سال و بسیاری نفع و ترقی بازارها و روایی
معاملتها و معاونت مردم با همدیگر و اگر از سه دلیل بحال نحس حکم بر ضد
بود اما چون انتهاء بخانهٔ سیم رسد و سالخدا قوی حال بود و صاحب برج ز
سعد دلیل سازد کار [illegible] مردم باشد با خویش پیوند و بسیاری حرکتها و طلب
علم و طاعات و نیکی اعتقاد و [illegible] کاتبها تا نفع و اگر دلایل بحال باشد حکم
برعکس باشد و انتقالات افتد با اختیار اما چون انتهاء بخانهٔ چهارم

رسد و سالخداه و صاحب دور سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانیها بود و تنکی
ضیاع و عقار و بسیاری از تقلبات و قوت کار دهقنت و غرایب امور بحود
بود باشد که خلایق در اوطان و اگر دلایل بخلاف بوند مردم جایهاء خراب
کنند با قصد آبادانی و خرابیها بدید آید و حال از نقاعات و کشت و زرع بود
بود قیاس برج بازده برج همین است و سالخدا و اصحاب ادوار و جون مشروحا
بروح مطلع معلوم شده است و اوتاد طالعها الحکام مناسب آن برج نهند که انتها بدو
و رسیده بود چنانکه مثال آن با برج چهارم نمودیم با ان سال سیزدهم انتها بدو
اصل رسد تا دلالت نوبت انتها هم برجها و کواکب این اصل نگاه دارند که این
برج انتها در وقت قران قوی بوده باشد یا ضعیف و صاحبا و همچنین در این
سال چگونه است چنان است خلاف آن پس اگر در وقت قران برجی مسعود بود
باشد چون نوبت بدو رسد آن ظاهر شود و اگر منحوس بوده باشد همچنین از آن
خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود بوده باشد و در این وقت
نحس فساد افتد در منسوبات او از مردم و اجناس او اگر سعد بوده باشد و در این
وقت نحو سعد بود در تربیت مدلولات و کمال دسد و اگر برجی منحوس بوده باشد
و در این وقت نحس بود احوالات منسوبات او بدتر بود و اگر در این وقت سعد
باشد منسوبات او بهتر شود و قوت گیرد و حکم کواکب همین باشد اما اگر در
هر سال که برج انتها مسعود بود و سالخداه دلیل سعادة احوال خلایق بود و بهمنی
و فراخی و بتری بازارها و روانی بازرگانی ها بود اما اگر در برج انتها کوکبی
بود نحس فساد حال منسوبات او بود از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و لواحه
هوا همچنین و اگر کوکب سعد بود در تربیت مدلولات آن برج بود و آن کوکب و تنکی
حال خلایق و هوا و نظرهای سعد و نحس کواکب را در برج انتها بوقت قران
افتاده بود نیکو اعتبار کنند در این وقت ثمرهٔ سیم اگر برج انتها موافقت
کند با طالع پادشاه یا با انتها طالع یا عاشر او یا با انتهای طالع جلوس او

با طالع

با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین
و اگر دلایل سعد بوند بوجه احسن باشد و نظر بر عدل کند و انصاف و
اگر نحس بوند جور و ظلم کند و مکروهات بدو رسد ثمرهٔ چهارم اگر در جزو قران
با طالع قران یا برجی که در وی بوقت قران سعدی بوده باشد خسوف
کلی یا کسوف اتفاق افتد در این وقت یا آن موضع طالع کسوفات افتد
یا در آن خانها قران نحس شود یا از دو نحس یکی بدو رسد بدی احوال
پادشاه بود و خذلان و خذلان دولت و خوف و مکروهات
خلایق و اگر این احوال در دو امر قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد
و فساد کار بود و تغیر احوال صاحب دولتان و توانگران باشد ثمرهٔ پنجم
در هر برجی که سعدی بوده باشد در وقت قران یا نظر سعدی چون نوبت
انتها بدان برج رسد سعادة پدید آید از جواهر آن سعد و اگر نحس بوده باشد
شقاوة رسد از جواهر آن نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج همچنین بود اما
در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها
بدان برج رسد زیادتی قوت حال پادشاه بود و نزدیکان پادشاه و بزرگان
و خواجگان خاصه که آن برج موافق او تاد طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادة
همچنین است و اگر سهم الغیب بود در آن برج نیرها کنند در کار ممالک و سعادة او
دلیل ربحها نیک باشد و نحوست او دلیل ربحها بد بود و در ظلم
شعبه ششم در احکام خسوفات و کسوفات هفت ثمار ثمرهٔ اول در دلالت
حال کلی کسوف اثری عظیم است در احوال عالم خاصه اگر وسط السماء بود در کسوف
بلدان خود مضرت رساند بملوک و سلاطین و اکابر و حکام و مقربان پادشاه
و توانگران و بر جواهر النفیس و نقود و منسوبات برج کسوف و طالع او اما
خسوف بلاد ضد آن خود مضرت رساند بخلفا و خازنان و خادمان و زنان

خاصه زنان حامله و بچگان و کیفیت مضرت کسوفات اما کیفیت کسوفات قوی
مثلا اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد
و در آفات چندان مؤخر شود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف
و خسوف و بر نحو هر دو او مدبر باشد با جرم الکسوفات پس اگر وقت باشد
که مدبر کلی کوکب بود با [illegible] حکم بر مدبر قوی تر نشینند و دیگران را در مزاج
شرکت او باید کرد اما از کواکب ثابته وقت باشد که کوکبی نحو شایسته
بود و فعل او ظاهر تر باشد و باز فعل کوکب علوی از سفلی قوی تر بود و کیفیت
مضرت بر صفت مدبر باشد اما اگر کوکب ثابته هنا باید که مدبر بود اگر کسوف
یا خسوف در درجه طالع طلوع او اتفاق افتد یا در درجه قمر او اما اگر مدبر زحل
بود مضرت از ظلم باشد و تنگی هواس و فساد اشیاء از سرما و خلل در طلبان
مستولی شوند یا از نشیان مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت
از امر معروف بود و نهی منکر و ماندن حق و طلب حقوق شرعی و از زوال
حرمها خاصه اطهر و مصحف برود و از آن کشتن کنند و [illegible] مشتری مستولی
کردد اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند زحل بدید آید در صورت
عدل و خوف بدید آید بر صفت امن و غلطی بر مزاج خصب و قیاس کواکب دیگر
همین است اما اگر هیچ مستولی نبود مضرت او از مزاج آن نیر بود و از ذات
کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد با [illegible] منکسف
کردد در جنوبی آتشی از ذوات الاذناب جزئی ظاهر شود و مضرت آن کسوف
با فراط کردد و فسادها افتد و حرب [illegible] شود و پادشاهان را نکبت
رسد و تبدیل احوال [illegible] و دولتها چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه که شمس بد
حال بود و [illegible] با آن دولتی [illegible] که [illegible] مستقیم
نشده باشد **ثمره دوم** اگر کسوف یا خسوف بود در درجه طالع شخصی اتفاق
افتد زیان رساند بتن و جان آن شخص بیم و نقصان [illegible] بود و در متن
خشم خاصه که در عقده ذنب باشد و اگر بر مرکز [illegible] زیان حال و
دولت بود و الم از پادشاه و اکابر اگر در بیت المال افتد فساد حال اهل

بود

بود و معاش و خوردن چیزها مضر و کم بود [illegible] و اگر کسوف یا خسوف
در موضع نیرین یا سهم السعادة اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتها
مهلک و فسادها از خارجی [illegible] و اگر در موضع سهم الغیب افتد و فساد
قوتهای باطنی بود و در عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمره سیم** قابل مضرت
در بروج او بود و طالع او و موضع [illegible] بود در برجهای بادی بود مضرت در مرغ
بود و در زهر حیوانات و انواع طیور و [illegible] بادها زیان کار و بودن غمها
و اگر در برج خاکی بود مضرت در حیوانات کم شکافنده بود و مضرت در
نباتها و عمارتها و خوردنیها و زلزله و خسف باشد و سرما و بدی
راهها و اگر برجهای آبی بود مضرت در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات
آبی و جواهر آبی و باران کم شود چنانکه خرابی کند و اگر برجهای آتشی
بود مضرت در معادن پدید آید و فساد در زر و سیم و جواهر و بودن گرما و
شکستن سرما در وقت [illegible] و فساد در گوسفند و بز و اسب و چهارپایان
پس اگر مدبر زحل بود فساد شکوفها باشد و [illegible] رسد از میوه ها
و اگر در زمستان بود فساد میوها بیشتر بود و تغیرها و اگر در دوم انقلاب افتد
خرابی جایها بود و تغیر عادتهای مردم و مضرت از سرما و گرما **ثمره چهارم**
اگر مدبر زحل بود فساد از انواع بیماریها بود که بزحل منسوبست پدید آید
در هوا در شتی سرما [illegible] و ضیقها و بیم وبا بود و مضرت در حیوانات
[illegible] فساد حال مشایخ و دهاقین و خاندانهای قدیم و [illegible] گوشه
نشینان و اگر مشتری مدبر بود مردم را بر انگیزد در طلب مال و معاش
و حرمت و جاه و [illegible] پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و [illegible]
[illegible] باشد و بادها خوش جهد و اگر مریخ بود فساد پدید آید
از خشکی هوا و افتادن حصونها و قتلها و بیماریها اگر مریخ منسوبست
چون تبها دایم و برآوردن خون و اسقاط حمل [illegible] یاد کردیم و بودن
دزدیها و جنایتها و خوف سموم بود در وقت و نقصان باران نیز بود

الاشجار در هوا و انتشار حال البحار و تغیر حال لشکرها و بیماریها در گوسفند و اسب
و بز و شکستن سرها و در هنگام او و بودن اراجیف و اگر زحل بود فعل او مناسب
فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر شود طلب تزویج و طرب و معاشرت و تن
دوستی مردم و درو صحت بنا باشد مگر مسلط شدن زنان و ناسازگاری
کردن با ذلیل بوده و ملبوسها و حزن و بیماریها و اگر عطارد بود مزاج آن کوکب
گیرد که بدو پیوسته باشد با مزاج موضع خود و ظاهر شود از وی فعل آن
کوکب و آن ترویج و تغیر حالها باشد و بادهای مضطرب بود و مردم تیز خاطر
باشند و حیلها سازند و اراجیف بسیار افتد و خطبها و نامها و جز آن رسند
و جنایتها کنند اما حکم کلی آنست که چون مدبر خسوف و کسوف سعد بود
موضع خود را سعد کرده اند تا شر او بخیل یا تملک کرد و اگر نحس باشد موضع خود و
کرده اند تا شر بیشتر بنحس مایل شود و اگر مدبر آن بنظر سعد آن نحس بود نحسها
کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس باشند تاثیرشان در شر زیاده کرده اند از
طبیعت خود ثمرهٔ پنجم در تاثیر مکان کسوف و خسوف در آن شهرها بیشتر
بود که منسوب باشد ببرج کسوف و خسوف و طالع هر بلد تا آنکه از مثلثه
است و آن مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات
در آن برج ربع بیشتر باشد و بلاد او را یاد کنند تا در آن شهرها که ببرج خسوف
و کسوف و طالع هر بلد منسوب بود ثمرهٔ ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف
مدت تاثیر کسوفات از ساعت تمام هر بلد معلوم شود یعنی از ساعت ابتدا
تا انتهاء او پس هر ساعتی را در کسوف شمس یکسال حساب کنند و هر دقیقه
را شش روز مثلا اگر ساعت تمام کسوف یکساعت بود و دو دقیقه مدت
تاثیر او یکسال بود و دوازده روز و در خسوف قمر یکماه بود و یک روز ثمرهٔ
هفتم در معظم تاثیرات این تاثیرات را وقتی است که اثر آن در آن وقت
قوی تر است و آن را وجه علامه در اینست که ساعت زمانی که میان
موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که بگیرند مطالع
درجات میان موضع کسوف و طالع کسوف بلد و آنرا ساعات معوجه کنند
چنانکه در زیج گفته آمد و بنگرند که از دوازده چه نسبت دارد هر نسبت

که

که این ساعت معوجه را بود بدوازده همان نسبت بود وقت معظم تاثیر را
با ساعت تمام کسوف مثلا اگر ساعت زمانی سه حاصل شده باشد نسبت
او با دوازده ربع بود پس معظم تاثیر بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات
کسوف و در خسوف همچنین باشد والسلام شجرهٔ چهارم در احکام طالع مولود
بدانکه کلیات و ضروریات و مفردات و ترکیبات و عام و خاص و سعادت و
شقاوت داخل خانهای دوازده خانه در هفده شعبه شعبهٔ اول در کیفیت احوال
موالید پنج ثمره شعبهٔ دوم در اخلاق مولود شش ثمره شعبهٔ سیوم در معرفت
مزاج مولود سه ثمره شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی یازده ثمره
شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود هفت ثمره شعبهٔ ششم در احکام طالع شانزده
ثمره شعبهٔ هفتم در احکام خانهٔ دوم شش ثمره شعبهٔ هشتم در احکام خانهٔ سیوم
چهار ثمره شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ چهارم پنج ثمره شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ
پنجم هشت ثمره شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ ششم پنج ثمره شعبهٔ دوازدهم در
احکام خانهٔ هفتم شانزده ثمره شعبهٔ سیزدهم در احکام خانهٔ هشتم سیزده ثمره
شعبهٔ چهاردهم در احکام خانهٔ دهم هشت ثمره شعبهٔ پانزدهم در احکام خانهٔ یازدهم
پنج ثمره شعبهٔ شانزدهم در احکام خانهٔ دوازدهم یازده ثمره شعبهٔ هفدهم در کیفیت
احوال موالید پنج ثمره شعبهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه طالع مولود عبارت از آن
برج است که در افق مشرق باشد زمان ولادت و در آن وقت که بچه از مادر
جدا شود و در معرفت دانستن آن برج را آلت حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از
اسطرلاب نیست تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب بود
ارتفاع کوکبی از آنکه بر اسطرلاب رسم کرده است اما بعد از اسطرلاب آلات
دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند و ساعتها معلوم کنند از روز یا شب و از آنجا
طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر منجم حاضر نبود
و الحق نبود باشد و آن زمان فوت شود و در یافتن آن ممکن نبود پس بعضی
استادان این صنعت طریقها آورده اند و آنها را نمودارات خوانند تا بدان
علما بعضی طالع محقق شود و تفصیل که منجم را حاضر بوده نبود از زمان ولادت
پس منجم آن زمان را تخمین کنند و بگویند که از روز یا شب چند زمان

گذشته است و از آن ساعت درجه طالع و اوتاد ثابت ثبت کنند در نمودار
عرضه دارد اگر موافق افتد با طالع تخمین بر آن اعتماد کنند و اگر موافق نیفتد از نمودار
که خواهد طالع درست کنند و باید که تفاوت هر دو را از نیم ساعت یا کم از نیم ساعت
نبود و چنانچه این اصلاح درست پذیرد اما در طالع تخمین عمل نمودار چون میزان
و معیار است و نمودارات بسیار است آنچه بروی اعتماد است نمودار مسقط
النطفه است که منسوبست به هرمس حکیم و در زیجها روایات آن هرمس
ادریس صفا مبرهنست علیه السلم پس قول او آنست که موضع قمر در وقت مسقط
النطفه طالع مولود کرده در طالع مسقط نطفه موضع قمر باشد در وقت ولادت
و بعد از وی نمودار بطلمیوس است پس قول آنست که هر گاه که درجه طالع
وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماع یا استقبال
تحقیق از انسان در وجود آید و بعد از آن نمودار تیسیر است و آن را از دو وقت
باز خوانند و دیگر بزرگان از فیلسوف اسکندرانی و ماشاء الله المصری و اهل
هند و غیر ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند و ما این اعمال را جهت آن ثبت
نکردیم که مطلوب از نقصان این مسودهٔ احکام است ولیکن در زیج هر یکی را
روشن گفته ایم و مثلها نموده ایم و طالعها از تقاطیع لطیف و نهایات را آنچه بکار
شود آوردیم فرع دوم در کیفیت احوال مولود بوقت زادن قول بطلمیوس
آنست که بنا آنچه نفس آدمی هفت قوت است و هر قوتی منسوب بکوکبی
اول طبیعی است و او بقمر منسوب است دوم قوت حیوانیست و او بشمس
منسوبست سیم قوت شهوانی و او بزهره منسوبست چهارم قوت تفکر
و تذکر است و او بعطارد منسوبست پنجم قوت غضبیست و او بمریخ منسوبست
ششم قوت نفسانیست و او بمشتری منسوبست هفتم قوت ماسکه
ست و او بزحل منسوبست پس این هفت کوکب برا شما مثال هفت چشمه
اند بر زمین و چنان که نهر هفت چشمه زمین هفت جوی که در جوف زمین
می روند و از آنجا با اصل عروق اشجار می رسد و هر شجری نقد یا استعداد
نصیب خود می کرد و از آن درستی و تنول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان

از قوت

از قوت نفس کلی بهفت کوکب می پیوندد بواسطهٔ فلک ثوابت و از کل و الواد
کواکب بارکان اربعه می رسد و از آن از موالید موجود می شود و مولود را
این همه قوتها و استعداد قبولیت آن در زمان تراز گشت می کرد و نقد هیئة
فلک و اشکال و حالات هر یک در آن زمان و تغیرات آن بمرور ایام بتربیت این
اجرام از قوت بفعل می آید هر یک در وقت خویش بمقدار قوت موثر و مبداء
حالی استعداد و قبولیت متاثر که مولود است پس چون حقیقت شد که صفات
و سمات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضر و امثال این که از صفات
انسانیست آدمی را بدین قوتها است و این قوتها از انوار کواکب است
واجب آن کند که در ابتدا احوال کواکب را قوت و ضعف و موافقت و مخالفت
معلوم کنند تا از آنجا حالات مولود را استدلال گیرند و حقیقت آنست که
سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب است و شقاوت از ضعف
و مخالفت پس هر کدام کوکب که تقویت قوی تر بود در صدد آن حالت اثر
آن در مولود ظاهر تر باشد اما حالت وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع شمالی
بود و اگر مولود مذکر بود و نیرین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند بسلامت ماند
و اگر مولود مونث بود و نیرین در بروج مونث خاصه حکم قمر آن است و اگر زحل
در وتد طالع یا در وسط شرقی باشد و اگر در ششم بود مادر بعد از وضع
حمل بیمار شود و بچه عجب که مفلوج ماند و اگر در هشتم بود خود مرده باشد و مریخ
و ذنب در بین سعدها نحو بد باشد فرع سیوم در صحت طالع ولادت حکم
هر مولودی از طالع آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه
باید که باشد و در یافتن آن زمان در وضع متحیر باید اگر چه نمودار مسقط معلوم
می شود اما اعتبار بر طالع ولادت بیشتر باشد و طالع سقوط نطفه را اثری
بود بیشتر است اما تا وقتی که مولود در رحم بود و چون موجود گشت از حالی
عظیم بحالی دیگر رفت که از آن عظیم تر نیست پس حکم آنان برخاست در
من گشتن پس شناختن کیفیت و کمیت حالات مولود و قابلیت
صفتها حمیده و ذمیمه او در وقت ضروری باشد چون این امر معلوم
شد واجب کند بر هر عاقل که بمرتبت عقل و فضل آراسته بود تا اشکال
کواکب و بروج در زمان ولادت تا از آنجا معلوم کنند سعادة و شقاوة

مولود را از داخلی و خارجی و حیات و ممات و هرچه که آدمی را در آن بود ثمره
چهارم در احوال مولود بعد از ولادة بعد از آنکه از مادر جدا شود بمنزل
غذی بود از آن جهت که انبی مثال بنا نشست در قوتهای طبیعی پس چنان کذ
عزوه حکم آنکودی نتوان کرد تا آنگاه که در وی صفتهای وی تمام نشود
بر حکمی نشاید کرد تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود و مولود
حرکات و سکنات و برآمدن دندان و قوت نطق و امثال آن این در زمانی
چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیل تربیت
مولود درین مدت در نوعست خاص و عام در حد طالع است و صاحب
و مستولی ارباب مثلثات طالع و عام شمس است و قمر از آنکه نفاذ شخص از
تقویت این دو نیر است و قمر بدین مخصوص است احوال الکیان از آن روی که بچه
مناج قمر را دو که سریع التغیر است خاصه که صاحب نوبت قمر باشد و اگر نوبتی
بصاحب نوبت شمس باشد از دو جزو آیت پس اگر طالع و صاحب طالع
زهره و نیز ارباب مثلثات طالع خاصه در وقت اول مسعود باشند و بهم نگر
ناظر خاصه در اوتاد بوند و هر یک در جای گاه خود مقبول بود مولود سپسته
تن درست بود و با اشتها بود و از غم و هم دور و نقصان جسم خاص و عام
عشایر و مردم و پاینده تربیت تمام اما اگر بعضی دلایل نیک حال و بعضی با همه
صیانت حال باشد تربیت مولود احوال او در توسط کرد و مناسب آن که دلیل
و مواضع هر یک اما اگر وقت ولادت یکی از این دو نیر خاصه نیر نوبت
بکسوف یا خسوف منحوس باشد یا نحد او نیز بیت ثامن یا رابع اگر آن
کوکب نحس بود یا منحوس کرده مولود زود بمیرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع
منحوس بود اما اگر نحسی در درجه طالع باشد مولود علت منحنی و رنجور بود و اگر نحسی
پس از اجتماع یا استقبال متقدم بر طالع یا بعد از ولادة منحوس کرده و حرکتی
باشد و اگر مسعود بعد نفع او قوی بود اما اگر امر دلایل باشتر او در وبال
با هبوط یا باسع یا ساقط یا محترق مولود در محنت بماند و اگر قوی ترین دلایل
با قمر مسعود بود میان منحوس در یک برج یا در برج خاصه که در
وتد باشند مولود در زود بمیرد باید است میان مدت زمانی و معیوب کرده و جواد

وعیب

وعیب او در ان عضو بود که بدان برج منسوب باشد خاصه که قمر معوج
الطلوع باشد و بدین سان که خانه ششم بود و اما اگر با المللع و صاحب ساعات
اسد بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و بیابد تربیت تمام اما اگر
زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود از مادر تربیت نیابد بدان تا آن بود که
خانه عاشر یا تابع و صاحب زهره و بد حال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از
طالع ساقط باشند اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی بیوندد در دو ند خاصه
که آن سعد زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکی و مولود غذا انکی
قبول کند و اگر بنحسی بیوندد یا بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا اشتول
نشاند کرد ثمره پنجم دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت
یکسال و چهار ماه و رب تا آن دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یک
سال و چهار ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و رب تا آن دلیل تربیت
او افضل است و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال
پس هرکدام ازین ارباب مثلثات قوی حال و سالم تر از نحسان مولود
در نوبت تربیت او تن درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود
حکم بضد این بشنید خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر رابع
بود مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این کوکب نحس در عاشر بود و منحوس یا منحوس
بود یا هابط بود در افلاک خود یا منحوس یکی بود بدین صفت مولود از
جای بیفتد و یا منحوس یا دیواره و اگر در برج بادی باشد از دور بین خانه یا از
درخت در افتد و اگر برج آتشی بود در آتش در افتد و اگر خاکی بود
اندر یا را با زبام حرف بود و اگر آن کوکب صاحب ثامن بود مولود بمیرد
و اگر صاحب سادس بود رنجی بروی رسید آنکه در آن عضو که بدان برج
یا کواکب نسبت دارد و آنچه یاد نمودیم که حمل دلیل سر است و اطراف او
و برج طالع مثل اوتاد دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود بود یا نظر
سعدی مسعود باشد و صاحب طالع مودت ناظر بود مولود را آفت
نرسد و اگر برسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا ششم یا هشتم
مولود بسلامت ماند و زحمت نیابد شعبه دوم در اخلاق مولود تشکی
ثمره ثمره اول در دلایل کلی اخلاق مولود خلق مردم خوی مردم بود و خوها

بسیار است و هیبت خلاف بکند بکر چنانکه صورتها دیدم لکن اصل همه سه
قوت ست یکی عقلی که منسوبست بعطارد دوم غضبی که منسوب بمریخ سوم
شهوانی که منسوبست بزهره و فروعات این سه اصل حصر ندارد تنسب بانواع حالات
این کوکب با یکدیگر و با دیگر کواکب بود و بودن ایشان در بروج هیبات اما امتزاج
عطارد با مشتری دلیل قوت عقلست و رای بصواب و طلب علوم نافع و عفت و تقوی
و دیانت و امانت و خوش کرداری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور آخرت
است اما امتزاج عطارد با زحل دلیلها بد باشد رخطا و جستن علوم مطعون و سنتی
بود بغور معانی و باریک اندیشی در کارها و ضبطها اگر امتزاج با مریخ کند
و مکر و حیلت باشد و طلب حرب کنند و صنعت و بی نجابت و وحشت و ابطال
این و سخت دلی باشد و موذی بود بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند
رای او بسر و بیخ و بحکم راسخ و دانستن علم نهایت و دولت و سلطنت
و نظر او بکارها حکومت باشد اما اگر امتزاج با زهره کند رای او دوستی نشر
بود و صنایعت و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و قرار و عشرت
و خوش سخنی و نیک خواهی خلایق و نظر با مور دین اسلام دارد و تلطف
با همه کند رای او فلسفه بود و مساحت و حرکت و علم مساحت و ملاقی و نظر اموی
استفاده دارد اما اگر با قمر در یک سو کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج هم
باید دادن چنانکه در اول کتاب نمودیم و غالب و ... مغلوب حال کردن
و معطی ... و بناء احکام بران نهادن و دیگر از شرایط او ساختن بر
حسب آن اتفاق سخن راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد در صورت
طالع مولودی او بلیغ قوی کرده و مردم زبان و تلبیس او عشق نمانده و قول
او حق باشد اما اگر قوت عارضی دارد مولود قوی حال بود در علمها باشد
و دران مشهور گردد و محترم و با جاه اما اگر بسبب مسعود بودن هر علمی که دارد
منفعتها گیرد و اگر منحوس بود نحس صفت بیند از آنجه بدانند **نوع دوم** در دلایل
خاص و عام را اخلاق دلایل خاص و عام هست درین قضیه دو نوع است اما
عام را دلیل کواکب است و بروج و کواکب عطارد است و زهره و مشتری و زحل
ایشان اما از بروج جوزا سنبله و میزان دلیل نیکوت اند و اسد و عقرب
و حلکه دلیل عم راند و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و حوت

بدلیل

ولیل حق اند و دلایل خاص طالع است و صاحب و مستولی او و کوکب مشتری و قابل
تدبیر قمر و قوی ترین کوکب مستری است خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود و آن
موضع خانه یا شرف او باشد بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب
طالع بود بعد از آن قابل تدبیر قمر پس هر گاه که کوکبی در صورت طالع مشتری
بود مدار خلق مولود بر مزاج آن مشتری باشد اما اگر مشتری نبود مدار خلق مولود
بر مزاج مستولی آن مشتری باشد اما اگر مشتری نبود مدار خلق مولود بر مزاج مستولی
باشد بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر قابل تدبیر قمر باشد
و اگر قابل تدبیر قمر هم نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگر چه ساقط
باشند پس بنگرند اگر دلیلهاء خلق مولود که عامند در بروجی باشند
که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام پس احکام اخلاق آن مولود از وجه
عام و خاص کنند مثلا چنانکه عطارد شریف ترست از دیگر کواکب بعقل
و او در بروجی بود که بعقل منسوبست از آنچه اقسام مولود را عقل کامل
خاصه که عطارد مشتری افتاده باشد پس هر گاه که دلیل خاص و عام جمع باشند
کار آن بکمال رسد چنانکه در **نوع** امتزاج شرح آن داده ایم پس اگر دلایل
خاص و عام هر کدام که بذات خود قوی تر باشد اثر آن در خلق مولود
ظاهرتر بود و آنکه ضعیف تر باشد اثر او نهانتر باشد **نوع سوم** در دلایل
جزوی را خلاق دلایل جزوی بر اخلاق بسیار است آنچه قریبست آنست
که اگر دلایل خلق یا بیشتر آن در بروج ثابته باشند مولود ساکن بود در کارها
و با وقار و آهسته و برای خود ایستاده و متواضع اما اگر در بروج ذو جسدین
بوند مولود نیک آمیز بود و صنع و تحرز کنند در کارها و اگر در بروج منقلب
باشند مدح و ثنا دوست دارد و زیرک باشد و بود و طالب التفات و فراهم
که از هر صنعتی و علمی جزوی بیاموزد و آمیخته بود با مردم اما اگر دلیلهاء خلق
یا بیشتر آن در بروجهاء بهیمی باشند از مردم خلوت جوید و متنفر بود از خلایق
و اگر دلیل راجع بود رای کژ او باشد و بر یک چیز قرار نکند در کارها متحیر
ماند و اگر بر موضع دلایل خلق نحسان مستولی بوند مولود ضبطها و طعم و بد
منزه باد دوست دارد و بر بیماء ناخوش را خوش کند و فضیلتهاء و نیکیهاء

ناپسندیده را صنو کند اگر زهره و مریخ از طالع ساقط باشند خاصه در برج بهیمی
بوند مولود احمق باشد و بدگوی و بدخلق و تهمت نهند و دروغ ساز اما اگر مریخ
قوی بود و زهره شریک او مولود مایل بود بطرب و عشق و مغنی و ملاهی و زینت
ساختن بطریق عشق و دو رو عربده کننده باشند اما اگر قوت زهره افزون بود
همان کنند اما بلطف و شیرینی سخن و مزاح و بازی و اگر قوت مریخ بود از شرکت
عطارد مولود دروغ گوی بود محبت و خصومت و مخالفت کنند و سخن خود
دبان محبتها آرد و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک
او مولود غمگین شده باشد و منزوی و منافق باشد و تمام و داغ تهمت کند
اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود حریف و عزلت باشد
خلوت و طلب حکمت و حکمت گفتن و سخنان خوش شیرین معنوی و شعر و غزل
و مانند و موسیقی ورزیدن سازد و اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او
مولود شاعر بود و مناظرت و منادمت مایل سخنان نمکین و خوش گوید
و طرب انگیز بود و با موسیقی آشنا و رقاص بود خاصه که دلایل در برج میزان بود
با طالع برج میزان اما اگر عطارد در برج بادی بود مولود شعر خوان باشد
و اگر زهره در برج بادی بود مولود قوال شود خاصه در میزان اما این قوتها
اندرونی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کرد در شمار و نظر
و تفریق آن و مستحضر بودن وقت احکام ثمره چهارم در حکم مفردات باید
دانستن که مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت خلق
طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت مریخا السعادة دلیلست و مضرت از
نحوست او و شهرت یافتن از دیدن و رفعت از صعود در افلاک و خمول که
نامی است سقوط و خضوع و دلایل و حضیض و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت
و محنت از خانه و وبال و بهجت از ... و شادی از فرح و اندوه از ترح اما
اگر در صورت طالع و دلایل موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکی
و قوت بهاء ذاتی و عرضی دارند مولود نادر جهان باشد و آراسته بصفات
و اخلاقی که شرف و کمال و فضیلت انسان بر آنست از خارج و داخل اما

اکر

اگر دلایل ضعیف و منحوس ساقط و تحت الارض بوند خاصه که هیچ کوکب طالع
ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود و حیله و دسیسه بد تا آنکه دلایل در برج
بهیمی تعبیه با برج کنند که نکفتن ندانند شنیدن ثمره پنجم اگر عطارد در
خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکرها بصواب کند و طلب علم فلسفه
و الهیات و هندسه و مانند این دوست دارد اما اگر در خانهای مریخ باشد
دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه در حمل عقل رساند و کینه کشنده بود
و خصومت دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور مولود
هزل گوی بود و دروغ و تهمت نهنده و به خود مغرور و عجب آرنده و در میزان
لطف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در
قوس مولود دینی بود و مدرس و دوست حکیم و داننده علوم دقیق و اگر
در خانه قمر بود مولود معاملت ساز بود و مثل عوام و کاتب و اگر در خانه ... اما
بود مولود تن خشم باشد و تند و زیرک باشد اگر در سنبله بود صاحب رای
بود بیش بزرگان و مستوفی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود دانا و حکمت
بود و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده و نقاش ثمره ششم هر گاه که طالع
شخصی سنبله اتفاق افتد آن شخص صالح خود را سازد چنانکه مرتبه عالی
رساند خود را بعقل و کفایت منشی و وزارت و حکومت و نیابت و مانند این
و اگر طالع حوت بود حکم همین باشد و لکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت
رساند اما اگر طالع جدی بود در کارها تعطیل نیابد و زنان برد و خود را از مرتبه
عالی بلند ازد و اگر طالع قوس باشد حکم همین باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد
مولود خود را هلاک دهد بسبب خیانت و کارهای لشکریان و اگر طالع
میزان بود حکم همین بود و لیکن بسبب زنان و داشتن شهوت اما اگر طالع
ثور بود مولود خود را بخورد از خوردنی که ناخوش بود و در زحمت اندازد
و خود بسبب بیماری و علت شود و نکوه بیند از زنان و شهوات و طالع
عقرب مثل او باشد اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز باشد و در
دار و سکاری و زخم بند و اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش و جمع
مال نگاه دارنده بود اما اگر طالع سرطان بود در نسالت دوست دارد و
سیاحت و الفت گیرد با عوام و اگر طالع اسد بود مولود طلب ریاست کند

وسروری و پیشوائی و صحبت ملوک دارد اما این حکم مفرد نیست بلکه در
مرکبات تفاوت کند شعبهٔ سیوم در صورت و مزاج مولود سه ثمره
ثمرهٔ اول در نمودن دلایل در صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانکه را
اعتماد افتد بر طبیعت حیز بود یا بر طبیعت مستولی طالع قمر یا مستولی موضع
قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی حیز بود او قوی‌تر دلیل بود
و این احوال اگر حیز نبود مستولی طالع بر آن احوال باشد و اگر از هر دو
حاصل نیاید حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد بر صاحب طالع
و اگر این چهار دلیل حاصل آیند آن را که قوی‌تر بود مقدم دارند و دیگران
شریک او کنند چنانکه نمودیم چون مقدمه معلوم شد دلایل مفرد نقش
کنیم ثمرهٔ دوم در صورت و مزاج مولود به دلایل مفرد اگر دلیل
زحل بود باشد و او مشرقی بود مولود سیاه چرده بود با اکلیلین و حال
آبادان تن و سیاه موی و سینه او موی‌ناک باشد و درد باد بود و معتدل بالا
دلیران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد و اگر مغربی باشد مولود
گندم‌گون بود و سیاه‌چشم و لاغرتن و خرد اندام و اندک موی و غالب بر
مزاج او سردی و خشکی بود و اگر مشتری دلیل باشد او مشرقی باشد مولود
سفید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و فراخ چشم و دراز بالا و ساکن حکم
سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد و اگر مغربی بود رنگ او
سفید بود و نیکولون نباشد و موی کمتر دارد و شهلاچشم و خرد اندام و غالب
بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ دلیل بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ
سفید بود و ازرق چشم و نیکوقامت و آبادان تن و بسیار موی و غالب
بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود خرد اندام بود و خرد چشم
و سرخ روی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج او
خشکی بود و اگر زهره دلیل بود و مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین
اندام بود و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و بسیار موی و دراز
موی و اندام زنان مانند و مضبوط بود و نیکوشکل و خوش حرکات و نیکو
چشم و بسیار شهوت و مزاج او معتدل امّا سردی و تری و اگر مغربی باشد

رنگ

رنگ او سفیدی بود که بزردی زند و معاشرت دوست دارد و جامه زینت
پوشد و لطیف طبع بود و نیکوقد و بسیار موی و سیاه‌چشم و مولع بر لذات شهوت
و ناپاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد بود و مشرقی رنگ مولود گندم‌گون
باشد مایل بسیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن و نیکو الف و خرد چشم
و ضعیف و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود رنگ او بسرخی زند
از گندم‌گون و لاغرتن بود و خرد اندام و باریک آواز و چشم او در مغاک
و تر و خصوصا قرآن ماننده قد و تن و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی
باشد و اگر شمس دلیل بود و لاغرتن باشد رنگ او بزردی زند و برنگ سر
بود و قوی بصر و معتدل قامت باشد و کرده و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی
بود و اگر قمر دلیل بود و مشرق باشد مولود سفید رنگ بود بسرخی زند
و نیکومنظر و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او سردی بود و اگر مغرب
بود فربه باشد و سست اندام و نیکو معیشت و بیمار ناک و رنگ او مایل
بود بزردی و روشن و دراز موی بود و اعضای او در حرکت و نیکام و غالب
بر مزاج او تری بود اما نیرین با دیگر کواکب را چنانکه آفتاب با دیگر
زحل در هیأت و جمال و فربهی و نیکوقامت و در ذکر گرمی و خشکی از جهات
با دیگر هر دو با بعد الهی صنفی در تغییر احوال و حرکت ثمرهٔ سیوم در احکام
بر حکم برج کواکب خمسه متحیره چون در تشریق بوند مولود تنا و ربود و توانا
و قوی جثه و چون مقیم بحث بوند مولود لاغر و درد تن و ضعیف و چون مقیم
استقامت بوند مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع بوند مولود ضعیف
باشد و دون همت و نزار تن و افتها سد و شعیع اما اگر صاحب طالع بود در وسط
فلک تند دیر بود مولود کشیده بالا باشد و تن او در طرف بالا قوی تر بود
و اگر در حضیض بود مولود کوتاه قامت باشد و خورد اندام و طرف زیر او
قوی‌تر بود و اگر در میان ذروه و حضیض باشد یعنی در وسط آید و مقام مولود
معتدل اندام بود و قوی میان و اگر کواکب اتفاق چنان افتد که صاحب
طالع در اوج بود و یا نزدیک اوج در آن وقت هم بر ذروه تند دیر باشد

قوی تن و معتدل قامت بود
و چون راجع بوند مولود
م م
شمس م

یا مولود از حدّ اعتدال بیرون نکند و در بلد رابع و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالغ
او در غایت کوتاهی باشد اما اگر درجهٔ طالع از اوایل برج باشد مولود در انتهای بلندی
و اگر از اواخر برج افتد کوتاه بالا بود و اگر از وسط افتد با اعتدال باشد و اگر بیشتر
در درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوّت و ضعف و رنگ و مزاج چون ناهید کوکب
کند مولود را از حدّ اعتدال نگذارد و در ان صفت و همچنان مزاج و رنگ
چهارم در احوال حواس و قوّتهاء نفسانی یازده اثنا دارد ثمرهٔ اوّل در حواس ظاهر
پنج حس است آدمی را اوّل حاسّهٔ سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها
هوا کلی و جزوی و حدوث آن از گوش است و تربیت کننده او زحل است
پنج دوم حاسّهٔ بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث آن از چشم است
و تربیت کننده او شمس است بشرکت قمر سوم حاسّهٔ شم است یعنی بوییدن
چیزها و دانستن بوی خوش و ناخوش بسبب هوا و حدوث آن از بینی است و تربیت
کننده او زهره است بشرکت مریخ چهارم حاسّهٔ ذوق است یعنی چشیدن طعامها
و دانستن تلخ از شیرین و حدوث آن از زبان است و اطراف دهان و تربیت کننده
او عطارد است بشرکت قمر پنجم حاسّهٔ لمس است یعنی دانستن نرم از درشت
و گران از سبک و این قوّت در همهٔ اعضا پراکنده است و بیشتر در دست و انگشتان
است و تربیت کننده او قمر است بشرکت زحل اما هرگاه که ازین کواکب
قوی بود و دور باشد از خانهٔ ششم و هشتم و از نحس آن حسی که بدو منسوب
است بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا در ان دو خانه باشد یا بنحسی متصل
آن حس ناقص یا با خلل گردد و دلایل نیک بود از نحوس و قوی حال باشد
بعد یکی ناظر یعنی و در اوتاد یا مایل در اوتاد باشد دلیل سلامتی هر پنج
حس بود و ترتیب بودن آن قوّتها اما اگر دلیل قوّت حسی از نحسی
منصرف شود بسعدی متصل گردد یا از حضیض بدر بیرون آید و موضع نیک
بعد یا از حضیض بسوی اوج دارد یا راجع بود مستقیم شود یا از شعاع آفتاب
بیرون آید آن حس که بدو منسوب است قوّت آورد زیاده شونده بود و بعد
وقت نقصان پذیرد اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل

کرده

کرده یا از موضع نیک دور بموضع بد آورد یا در وبال بود بحضیض یا راجع
شود یا در شعاع خواهد شدن حسی که بدو تعلق دارد خلل پذیرد و در نقصان
افتد و آن وقتی ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت تربیت آن ازین کواکب بدو
رسد و آن از حسب قوّت و ضعف آن دلیل باشد در وقت نوبت او
ثمرهٔ دوم در حواس باطن همچنان که حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج
است و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیارست لیکن مشهور ترینست
آنست که اوّل قوّت واهمه است و او را خیال نیز خوانند دوم قوّت مصوّره
است و او را متخیله نیز خوانند سوم قوّت متفکره است و او را مدبّره نیز
خوانند چهارم قوّت حافظه است و او را ذاکره نیز خوانند پنجم قوّت ذاکره است
و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگر چه هر یکی بعضی فعلی مخصوص است
چنانکه حواس ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر پیوسته اند با
تعلق ایشان و آن بدیگر معروف نشود بدان صفت صنایع نفس و عقل
محسوس باید و معلوم عزیز نشود یا غرض اینست که هر یکی ازین پنج
حس بکوکبی منسوبست از خمسهٔ متحیّره چنانکه قوّت وهم منسوبست بمشتری
و قوّت مصوّره منسوبست بمریخ و قوّت متفکره منسوبست بزهره و قوّت
حافظه منسوبست بزحل و قوّت ناطقه منسوبست بعطارد پس هر کدام
کوکب که قوی حال بود ازین پنج کوکب قوتهاء ذات آن حس که بدو منسوبست
بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف باشد و چون کواکب قوتها
ذات و عرضی آراسته باشند حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان مانند اما
قوّت و ضعف این حواس ها باهم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر
گفته شد و در اتصال و انصراف دلایل و کلاوت دیگر زیادت و نقصان ثمرهٔ سیم
در دلیل عقل دو قوّت دیگرست در آدمی یکی را عقل عملی خوانند و معاش دوم
عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی توانا شود بشناخت نیکی از بدی
و در افعال و بین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر است یعنی از امور
دنیاوی و عالم شاهد تا تشخیص بدان قیام نماید و در انتهای دیگر گفته اند و او
منسوبست بقمر دوم عقل نظری است که بدو شناسند ذات و صفات

تعلق بحقایق اشیاء و معقولات رسد و تفریق کند میان حقوق و تقدم و اداع و احصا
و او را نامهای دیگر گویند و از ملتمس نیست با قیاسات پس هر کدام از این دو بینی که
قوی حال بود در مولود آن عقل کامل باشد اما اگر قمر بقوی تهاء عرض مخصوص
بود اند او عطارد نباشد و اگر آفتاب بقوی تهاء ذاتی آرا نیستر باشد از او
نبود و اگر این هر دو بینی بهم یکی ناظر بوند بنظر مودت و طالع نکرند با تصال
او با نهر و خاصه از او تا ذاتی هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت
تا نقص باشد و مولود در امور دینی و دنیاوی مبارک بود و او را هر معرفت
دار روح اوکذا در دو محاق او در حظانکه باید دو داننده ناموس ملک
و اگر نظر هر دو اوت بود با نها نصف ساقط در علم سیاست ملک باشد
و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب او ساقط مولود دنیا و دینا وی
و آخرتی لی تدبیر بود و جاهل باشد ثمرهٔ چهارم در نسبت قوتهاء نفسانی
بکواکب قوتهاء نفسانی بر سه قسمند که تربیت دهنده بود انفعالی اول
دفع طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه او سه قوت است اول
قوة غذا دادن دوم قوت بالیدن سوم قوت توالد و تناسل اما فعل
این روح در جزهاء کثرت طلبیدن است و اشتها و تعطیل و کاهلی
و آز و جستن و دوستی و نعمت بودن و از نکاح داشتن و نهانی و صور
و آن از آثار قمر است بشرکت مشتری دوم روح حیوانی است و موضع
او در دل است و نتیجه او دو قوت است اول فعل کردن دوم در یافتن جزها
اما هر چه آدمی را خشنود داند و فهم کردن و غضب و حسد و کینه
و طمع و شجاعت و تفوق جستن و تحمل قاعده بدین روح تعلق دارد
و از آثار آفتاب است بشرکت مریخ سوم روح نفسانی است و او را ناطقه
نیز خوانند و عقل نفسی آنست که موضع او دماغ است اما در حقیقت او را
منشأ یاد نکرده اند و هر چه او روح قوی طبیعت محققان گفته اند که او
از عالم غیب در آمده است و تعلق او در آدمی نه چون قوتهاء دیگر است
و این قوتیست که آدمی از حیوانات جدا کند و او ذات باری تعالی خود اضافت
کرده که و نفخت فیه من روحی و دیگر جای فرمود که الروح من امر ربی و هر چه

طلب

و مجهول

طلب علم است و حکمت و ادب و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت
و رستگاری و طلب داشتن از علم طبیعت تا بیند نعیم آخرت و معاقصد و صفت
اوست بیاری عقل نظری و بعضی گفته اند که همان فعل نظری است و تربیت کننده
او عطارد است بشرکت زهره پس کدام از این دو کوکب قوی حال باشند بقوتها
ذاتی و سعود و بیک ناظر و نحوس ساقط در مولود آن نوع کمال بود دانش او تمام
تر باشد و نتیجه آن بغایت رسد و هر کدام که ضعیف بود خاتم او ناقص
تر باشد اما اگر کوکب بهم یکی ناظر بوند و داو را باشند این قوتهاء عظیم
باشد و در تر ایشان ظاهر اما آن اصل را بنیاد کاه که دارند که در ثمره دو کل
ظاهر گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انطاف و دیگر حالات
دلایل اما قوتی دیگر هست که آن را خارج طبیعت خوانند و آن قوت بس
نفسانی است و با ملک شدن مختص و آن خاص زحل تعلق دارد و بعضی گفته اند
گفته اند که شریک او قمر است و اندر ثابت شریک او آن کوکب است
که بیشتر صورت باشد در صورت طالع چنانکه نموده شد ثمرهٔ پنجم
در عطارد منتهای و انتهای نفس این حال از سعادت او قوت عطار داست
اندر بیکی بسقوط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در جای بهم یکی ناظر بوند
باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان ناظر بوند با انسان
متحیر بوند مولود سماریها بدین آنکه از انواع صرع اما اگر طالع دو زحل
و زحل بر مرکز و تنگی باشد خاصه و طالع مولود با حمل بدین که
برج بود اما دیوانه ساکن بود و اذا رضا موش و اگر طالع قوس بود
و مریخ بر مرکز و تنگی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود
و دیوانه مفرط باشد و متحیر و این بدتر بود که قمر عطارد چنان بود که گفتیم
ثمرهٔ ششم اگر مریخ بود در محاق و تنگ بود و زحل بسبب خاصه که ...
... در سرطان باشد یا سنبله یا حوت با بعضی از این دلایل در طالع
بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن نحس مستولی بود
بر موضع قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقده راس بود

ودر ذنب بدتر بود پس مولود را لوزده ودیو زده خوانند وهر علت که
سبب غش کردن و هذیان بود تا ظاهر شود وترس وبد دلی وهیبت بسیار
خاصه که مریخ در طالع بود وبد حال یا راجع وبدتر آن بود که سعود از وی
ساقط باشند یا او در ذنب بود پس ممکن بود که مولود خود را از ترس وخیال
بد گریختن یا هلاک کند یا مصالح خود را بسیار زیان بود
در برج مذکر بود وافزاینده دانند که مر این در طالع زنان مایل که
با فعلهاء مر ان مایل که بر ین در برج مؤنث باشند تمره هفتم بودن
با فعال زنان وزنان را بافعال مردان تمره هشتم اشتغال ایشان
مذکره وافزاینده آنچه گفته شد وافعال مردان را زنان خاصه که
واگر در برج مؤنث باشند در تانیث زنان زیادت کنند ومر ان را هم چنین
زنان برند تمره نهم اگر طالع مر عقرب بود وزهره در طالع و نحس بد ناظر
مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد واگر مریخ در نور بود وطالع نور باشد
حکم همان بود در زینت کننده باشد واگر زن را طالع بدین صفت انبه از عقرب
با نور آن زن سعتری کند وعقرب قوی تر بود ولباس ودوش و شکل
مر ان دارد تمره دهم اگر عطارد وزهره ومریخ در برج مؤنث باشند خاصه
در سنبله یا حوت یا عقرب وزحل بدیشان ناظر وسعادت بعادت خاصه
بهره یا بعطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد واگر این دلایل در برج
تن گراینده ومولود زن باشد عقیم بود و بر ان لی رغبت خاصه در سنبله
یا ضرر که هر در برج عقیم اند واگر این سه دلایل در برج مذکر و مؤنث باشند
و با هم یکی ناظر و منحوس بکنند وبعضی در هفتم بود وبعضی در طالع وزحل در هفتم بود
با صاحب طالع در هفتم بود مولود فاعل ومفعول باشد تمره یازدهم بودن زهره
ومریخ در برج مؤنث وعطارد بهره وناظر یکی از ایشان در ششم مولود دلیل نا
وخلعسکا با آن مایل بود وبسیار غیرت باشد در کسان خود خاصه که دلایل مخنث
بود واگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد واگر این دلایل تحقق
صاحب نجم یا صاحب یازدهم نکرند مولود عاشق شونده بود بر امردان

واگر

واگر این دلایل در برج مذکر باشد وناظر بطالع مولود عالی بود در بی فعلی تن شهوت
باشد اما اگر طالع خانها مریخ بود مولود دلیر باشد در بی فعلی واگر خانه زهره بود
کمتر کنند و پوشیده تر واگر خانها عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را
دوست دارند اما اگر مریخ در خانها زهره بود یا زهره در خانها مریخ یا هر دو
در خانها یکدیگر مولود تن شهوت باشد ودلیل کا در هر نوع بروی وما نوع هم
طالع زن همین باشد واگر صاحب طالع در هفتم بود یا زهره در آن برج بعضی باشد
مولود با حیوان جمع آید وعنا صفرا از الکبد ولذت از خود ساند خاصه
که عطارد با زهره بود یا ناظر او در شعبه نجوم در احوال عمر مولود انماد
تمره اول در مقدمه این اصول هیچ شبهت نیست که شناختن احوال عمرها
عند الله است تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف تجربه و قیاس اصول
یاد کرده اند و این دو دلیلست یکی هیلاج دوم کدخدا و هیلاج دلیل روح است
و کیفیت عمر و کدخدا دلیل جسمست و کمیت عمرها و آنکسی که بر کمیت و کیفیت
عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وی بطلیموس که شاگرد اوست و بعد از آن
بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح ست و کدخدا دلیل بدن بعضی
گفته اند هیلاج دلیل بدن ست و کدخدا دلیل روح و صحیح این ست که اتفاق
موافقت هر دو بقا شخص باشد اما حکما الهیون گفته اند که عمرهاء مولود همچون
نسبت ست بمرتبت بعد دهر چنانکه عمر نرسد در وصل وقبیله او بریده باشد
عمر مولود بنی آدم فقد باشد یا جزوی بشرح کم از دو او معشر در کلیات عمر گوید
که اگر هیلاج اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی طالع یکی از نود خانه زحل
یا مشتری بود در مولود نهایتی آفتاب هیلاج بود و یا در مولود دلیل هم
هیلاج بود و کواکب دیگر قوی حال بعضی در اوتاد ناظر بهیلاج الا
بموت ممکن باشد که مولود سالها قران وسطی عمر یابد و آن در تقسیم
جهل و هشت سال ست بتقریب اما اگر این اتفاق بوقت تحویل قران
کبری افتد و دلایل بقا قایم گردد چنانکه گفتیم ممکن باشد که در مولود سالها
قران کبری عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود بتقریب عمر نوح باستشهاد
آورده اند است اما قول بعضی کسان آن است که چون آفتاب هیلاج بود

ودر خانه باشرف خود بود ادهم کلا باشد عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست
سال باشد پس اگر قمر بدو ناظر بود بنظر مودت از وده بیست و پنج سال را افزاید
و همچنین زهره هشت سال عطارد بیست سال مشتری دوازده سال صلح
صد و پنجاه و پنج سال باشد و هرچ نحس ساقط بودند از کدخداه حسب کنند که مولود
بدین عطیت نرسد و این معتبر هیچ قولیست اما جمهور بر آنند که عمر مولود
از صد و بیست سال که عطیت کبری آفتابست در نگذرد و این وقتی باشد
که آفتاب هیلاج بود در حظ خود باشد و با هم او کدخدا باشد و سالم بود از نحوس
و طالع و کواکب دیگر همه صالح باشند اما اگر این احوال قمر را بود با آن شرایط
ممکن باشد که مولود صد و هشتاد سال عمر یابد که عطیت کبری قمر است
نمط دوم در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یکی را از آن
هیلاج خوانند اول نیر اعظم است که چشمه قوت حیوانی و مایه فنون کمالی است
دوم نیر اصغر است که چشمه قوت طبیعی و مایه کون و فساد است و ثالث
و رابع نتایج این هر دو در درجه مقدم است و سهم السعادة و خامس درجه
طالع که چون درجه ست ... پس چون درجه طالع محقق شود
داوتاد در مواضع کواکب که طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اگر او را در
طالع باشد یا در دهم یا در هفتم یا در چهارم یا در یازدهم یا پنجم یا هشتم یا نهم
پس او شایسته تر بود بهیلاجیت و اگر در این خانها نبود نظر بقمر کنند و اگر او
در این خانها که در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا چهارم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم
و سه ام بهیلاجیت شایسته تر بود و الا او را نیز ترک کنند و نتایج هر دو
بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود در روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر
در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته تر بود بهیلاجیت و الا او را نیز ترک
گویند و نظر سهم السعادة کنند اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد باشد
بهیلاجیت شایسته تر بود و الا ترک او نیز گویند اما اگر طالع استقبالی بود در روز
یا شبی نخست بسهم السعادة بنگرند اگر شایسته نبود بجزو استقبال
نظر کنند اگر این هر دو نتیجه نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند درجه
شایسته

شایسته نباشد به هیلاجیت پس هیلاجیت بدرجه طالع ثابت شود
که او طبع هیلاجیت اما در طالع نشو مقدم قمر بود در شمس اگر در اوتاد یا مایل
الاوتاد و نهم و سه ام نبود و شمس بنگرند هم در آن صفت و ترتیب که گفته
ایم در نتیجه اجتماع یا استقبال مقدم در روز و شب اعتبار کنند امر کی
این هر چهار نشاید درجه طالع هیلاج باشد و اگر درجه طالع هم نشاید
را عینا شد اما قول متقدمان آنست که در طالع روزی و شبی اگر آفتاب
در ربع مذکر و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجیت یا الا در خانه دوازدهم
و ششم اما قمر بود در شب یا در خانه زمین یا در زمین اگر در ربع مونث
و برج مونث بود شایسته بود بهیلاجیت و در نهم شاید اگر برج
مونث باشد و آفتاب نیز در نهم شاید اگر برج مذکر بود که فرح او است
و قمر در سه ام شاید بروز و شب شاید که فرح او است اگر برج مونث
بود اما قول دیگر آنست که آفتاب در هفتم شاید که هیلاج
بود اگر برج مونث باشد و در هشتم شاید اگر برج مذکر باشند و یا د
کرده ایم در شرح اول که ربع مذکر از درجه طالع است تا درجه عاشر
و آن ربع دیگر که در مقابله اوست و بدانند که بسیار اتفاق مختلف
در این عمل هست اما محقق این است اما شایستگی و ناشایستگی هیلاج
از دو درجه باشد یکی مواضع چنانکه گفته شد دوم یکی حظ اجتماع
که چه هیلاج بموضع شایسته تر بود چون او را کدخدا باشد او
دفعی بود بدل این اما از روی حقیقت هیلاج و کدخدا و هیئت این
در جمع دقت طالع جهت بقاء مولود از یقین و غیر یقین چنانکه نموده شد
پس این اقاویل اند و را بجهت طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم در
مواضع شایسته تر و روزی و شبی از جهت و بیشتر گفتیم تا مثال این شرح اول
را بجهت طالع که بسر حق نوشته است طالع روزی است و سطر دوم که نسبتا
نوشته است طالع شبی است و در این عمل زیادها بسیار کشیده اند

ازین مختصرتر بشود و معانی در وی جمع شود نوع سیم در طلب کردن کدخدا چون
هیلاجیت بیکی ازان پنج اصل ثابت شود بیکی وی کدخدا طلب ارند کدخدا
آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ او و ناظر بوی
اگر نه بصر نباشد بر جیت



جاین باشد اما بعضی کسان اتصال محل را نیز در وا داشته اند اما اگر شمس یا قمر هیلاج
شایسته بوند در خانه یا شرف خود بوند او لیتر باشند بکدخدا اما وقت باشد
که در صورت طالع هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و کدخدا ایشان حکم را نهند
که از همه قوی تر باشد بمحل کدخدا و کثرت هیلاج دلیل قوت حیاتست و درستی
مزاج و بسیاری کدخدا دلیل عمراست و خوشی عیش نوع چهارم در کمیت عمر هر
کوکبی

را چهار عطیت است اول عظمی ثانی کبری و ثالث وسطی و رابع صغری اما عطیت
عظمی را در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کدخدا عطیت بحسب
موضع خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت وتدی بود از اوتاد سالها اکبر
عطیت کبری خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتدی بود سالها وسطی خود عطا
کند و اگر بر حقیقت زایل الوتدی بود سالها صغری خود عطا کند اما اگر سعدی بکدخدا
ناظر بود از درجه وتدی سالها صغری خود در عطیت کدخدا زیاده کند
و اگر از درجه مایل الوتدی نکرد ثلثان عطیت صغری خود زیادت کند و اگر
از درجه زایل الوتد نکرد ثلث عطیت صغری خود زیاده کند اما بعضی
گفته اند اگر آن سعد در وتد بود سالها صغری خود زیاده کند و اگر در
مایل الوتد بود بعدد سالها ماه زیاده کند و اگر در زایل الوتد بود بعدد
سالها روز زیاده کند اما اگر نحس ناظر بود بکدخدا بنظر مودت
زیاده کند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت همان نسبت
کم کند از عطیت کدخدا و اگر نحسی بکدخدا نکرد بعداوة از وتدی سالها
صغری خود از عطیت او کم کند همان نسبت که در سعدان گفته شد
که زیاده کنند در هر خانه اما نظر مودت نحسان بجزوی کم کنند و نه زیاده
اما در ان اینند در خوشی عیش مناسب مقبول نظر در او سعدان بنظر
نحس خود بجزوی از این و نه کم کنند اگر کدخدا قوی حال بود مولود
خوش باشد و با راحت و پاکیزه باشد و فراخ روزی و ترتیبها نیکو باشد و
تن درست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر ضعیف باشد مولود
نزار باشد و بیمار دنالک و نالنده کین و کم ترتیب و عطیت خود تمام نتواند
کردن اما اگر کدخدا محترق بود یا کدخدای نشاید نکرد در خانه یا شرف
خود بود و مسعود بود و ناظر اما اگر آن سعدی که بکدخدا ناظر بود قوی
حال بود نظر متصل کند از مایل الوتد چهار دانگ سالها صغری خود زیاده
کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفتیم و هر عام کرده اگر ضعیف بود تا

دنا مقبول بود ماه و روز زیاده کند اما حکم نحس که کم کند همین باشد و اگر
ضعیف بود و از خانهاء بد نگرد سالها کم کند نه ماه و روز و اگر قوی حال بود
و از خانهاء نیک نگرد ماه و روز کم کند اما ابو المعشر آورده است در
موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخدا بیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج
درجه هم انتساب آن وتد آرند اگرچه از آن برج بود و اگر از برج پیش از وی
اما انتساب طالع مولود نهاد در نظر آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج
و کدخدا و دیگر دلایل که تسویة البیوت را اعتبار کرده اند و رجعت را نگاه
داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم بود انتصاب آورده بود
اگرچه درجه طالع او آخر برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه
که پیش از مرکز هر خانه است که آنرا درجات میتر خوانند و در بعضی
طالع دیده شد که درجه طالع بعد از پانزده درجه برجی افتاده بود
حکم آن طالع هم انتصاب طالع کرده بودند و هم انتصاب دوم همچنین هر ده
از ده خانهاء طالع را و ابو الحامد غزنوی در کفایه آورده است که معتبر
چنین است که اگر پیش از پانزده درجه بود حکم او انتصاب و مستوفی او
کنند منتقل بان برج آنند که هیچ درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته
بی عسک بحری نسازند با بحجی آنند و دعوی میکنند که چون کوکب در این
پنج درجه بود خانه که پیشتر از وی بهره شده باشد و چون هنوز بدرجه
خانه دیگر نرسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد پس این پنج درجه
نه از این خانه نسبت دارد و نه از خانه پیشین پس او را ضعیف داشتند
و مبتر و سرج از خوانند و بعضی کسان درجات حشو گویند و نیز گویند
چون کوکب در این محل بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته
این که طالع و نه درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی
گفته اند که آغاز قوت طالع پیش از نصف او بود به پنج درجه و نهایت
قوت وی اول پنج درجه خانه دوم باشد پس از وی و بعضی گفتند قوت طالع

دیگر

از درجه

از درجه طالع بود تا اول درجه خانه دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع
از اول برج است و غایت قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت آخر برج
اگرچه درجه طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی به برج
نسبت دارد پس چون کوکب طالع در آید آغاز کند از مزاج برج خود قوت
دادن طالع را با امتزاج طبیعت طالع و چون بدرجه طالع رسد قوت او
بدین برج بکمال رسیده بود و چون از آن بگذرد قوت او روی به نقصان
نهد تا در آخر برج منتهی شود و چون ببرج دوم انتقال کند آغاز کند از
قوت خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج
همچنین تا دوازده خانه طالع پس بحکم این مقدمه کوکب در هر خانه که بود
حکم او از همان خانه کنند اما بعضی گفته اند رجعت را اعتبار کنند همین
طریق که گفته شد و نیز که حکم برحالها ظاهر مولود کنیم و سعادتها خارج
و تسویة البیوت را اعتبار کنیم و نیز که حکم برحالها باطن مولود کنیم
و سعادتها داخل اما در استخراج هیلاج بود اعتبار تسویة البیوت جهت
آنکه این عمل داخل بدن است و بروج مخالف بدن تعلق دارد اما در استخراج
کدخدا بعضی گفته اند که رجعت را اعتبار کنیم که او دلیل بدن است و دلیل
خارجی اما اصح آنست که در طلب او تسویة البیوت را اعتبار کنیم
که دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهای باطنی است اینست حقیقت این عمل
با تاویل بزرگان تمّ بحثهم در نمودن صورتها طالع و مواضع کواکب طالعها
که واقع شود از سه نوع بیرون نیست یا قایم بود یا مایل یا زایل و علت
این تفاوت از عرض بلد آید باشد اما قایم آن بود طالع برج اثنی و مرکز
برج دوم از آن برج که بعد از طالع بود دهم ام همچنین تا دوازدهم خانه
اما مایل چنان بود که طالع برج بود و مرکز دوم از برج سوم از برج چهارم
پس مرکز عاشر از برج یازدهم بود اما زایل چنان بود که طالع برج اثنی
و مرکز دوم او هم از این برج افتد و مرکز سوم از دوم باشد و مرکز چهارم

داخله

از سهام پس مرکز عاشر او از برج نهم باشد مثال طالع تام میزان ست
بیست و ه درجه عاشر او سرطان پانزده درجه و مشتری در برج نه درجه
و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در برج نوزده درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری ه
در خانه نهم ست چهارم ست بتشویر و به برجیت در درجات حسنی و زحل
در چهارم بتشویر پس حکم مشتری انهمان برج کند و حکم زحل از چهارم مثال
طالع بایل طالع ست ده درجه آن و مرکز دوم دلو او از حوت تا برج ده درجه
پس عاشر او میان بود از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از جدی کشش در نیمه
و برج دهم بایل نیمه و زحل در جدی ده درجه پس برج دهم درین صورت
طالع در خانه یازدهم بود و حکم وی تا آنجا کنند و حکم زحل مثال طالع زایل طالع
سرطان افتد بایل برج و مرکز دوم از سرطان باشد در بیست و سه درجه
پس عاشر او حمل بود از حوت یازده درجه و مشتری در بیست و برج
در جدی سرطان بود و آفتاب در اوسط حوت پس حکم مشتری از دوم طالع
کنند بتشویر و حکم آفتاب از دهم طالع پس تا آنجا معلوم گشت که کوکب
وقت باشد که از یک برج در سه برج مضر بود چنانکه مریخ در مثال
طالع بایل بعدی ست که طالع ست اما بتشویر در یازدهم است
پس اگر مریخ درین صورت بایل حوت بدی در طالع بودی بتشویر
چون مرکز ثانی از برج در نصف حوت فرض کردیم اما چون طالع تام باشد مولود
تا دا بود و بلاء او در حد اعتدال مزاج معتدل باشد جهت آنکه اوتاد دلیل
چهار طبع اند پس راستی او تا دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع بایل بود مولود
شتاب کار بود و کوتاه قد و منحرف مزاج و دلیل کند آن و کم ثبات و اگر زایل بود
مولود کاهل بود در آن بالا و کلان کار و منحرف حال **نوع ششم** در کیفیت سنه
عطیّت کبری آفتاب نقد از درجات یک فلک است از دور فلک و از
صد و بیست درجه است هر نقد را سالی گفته اند پس عطیّت کبری او
صد و بیست سال است اما حکم قمر مثل آفتاب نیست که عطیّت او هر یک
ثلث

ثلث است و چون او قدر دوازده درجه در محاذی می افتد این مقدار از صد و بیست
کم کردن باقی شد و هشت ماند بعدد هر درجه سالی گفته اند پس عطیّت کبری
او صد و هشت سال و عطیّت صغری آفتاب مقدار درجهٔ شرف اوست یعنی
نوزده سال پس نوزده سال است و عطیّت وسطی او از مجموع ربع عطیت
کبری و نصف عطیت وسطی او نصف کبری و نصف صغری ست و آن شصت
و نه سال و نیم است اما قمر را عطیّت صغری او بیست و پنج سال است بعدد
آنکه او در بهر جزوی که با اجتماع شوند از بیست و پنج سال دیگر باید یا در همان
جزو مجتمع شوند اما عطیّت وسطی او مجموع ربع عطیّت کبری و نصف عطیت
صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این شصت و نه
سال باشد و نیم مثل آفتاب و بقول دیگر نصف هر دو عطیت است و این
نصف شصت سال و نیم باشد اما پنج کواکب دیگر را عطیت کبری مثل دور
حد هر یک است از صد و سی بهر درجه سالی اما نهم و دهم جزوی
که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو باز آن دور پس
عطیت صغری بعدد این سالها گفته اند و مریخ را دو پانزده سال این
حال شمس و مشتری را دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را بیست
سال پس این مقدار سالهاء عطیت صغری هر یک است اما عطیت وسطی
هر یک از این پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد و هیچ خلافی نیست
یا در عطیت وسطی این کسان که خلاف کرده اند بر این قیاس کرده اند و ما
همه درین جدول آورده ایم والله اعلم

کوکب	ش	ق	ل	ی	خ	ه	د
عطیّت صغری	یط	که	ل	یب	یه	ح	ک
عطیّت وسطی	سط ل	سو ل	مج ل	مه ل	م ل	مه	مح
عطیّت کبری	۱۴۶۱	۵۲۰	۴۶۵	۴۲۷	۲۸۴	۵۱۴	۴۳۰
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ثمرهٔ هفتم در تعدیل عطیّت که حذر از زیادت و نقصان در بخشش کرده شد که کم
کدخدا ار کها ف وتد بود عطیّت کبری دهد و اگر بر حافی وتد بود عطیّت وسطی
دهد و اگر بر حافی زایل الوتد بود عطیّت صغری دهد اما اگر کدخدا از درجه
وتد دورتر شده باشد و اعداد افتاده بود از آن وتد و متوسط آن وتد را از
تمام عطیّت او کم کنند و حکم مایل زایل کواکب زیادت کنند و کم کنند همین باشد
و این عمل را تعدیل التقسیط خوانند و خلاف نیست در این عمل آنچه نوشته شد
است اینست اما اگر کدخدا میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد تعدیل کن
اند درجه وتد تا درجه که خدا را درجات هوا از آن مسافت نام نهند
یا آن نقصان کنند عطیت وسطی را از عطیت کبری و آن باقی را تفاوت نام
نهند یا از درجه وتد آن مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام نهند پس
مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند متوسط را از
تمام عطیّت کبری کدخدا کم کنند آنچه باشد عطیّت معدل بود بحسب
عدد آن از درجات وتد مثلا طالع قوس بحیدین ۲ زمرکن مایل الوتد از
حدی این سب لط و مشتری کدخدا در قوس این یه ح بدرجه طالع ازوی ... سوم
کم کردیم باقی ماند مسافت این لح و این سه سال شش ماه باشد سالها
دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم شد هر ماه این ۵۴ ه پس
درجه طالع از درجه مایل باقی ماند کم کردیم اساس این ا ل ب ح و در ذهیر
و دقیقه بخش او بدقایق این ۲۵۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کردیم گشت مضروب این ۹۵ ۹۶ ۴ بر بخش اساس قسمت کردیم خارج
این ماهها ۳۹ و پس ماند این ۹۱۴ ۱ پس ماهها را بر دوازده قسمت
کردیم چهار آن چهار سال آن کسور را در سی ۳۲۵ ضرب کردیم شد مضروب
این ۶۹۹۶۱۰ هم برین اساس قسمت کردیم خارج شد این ۳ ۳ و این
هر ایام بود مکسر ما این ۴۲ ۳ ایام را بر بیست قسمت کردیم حاصل آمد ماه
چنین بنا و روز چنین ر بعض این کسور در بیست ۳ ۳ ساعات ضرب کردیم
شد مضروب ۱۰۵۴ ۱ هم برین اساس قسمت کردیم حاصل شد خارج این ۹

(ابن)

درشصت ضرب کردیم و هم بر شصت
و این ساعات بود و کوند ماند این ۶۴ م
قسمت کردیم حاصل شد این لط دقایق پس مبلغ این عمل باشد
ریاده و طه و این چهار سال و یازده ماه و هفده روز و ده ساعت و نوزده
دقیقه این تعدیل را از تمامت عطیت کبری مشتری که هشتاد خمس
عط کم کردیم باقی ماند این عوسح و این هفتاد چهار سال شمسی باشد
و دوازده روز و هجده ساعت و چهل یک دقیقه و سالهای قمری
باشد هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست روز و هجده ساعت
و چهل یک دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی مولود باشد اما کسان مسافت
را از کدخدا کیرند تا مایل الوتد و همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل
این بر عطیت وسطی افزایند اما اگر کدخدا میان مایل الوتد و زایل
الوتد افتد عمل همین است لیکن عطیت صغری از وسطی کم کنند و اگر که
خدا میان زایل الوتد و آن وتد دیگر افتد عمل همین است لکن تمام عطیت
صغری را تفاوت نام کنند و فقط نقصان او را هر از وی کم کنند اما در
زیادت و نقصان سعود و نحوس بعضی کواکب که کدخدا ناظر بودند آنست
که حصه هر یک را همچنین معدل کنند پس اگر آن سعد یا نحس در وتد
بود عمل همانست اما اگر در مایل الوتد بود یا زایل بود طریق این است
مثال درجه زایل کم کردیم باقی ماند لح و این مسافت باشد نحس او
بدقایق ۹۲۲ زهره چون بتسویه در مایل الوتد است عطیت صغری
او که هشت سال است هشت ماه بود تعدیل وقت بقول بعضی
و در زایل هشت روز پس عطیت زایل آورد که هفت روز است از

آیت ے برا تقویم زهره این مسد
انذ درجهٔ نلیل م

هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این ز لب هفت ماه و بیست و
دو روز بجنس او این روزها ۱۳ ۲ پس درجه مایل الوتد که هست
ط ب مط از زایل که هست ح ر کو کم کردیم ماند اساس این
ا ح بجنس اوست دقایق این ۲ ۵ ۹۹ پس مسافت را در
مسافت این تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۶ ۱۳ ۴ ۱ ۲۱
این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این ۱۰ ۱ ایام و کسر باشد
این ۴ ۱ از این کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه
نمودیم حاصل آمد ب ک آن ایام را ماه آوردیم و با همدیگر جمع کرده شد
چندین و ب م ر این سه ماه بود و دوازده روز و دوازده ساعت
و بیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است به تسویه این
تعدیل بر عطیت خانه زایل که هشت روز است زیاد کردیم شد
ح ی ب ح و این سه ماه است و بیست روز و دوازده ساعت
و بیست دقیقه و این قسط زهره است که زیاده کند بر عطیت
مشتری پس این عمل عکس اول است که مثال آن از زهره گفته ایم بدرجه
زایل و او در مایل است اما مثال دیگر آوردیم در نقصان که شخص در
زایل است در وتد و مایل الوتد و زایل الوتد مثال حاصل باشد مثال درجه
زایل ی ر ن ر د در درجه عاشر ه ی [illegible] تقویم زحل ه ل درجه زایل
از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این [illegible] بجنس ۶۳ ۹ سه عطیت
صغری زحل که سی سال است در وتد نصیب خانه زایل سی روز بود
از سی سال کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه سالها را در دوازده
ضرب کردیم تا ماه شد و یازده ماه را با او جمع کردیم مبلغ چندین ماه ۳۵۹ پس
درجه خانه زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین [illegible] بجنس
اوست دقایق [illegible] پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت این
۴۹ ۱ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴ ۱ ۲ ماه و کسر باشد این

چن

پس ماهها را سال کردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد دوازده سال
و پنج ماه و از آن کسور ماه روز و ساعات و دقایق حاصل کردیم چندین [illegible]
با این سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین [illegible] و این سال و ماه و روز و ساعات
و دقایق است این مبلغ را از عطیت صغری او کم کردیم که زحل است [illegible] درمیان
باقی ماند این [illegible] سال و ماه و روز و ساعت و دقایق پس این آن زحل است که
نقصان کند از عطیت کدخدا چون درین عمل اندک دقتی هست بسبب
تفریق کردن سال و ماه و روز نمونها را ادا شرع نموده شد شعبه ششم
در احکام بلیت طالع شانزده انبار ثمره اول در مقدمه احکام طالع چون
طالع مولودی حکم خواهند کرد رب اول دلیل طلب دارند حکم بر دلایل و مشتری
باشند انا [illegible] حفظ چنان که نمودیم در اول کتاب اگر هیچ مستولی
نباشد حکم بصاحب طالع نشیند اگر هم ساقط بود از درجه طالع و اگر مستولی
از یکی زیاده بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران شریک او باشند اما اگر در
صورت طالع مستولی بود حکم کلیات مولود از مستولی کنند و اگر مستولی از یکی بیشتر
بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران را شریک او کنند و دلیل خاص
دعائم را نیکو اعتبار کنند و این اصول زهره دوازده خانه واجب باشد اما ارباب
مثلثات طالع و موضع دیگر را نگرند و بدانند که رب مثلثه اول دلیل است
بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیل بر ثلث دوم عمر مولود و رب سیم دلیل
است بر ثلث آخر عمر از نهر کدام کوکب که از این سه دلیل قوی تر باشد احوال
مولود در ایام تثلیث او ظاهرتر باشد اما رب سیم شریک رب اول و دوم
بود در خیر و شر چون نیست [illegible] این دو شریک او باشد [illegible]
که معاونت نماید و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما
مردم که در اول عمر کم سعادت باشند و در صبا مزعج یا آخر توانگر باشند و سعید
یا در اول عمر توانگر بود و بمحنت و نقصان تا آخر در درویشی گذرانند همین نوع دیگر
درین صورت اتفاق افتد یکی سبب این ارباب مثلثات بود از جمله
اسباب و حکم علویه [illegible] و حظ ها بجنس دوازده خانه منسوب است همین
باشد ثمره دوم در احکام مستولیات بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد

وار قوی حال بود مولود دور از تهمت باشد و بزرگ و قوی رای و متوکل و منصور
و دراندازد و مشاغل ضخمت بر دیوان دبیران و آبا و اجداد و املاک و خویش و متعلم
و مایل بعمارت و دولت بود و بلند همت شریف و در رای خویش مستقل و غنی
مستقل و مشهور و اگر ضعیف حال بود مولود ممسک بود و حسود و کینه دار
و سست کار و دون همت و طامع و خوار و رنج کش و سجاده باشد و تنگدل و امانت دار
داد و ستدها باشد و کنند و کارها سخت و دشوار و نامشفق بود و با اهل ادب و تعلیم
و استادان و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود مولود مطیع مشایخ و علما و اهل تصوف و زهد
و اهل حج و ورع و صبر کنند و باشد و عزیز بر مردم و نیکو و ادب و خوش خلق و دوست
کی و راست قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف بود مولود صالح بود و اگر دست
خوان و نا آمیزنده و بی تعصب و با رسایی و دروغ و نرم و طامع و اگر مریخ با زحل بود
یا ناظر بد و مولود بی تمیز بود و سخت کش و بد دل و بد معامله و بی بخت
و بی مجد با انواع ظلمت و مقهور و کارها بر غلبه کنند و متعصب و دشمن مردم
نیک و سخت کوش بود اما حاجتها را آورنده باشد و اگر مریخ ضعیف حال
باشد مولود زیان کننده باشد و راه زن و کسب از خیانت و ظلم
و آزار بود و ضد آن ترس باشد و از شر و جور ناپاک باشد و بی شرم و بد نام
نیک و متنعم و او را دوستی بود و کور و شکاف و زخم و کشتن باشد خاصه
که زحل نیز بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره باشد و اگر زهره
با او بود یا ناظر بود مولود با زنان چنان خوش بود و کارها نیک و دوست
دارد و صحبت مشایخ طلبد و مشهور باشد بضعیف زنند کافی و از مردم
و عزت یابنده باشد و زنان و آواز و دوستان و اگر زهره بد حال بود مولود
بر زنان مفتتن و بی تمیز بود با بی زنان و دوستان صحبت دارد و بی چاره
و نیکو همت مردم باشند و کارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر بود مولود طلبنده
نیکی و ظلمت بود و کارها پوشیده و عجیب کند و فتنه انگیز و تلخ سخن باشد
و عاقل بود و علم هندسه و فلسفه و نجوم و طلب اکسیر و دقت بسیار باشد

وعالم

وعالم دوست بود و اگر عطارد بد حال بود مولود را حقیر کرده باشد و دشمن دارد و اورا
دسام بود و کاهن و تعوید و افسون و نیرنگ بر مردم و بعقل زر و خلایق حاجتها از وی
روا نشود و بخیل بود و مزیّفت خوان اما اگر مشتری بود مستولی طالع و او
قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت دار بود و نیکوکار و عابد
و آسان گیرنده کارها و معتدل و قوی و عالم و دین و مفتی انام و با ورع و دیانت
و تواضع و ادیان و آباد این دوست دارد و عبادتخانه ها سازد و اسباب فضل
و علم مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم باشد و با حیا و عفت بود و از آزار مردم
و عار کریم و صحبت استادان و مربّیان و بر اهل و قبیله مشفق بود و راستی و طاعت
کند ایشان را و اگر بد حال بود سخن او مقبول باشد و اگر ضعیف بود ریاست و بزرگی
جوید و حکومت بر مردم و سنگسار باشد و متلف و بنا دوست دارد و نام
و کم اعتقاد و معجب و کاهل و کار دین و طاعت و خویشتن بین و کم خیر و آنچه
کند ریاء مردم کند و با تفاق و بدل ترس و نه بسته و کم عار باشد و نامشفق
در حق استادان و مربیان و مردم و عزیز نفس و زهد ریا کند و پوشیده اسرار
باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود حاکم گردد یا قاضی و دوست گوی باشد
و غلیظ و خفیف و خصومت کننده یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست
باشد و تفوق طلبد بر مردم و ضد او نه امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام
جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بد حال بود مولود ستمکار باشد و بی تدبیر
آشفته و زود سیر و پشیمان شونده و بی وفا و بد رای کژ و ان و بیماد خود دو ننده
مختلف و خود مضطرب احوال کم تمیز باشد و منت دهنده و کم آواز و خوف
باشد یا بدی خلق کند و رغبت کند بنتیجه کواکب و وهم و وحی و عفاریت و علم
سیما و باشناین و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر بود مولود بسیار خیر بود و بر هر کار
و دوست دارنده اهل بیت و از با تسلیم دل راست کار باشد و دور ذی
هم حرص و دیانت باشد و پاک باشد با کینه و کمی و سیرت بود و در دین و مذهب
و اعتقاد و توانگری و در زر و سیم و مفلس باشد و با کینه دیگی و مطایبه
کنند و اگر زهره بد حال بود مولود با زنان مزاج و ملوک بود و خوش عیش و خوش
بر زنان و رمانیده شهوت بود و تلف کننده مال و فعلها و زنان کند و لعب

71

دهزل دوست دارد و امین و با طاعات باشد و دوست گیرنده مردم و اگر
عطارد با مشتری باشد یا ناظر مولود عالم بود و در علوم ادیان نیکو داند امام
و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر نیکو رای خوب تدبیر پسندیده
مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت دارد با ادب و نیکو اخلاق
کننده حاجات مردم [illegible] و مصنف شود در علم کلام لذت و رغبت تمام [illegible]
و شرایع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود مولود بد زبان بود [illegible]
و حقیر در نظر خلایق و بخود گمان زیرکی بود و اهلیت و حکمت و مضطرب حال
و تلخ سخن باشد و دغا و بلوک و نامقبول و حیله سازد و در دین [illegible] بود
حیلها و طرارها و خاینها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ مسعود بود و با
قوی حال باشد مولود لشکرکش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حمایت و دلیر
و مردانه و سلاح دوست و متغلب و جبار و مایل به اقتصاد و دشت و در و فرها
عظیم بود و سالاری و مهتری جوید و خشم آلود و تیز و بخشاینده و ضعفا
دستان و مشهور بود و با مهتران مخالطت کند و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود
دشنام دهنده بود و بی شرم و سرد سخن و سرد گوی و [illegible]
و بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه دوست و متشنع و ترسنده و غارت
دهنده و حرام خوار و جابر باشد و در [illegible] شکل [illegible]
و صلوت باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود شادمان و [illegible] و خوش عیش
و معاشر و راغب شهوت حرام اما عاقل با تمیز برآرنده حاجات و کریم
طبع نیکو کار و شاهد باز و [illegible] در بستر کند و اگر زهره بد حال بود مولود
بسیار آمیزد با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت [illegible]
درشت کسان بود و دروغ زن باشد و خاین و مفسد و ملول و ناسزا
عقل باشد و [illegible] حرام و فسق [illegible] و اگر عطارد با مریخ
بود یا ناظر بود مولود سلاح نکو داند و لشکر دار باشد و پیروز جنگ و جنگ
ساز بود و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کننده کارها [illegible]
و دزد [illegible] فریبنده بود و بد کننده با دشمنان و نیکو کننده با دوستان و جوینده
قصاص و انتقام باشد و حاجات برآرنده و صاحب رای بود و ضیعت [illegible]

کنند

کنند و باشد و اگر عطارد بد حال مولود دزد و سیر باشد و پشیمان شونده و داننده
حیلت و فریب خلایق و شتاب کار و دلیل [illegible] با امیران و [illegible]
انگیختن و راه زدن و طراری و دزدی و قمار و ساختن طلسمات و حیلها
و شعبده و مانند سحر و خواننده شبهت [illegible] اما اگر زهره مسعود
بود در طالع و قوی حال باشد مولود متمتع بود و پاکیزه و با زینت و طهور دوست
و نگارنده عطرها و نیکو کار و لطیف و ظریف و داننده کارها عجیب و ساکن [illegible]
و سخت غیرت با اهل بیت و غذاهای خوش و پاکیزه طلبد و خوش خواهنده بود
و با نظافت و دشمن دار بدیها و دوستدار نیکیها و نسبها [illegible]
کار دوراست قول بخشاینده و خوب صنعت و نیکو سیرت و فریاد رس [illegible]
کرنده بود و داننده اصوات و الحان و شعر [illegible]
تشکل زنان و لباسها ایشان و خوش حرکات باشد و [illegible] طبع و دوستی
[illegible] مطبع نیکان بود و مشفق بر مادران و خواهران و [illegible]
و گوهر عزیزی دارد و صاحب [illegible] دین و مذهب و اگر زهره ضعیف
حال بود مولود معاش بود و مایل بفسق و فجور و تعشق [illegible]
و دادن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و [illegible]
و موسیقی و قیاده دوست دارد با عطرها [illegible] و راغب [illegible] زنان
و مخنثان و خادمان و مسخرگی کند و [illegible]
[illegible] آزاد بود و نامهربان و خویش [illegible] بود و [illegible] اهل
بیت و غذاها [illegible] و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بد و مولود صناعت
نیکو بود [illegible] خاطر و شاعر و [illegible] سخن [illegible] بود و [illegible]
و نیکو اخلاق و خوش صحبت [illegible] محاسن و [illegible] سخن [illegible]
[illegible] و عالم و حکیم و نیکو [illegible]
و [illegible] نیکو باشد و حلیم و عاقل و معلم و صحبت [illegible] و اهل فضل دارد
دانست با نیکان کند و با امیران و علمای [illegible] بود و اگر عطارد
بد حال بود مولود دلیل باطل باشد و [illegible] سخن و کم [illegible] و دو زبان
و [illegible] و فریبنده بود و دروغ و بد [illegible] باشد و [illegible]
بود و [illegible] رغبت و [illegible] کردن [illegible] باشد [illegible]

ودر سنجور دن و آشناسی ان حال را نه عاقبت را **و اما اگر عطارد مستولی**
بود بر طالع قوی حال باشد مولود عاقل عالم و فاضل و ممیز و دبیر و نقاش و دانندهٔ
فلسفه و کلام و احکام نجوم و طب و مناظره و شعر دان و سخن دان و مصنف
در علوم و صناعات و مشغوف باشد با دبیر و صاحب تجربه بود در کارها و تجار
و معاملت دان باشد و فایده دهنده و وضع سنن و سلوک و حرفه دان و وکیل
اسرار و واعظ باشد و سیر و نقش و معلم و مدرس و دوست دارندهٔ خواهران
و برادران و اقربا و شفقت برنده و سخن گوی و زبان آور و فصیح لسان
و حکمت بود و اگر بد حال بود هجا کننده بود و مزوّر و کاهن و احمق و نابینا و خطا
اندیش و کالهاء بد برد و بخود مغرور شود و بعقل خود کار کند و در دزدی راه بود
و در کارها چنین تمیز نبود و ضیع و طرار بود و در دزدی راه دارد و در معاملات
ناراست و مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر خلاف کند و دشمن
دار برادران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت و بیگانه دوست و کم بنا و بی بهره
کس را دوست ندارد نخواهد خاصه که در خانهٔ زهره بود بد حال یا با [illegible]
اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود پادشاه مشهور و حکومت
و سروری طلبد و خود را با شکوه و عزیز و جاه و رفعت دارد و شریف نفس
و بزرگ جوی و با شجاعت و دلیر با وقار بود و توانگر باشد و عالی همت بود
و کم التفات و عادل و مایل کارهای جهانی و صنعت بود و تقویت کننده
ضعفا و زیردستان باشد و دست گیرد و بخشاینده و تربیت کنندهٔ
نزدیکان و عاملان باشد و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان و بزرگان
و استادان و مربیان و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارندهٔ
نیکیهای مردم و طلبندهٔ انصاف و زیرک و دانا و صاحب همت و قربان بود و اگر بد
حال بود مولود خویشتن بین بود و خود رای و سخن بزرگان گوش ندارد
و تفوق و بزرگ جوی و جاهل و ضیع کار بود و مال و دست و طبع و نام را دوستدار
دین ناموس [illegible] آبا و اجداد و استادان و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کارها
مولود [illegible] حکم کبا است عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستانندهٔ

انصاف

انصاف بود و در رو کارها درشت بر دست آورد در عمارتها عالی و حصینها سازد
و اگر زحل بد حال بود ظالم بود و رنج کش و سخنهای با مردم و در دست از ضعیفان
و صنایان ذلیل خزانه باشد و خرابیها کند و املاک و معجب بود و خود موبد
و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود عادل باشد و بجای خود و در وقت کند
و آنچه کند و ثبات نبود در وقت و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم پاک
دین و راست کار و جوانمرد بود و نیکو طبع و حلیم در وقت و متعصب و مردم
و آرو و بخشاینده باشد و توانگر و نهنده ذخایر و باشد که وزیر پادشاه
بود و اگر مشتری بد حال بود مولود ظلم کند در صورت عدل و فعل در صورت
خود و خود را اشکار و مشفق نماید نفاق کننده و دهنده وعده
و کارهای او بزور با بود و نه بجای خود کند و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بود
مولود قاهر بود و بهنر حمایت و با سیاست و مقتضی بر اهل او ضعیفان و جمع
آرنده لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد و امر و نهی او
موقع بود و کریم و فعل او بجای خود بود و اگر مریخ بد حال بود خونها ریختن
کند و لشکرها و یاران او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد و دزد
و خیانت کند و خداوند آتش و بیکار و جاهل و اگر زهره با شمس بود مولود
پاک دین باشد و صنعتی و عادل و داد دهنده و بلبس و با لهو و زینت
و عطر دوست دارد و راغب بر زنان و راندن شهوت و خوش نوکار
بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده باشد و دوست مردم و معاشر و توانگر
و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و زننده صورتها از چیزها
و نماینده عجایبها و شناسندهٔ صنعت نوادر و علمها و اباش جامها
برد و نقش نیکو کردن و اگر زهره بد حال بود دشمن دار زنان بود و کم
شهوت بود و تنهای حیل و معیشت او با اوباش و در نود [illegible] و دلک
و پوشیدن با شیاشی چندان عالی نباشد و باشد که چندان سود
از خوب نباشد و اگر زهره محترق بود جود کننده باشد و ظلم بر زنان
و زن او بیمار ناک بود و یا بدست او هلاک گردد خاصه که با مریخ بود و در
موضع بد و اگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل بود [illegible] تعالی

و معقولات و علوم الهی و سیاهی و دبیری و انشا و استیفا و صاحب رای بود
و مردم دار بود و نیکو بصیرت و در بیشتر علوم و صناعات بینا خاصه در نقاشی
و صورت گری و تذهیب و جوهر شناسی و باشد و رسوم و بهینه قواعد ممالک
دانا و آن و با بصارت باشد و نازک طبع باشد و تیز خاطر و صاحب مروت و نیل
اوفا عتقاد الا باشد و مقبول بود در دلها نشرین و اسباب معیشت او بی ستم
مهیا باشد و اگر عطارد بد حال بود مولود غدار و مکار بود و ظالم و لسخن مردم
دود و احمق باشد و اگر عطارد محترق بود مولود بیمار ناک بود و مستهفی ظالم
و اگر در مهبین بود جوی تر باشد مگر با جیع بود که در وی عیبی نباشد و مولود
رای کرد آن بود و باشد که در کارها حتی بیوعام بود و اگر قمر با شمس بود یا ناظر
بد و مولود متحرک باشد و کاهل و نایب در کارها اگر در آنچه او را بخوریابد
کذین س بکر حاله کند و سفر و سست دارد و حاکم کرد دانا اگر ثبات بود و زود
سیر باشد که ولایت دار باشد یا هم صحبت پادشاه گردد و در کارها دبی م
و در کارها دنیاوی نیکو تدبیر باشد و معقول معاشی و تدبیرها او نیستند ش
افتد و اگر قمر پست بد حال بود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و نشست
نزدکان بخواهد و سفرها بی رضا و ناستوده کند در خدمت احکامی
اما اگر قمر مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود بحکومت برسد
و ولایت داری و خلافت و با حاجب و نایب و مسئول باشد و دانند
مسلحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانشوه خواص اشیاء
و صاحب تجربه و زیرک باشد و معاملات و مصالح شتاب کار و تنی رو
و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خواهران و مادران و اقربا بسیار
دوست باشد و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود کم خرد و فربه و کاهل
و لجوج و دروغ باف و ضحوک بی فرهنگ و بی صنعت و کذاب و فال گوی و حقاد
و بیک و جاسوس و قواده و آنکه در مکان نه حرمت برادران و مادران و خواهران
و دون همت و بیمارناک و کم معیشت و اگر زحل با او بود و یا ناظر باشد بد و

مولود

مولود مزارع بود و بستانبان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر
زحل بد حال بود کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارهای خسیسانه کند و کم خرد باشد
و طبیب و حکیم و دام شبین بود و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر نایب قاضی بود یا وزیر
و حاکم و کارداری علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق با امانت و دیانت
و متعلم شود و طبیب و مصالح و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی کند با
بزرگان و اهل قرائت و توانگران و اگر مشتری بد حال بود خادم مسجد شود
و خانقاه و کاردکن علما و صلاح و تزویر کننده باشد و سالوس و اگر مریخ با او
بود یا ناظر بد و مولود لشکری باشد یا پیشه‌ور سنایا جاسوس و رسول
لشکر و سلاح ساز و سازنده بی و تیره بود با انواع حرفتها و سلاحها و سواد
حلال بود و بد و در کارها روان شود یا داده بان و زیرک بود و حیلت ساز و معلم
فریب و اگر مریخ بد حال بود مولود عیار یا بان دام دد زناد زدان دراهم زد
و ضمانت کند و شاگرد منساوان و نجار بود و گرما بیان باشد و طیاخ
یا آهنگر یا قصاب باشد این و اگر زهره با او بود یا ناظر بد و مولود امین مطربان
شود یا سازنده سازها طرب و داننده علم موسیقی بود و رقاص بود
یا دیده بان و یا عطاری کند و با مشاطگی مشغول بود و در کار باغ و بستان
نیکو باشد و لشتا سد و اگر زهره بد حال بود شاگرد مطربان شود و رسول
و کارکن اشتان با جولاه یا حلاج یا حصیر باف باشد یا نخجان فروش و آلت
زینت مرد آن فروشند و اگر عطارد با او بود یا ناظر بد مولود دبیر یا محصل شود
با عمل دفترها و خطها نویسند یا نایب دیوان یا مهتر بود بر صناعت و دان
و روزکننده عوام با انار کاغذ گری یا نقاش جامه و کتاب دار شود و در
علم خط و نقط و دایره و مساحت بی ابد و باشد که دلال صباغ شود
و اگر عطارد بد حال بود مولود دوستی تاب بود و جولاه و کار زر با دام سازان
یا نه تاب یا حصیر باف باشد یا از جرمها سازد یا خراط یا درود گر یا پیله
اما اگر مستولیان هر کدام در عقده راس بود قوت و سعادت او را زیاد
کند و در ما لول یقرایل و اگر در عقده ذنب بود سعادت و قوه او کم کند و جول
لوبیا تا قمر کرد الله اما این احکام مستولیان در داوتا دماثل تفاوت نسبیا

کنند و مواضع هیلاج و نظر مقبول در مودت و عداوت چون نمودیم احکام
هیلاج در قوت و ضعف در وقت امتزاج نیک احتیاط کنند و غافل نباشند
از آنچه بارها یاد کردیم و شرایط بجا آرند تا اغلب احکام راست آید **ثمرهٔ سیم**
در احکام کلیات طالع باید دانستن اگر درجهٔ طالع و مستولی بری و صاحب
طالع و ارباب مثلثات و نیّرین و اوتاد و سهم سعادة و صاحب وی قوی حال
بوند و نحوس از ایشان ساقط مولود بیشتر اوقات تن درست و قوی دل سلامت
و قوی حال متنعم و مسرور [illegible] و نیکو و مقبول خلایق اما اگر دلایل ضد آن
باشد حکم بر ضد افتد و اگر بعضی از این دلایل قوی و بعضی ضعیف باشد حکم بر حسب
آن کنند و اگر صاحب طالع با قمر یا کوکبی دیگر از درجهٔ سعدی باز کرده در سعدی
پیوند مولود از اول عمر تا آخر بخوشی گذراند ازین جهت که انصراف دلیل از
کوکبی دلیل اول عمر است و اتصال به یکی دلیل آخر عمر و هر مزاج که میان
انصراف و اتصال افتد دلیل اوسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحسی
منصرف شود و بنحسی دیگر متصل گردد احوال مولود از اول عمر تا آخر ناخوش
گذرد و اگر از سعد منصرف شود و بنحس متصل گردد احوال مولود از اول عمر تا آخر ناخوش
خوش باشد و اگر از نحس منصرف شود و بسعد متصل شود اواخر عمر
خوشتر باشد و این حکم را در هر دوازده خانهٔ طالع نگاه باید داشتن
و اعتبار کردن نظرها را در مودت و عداوت و قبول و رد **ثمرهٔ چهارم**
بطلمیوس میگوید که سعادة بزرگتر مولود آنست که کوکبی ثابت بزرگتر در
عظم اول یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد یا درجهٔ عاشر یا درجهٔ
عشر یا درجهٔ نیّرین یا درجهٔ سهم السعادة لیکن عاقبت آن بد بود
خاصه که کوکب نحس بود اما از بودن کواکب ثابته بر درجات درجهٔ
طالع او میخواهیم اگر بعضی بر درجه و از بودن او بر درجهٔ عاشر و درجهٔ
وی میخواهیم تا هم وی آنجا بود که اگر چنین فهم کنند که در درجهٔ
باید که باشد آن خطا باشد **ثمرهٔ پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قران

افتد

افتد یا اوتاد او یا موافق جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادتها رسد
از مزاج آن قران و آن دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه
که مولود از قبیلهٔ آن قوم بود **ثمرهٔ ششم** اگر درجهٔ طالع مولودی موافق
درجهٔ شمس افتد روز از طالع ملتی یا دولتی یا موافق درجهٔ قمر افتد بشب
از آن دولت و یا ملت یا موافق درجهٔ سهم السعادة او مولود بسعادتها
قوی یابد مناسب آن دولت و ملت **ثمرهٔ هفتم** اگر طالع مولودی اتفاق
افتد در سال قران و دلایل او در آن قوت بود مولود بسعادتها رسد یا بد
و عطا یا قوی از مزاج آن قران و معاونت وی اما اگر قوتها دلایل بیشتر
بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد در دوران قران و آن دولت
پس اندر واندره خانه مولود آن برج دلایل او که قوت داشتر باشند
سعادة و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب لیکن آن
عظمت مناسب حال زمان باشد اما اگر آن اتفاق در سال قران نحسین
افتد حکم بر ضد بود خاصه که در سلطان بود و هر چند دلایل طالع مولود قوی
بوند عظمت نیکو نباید بهم که مزاج قران نحسین مانع شود و بشکند
قوتها دلایل او را پس یکی از اسباب اینست که مولودی را طالع ضعیف
افتاده بود و او بنکو حال و با دولت باشد بعضی از منجمان ندانند که آن
انکار و عجب دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده بود مولود را بد حال بینند
چون در سال قران نحسین دیده بود هم ندانند که از کجاست
و تحیر دلیلیست **ثمرهٔ هشتم** اگر درجهٔ طالع مولود موافق درجهٔ سعدی
افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجهٔ
عاشرش موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عظمت گیرد
از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بعکس آید
ثمرهٔ نهم اگر طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتها و عظم برسد خصوصا
خارجی و داخلی و کمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بوند حال قوی تر باشد

وصفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع و صفات
ذمیمه او بر مزاج کوکب نحس بود یا کواکب نامقبول اما در هر خانه که کواکب در
وی جمع آمده اند و از ده خانه طالع مردم مولود رغبت جهت طبیعت آن خانه
نمایند در هر کوکب که قوی بود و مقبول رغبت کنند کما از منسوبات او باشند
مثلاً اگر کواکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول بود و مسعود مردمان
دینی و حکما و فضلا و آنچه بعطارد منسوب است پیش او تردد کنند و طالب آنند
بسبب عقل و فضل و هنر و کیاست و علوم او و امثال این اما اگر بعکس آن حال
اجتماع آمده و عطارد قوی حال باشد مردمان بازرگان و صناعان و نقاشان و در
کیالان بزرگان و ساعیان پیش او بسیار آیند و در وی جهت داد و ستد و علما
ربع مشتری و مانند آن رغبتها سر همین است بروج دیگر را در بروج آتشی بادی
خاکی آبی با نکو اعتبار کنند اما در طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد
که آفتاب و مریخ و عطارد در دهم باشند مقبول بوند مولود دعوی کار ولایت
کنند و صد عجب که دعوی نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود
بود با نحوی از آن کواکب که در طالع اند بعضی از خانهای زحل و مشتری
بعد با طالع بلکه از خانهاء علویین باشند آنکه دعوی بجای خود بود و دعوی
دعوی ولایت کنند پس اگر مریخ مقبول بود صیتها قایم کند و سخت جانب
بود و اگر مشتری در دهم و مریخ نکو حال باشند حصول دولت او باسانی
وجهی باشد و بلند اسرار از ۴ اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود
مزد دیهار خیانت و خانها بسیار خراب کند و حرب و مقاتلات افتد ثمرهٔ
دهم اگر آفتاب برود در طالع بود مولود حاکم ولایت شود خاصه که مقبول
بود رضا عدد ذلک خود و صورت مولود با هیبت بود اما اگر قمر نسب
در طالع بود و صاعد بود و در عرض شمالی و نیابت النور صورت مولود
پاکیزه و خوب بود و باشد که ملک او یا نایب آن شهر و حکم در آن شهر
کنند و نیابت دانند در موضعی که با آفتاب یا بر قمر منسوب بود اما اگر آفتاب

بوددم

عاشرم

برو زند سهم السعادة افتد و طالع با صاحب او ناظر بود و مقبول بود مولود حاکم
کرده بحسب موضع و نظر اگر طالع مشتری بود و در دهم عاشر سهم السعادة باشد
حکم همین بود و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب افتد مولود حاکم کرده و اما
بسبب کرامت و تسخیرات غیبی و فراست و کیاست ثمرهٔ یازدهم اگر در
طالع مولود مریخ برد درجه طالع افتد یا اندکی بعد در سر روی مولود هم
نشانها بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کنند و غلبه
جوید و صورت او نیکوتر باشد و مرد انزا باشد و حمیت دار باشد و علم
سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترسنده باشد و کم وفا و فتنه انگیز
و در هر خانه که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود مشفق
و مخوف کننده بود اما اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها
و سو ستر ترش روی بود و این دهکین زشت صورت خاصه که نا
مقبول بود و اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی بود مولود فربه اندام بود
و اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود ثمرهٔ دوازدهم اگر در طالع مولود سعد
بحال و ساقط باشد و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کواکب
در بروج نهی باشند قوی تر باشد مولود خسیس باشد و جاهل ثمرهٔ
سیزدهم چون در طالع دلایل نبوت قایم کرده اگر سفلیان قوی حال بوند
و قمر نیک نقیه بود مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب
قوی حال بود علویان مقوی او دعوی در سن ترقی کنند و کهولت
و باد ربیعی و مشیخت او از بعد کهولت دلایل باشد و باکی لباس قوی
از زهره و طاعات و ضد از زحل او از مشتری دلشکی ملنقدت او از مریخ و نور
و حرکت و همت او از قمر و حکم دانش مصلحت و سیاست او از آفتاب
و نکبت و شدت و ظلم او از زحل و قوا عل ... او از عطارد و سیع لت
از علویین و حکم ناموس و دینی هانست که گفته شده است اما اگر قران
در دو وقتی اتفاق افتد که نقل دوری بود بد دوری با فصلی الفصلی از ادوار

دولت آن مولود بکمال رسد و بلندی از ابا دلیل عالم صیت او کرده و حکم او
روان باشد بسبب دلایل قرآن و مقترنان ذو در یا فصل نمره چهاردهم اگر
مولود را مشتری در طالع بود مولود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت
گزار و خوش صورت و اگر صاحب طالع سعد و ناظر باشد حال قوی تر بود
و فهمی را بلند اگر چه و اگر مشتری مقتول بود خلاف قوتش در رغبت نماید
و اگر مشتری راجع باشد کم اعتقاد در طاعت خاصه که عطارد ساقط
بود مردم را دوست بود نمره پانزدهم اگر زهره در طالع بود مولود بلعب باشد
و دیالکوه حزنده و خوب صورت و مطیع انام خاصه که در حد طالع بود
و راغب باشد بزنان و صناعت و اگر مقبول بود زنان بد ز رغبت
نماید و در دین و اسلام با اعتقاد بود و دانند موسیقی خاصه
که در خانها خود باشد یا خانه مشتری و اگر در خانهای زحل باشد
بود و دانند موسیقی بود و زننده ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه
که دلو خانه نسیم و با نهم اقبل و کریم المنظر بود و طلب فسق زنان دارد
و در خانهای مریخ غالب تر بود بهزل و مزاح و بازی و طرب و خوش
صورت بود و در خانهای عطارد طلب کودکان دارد و در آن معانی را
در نمره اخلاق شرح گفته ایم و اگر صاحب طالع سعد و ناظر بود کار قوی تر
شود مشهور گردد در روش خود نمره شانزدهم اگر عطارد در طالع
مولود فصیح و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر با شمس راجع کرده ان
باشد و بی ثبات و علاده دهنده خاصه که در برج منقلب بود و اگر
در خانه زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا سعد ناظر
باشد و اگر عطارد در حال بود مولود فالگوی بود و فاروث و ذو تنی
و اگر عطارد در خانه مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بد رغبت
نماید و عاجز باشد و ناخوش طبع و اگر در خانه مریخ بود مولود عوان گردد
و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر گردد و کاهن و با دزد و رهزن و اگر
مریخ با او بود یا ناظر بلا و امید نکو شود و اگر در خانهای زهره بود مولود

هزل

هزل دوست باشد و دروغ گوید و در نود قوتی باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود
مقبلی باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع بود و اعتکاف باشد و مبرزه
کار و اگر در خانه خود بود خاصه به سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و نیز
عالم و عاقل مصنف در هر علم که باشد و صاحب رای بود و در بسیاری تعوید
خیرها و داننده علوم دقیق و معضلات و با تدبیر و ساکن باشد و اگر در جوزا
بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد از نقاشی و علوم دقیق نیکو داند
و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت و عقل
معاش او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر با او بود یا ناظر
سعد و شوخ باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود نشد بود و نفس
و با عزت و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و مملکت و صاحب
رای بود و سیاست کننده و اگر راجع بود مفلس باشد و بد نام و مردم آزار
و ظالم و اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس بود مولود گنگ بود خاصه
که در خانه مریخ یا مشتری یا زحل بود یا عیبی در اعضا او بود بین آن پس اگر زحل
منحوس بود یا در خانه او سبب گنگی و عیب او از دواب بود یا افتادن
از جایها و بنا بنها و اگر مشتری بود سبب عیب و گنگی او اما سنها بود و حرارت
و رطوبت و اگر مریخ بود سبب عیب گنگی او زنبها بود یا آهن یا آتش و اگر
عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی بود یا راجع گنگ مولود سخن نیکو
نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد و اگر در عقرب بود بدنما باشد و در
سخن گفتن آب از دهان او بریزد جهد اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون
آید و سر عطارد بیفتد و عطارد بر زحل منحوس بود مولود سخن نیکو نگوید و اگر
در برجها گنگ باشد سنه باشد و اگر قمر در طالع بود در طالع عقرب و صورت
بادل و زحل منحوس بود و عطارد ساقط یا منحوس زحل مولود در بانش سخن
گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب سعد ناظر نباشد و مزاج
مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است و لیکن

ضعیف تر باشند و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع باشد مولود رای که داده باشد
زود بگرداند و چنانکه صواب نبود و اگر مستولی طالع که ناظر باشد بطالع راجع بود
یا صاحب طالع راجع شود حکم همین بود خاصه که نحس بود اما بودن راس در طالع
دلیل اجابت دعاهای او بود و طلب زهد و تقوی و طاعت و شناختن ذات
و صفات باری تعالی و کرامات و زیرکی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب
بود دلیل صحت و سلامتی مولود بود اما حکم جوزهر در طالع خلاف این باشد
و مولود بیمار و رنجور بود و در وجهه و با عیب و بد زبان و بد دهان و گوی دروغ
زن و در اعضا او یا در چشم او خلل باشد **شعبه هفتم در احکام خانه**
دوم از احکام طالع شش ثمره است **ثمره اول** در احکام کلیات او و دلایل این خانه
است و مستولی بر وی و سهم المال و سهم السعادة و صاحب هر دو و مشتری
و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلیل ها بیشتر قوی
حال بودند از نحوس دور و بی نحوس نیکو ناظر و بطالع و صاحب طالع ناظر بود توانگری
بود و فراخ معیشت و رفاهیت و راحت و خاصه که طالع دلیل در اوتاد
بودند یا مایل بر اوتاد از مال معاش موجود داری یابد و داری که این مطیع
و در معاشی او روز بروز بیفزاید و اگر احوال دلایل بخلاف این باشد
حکم بر عکس باشد سعادت این خانه و صاحب و مستولی و سهم المال
و صاحب وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعادة دلیل استدامت مال بود و
داری بود و مشتری دلیل توانگری بود با ساقی و مال حلال و ارباب مثلثات
دلیل اوقات توانگری در دور و بنبی و اگر کوکبی مدابحا بود حکم بحسب حال او
و بودن دلیل در اوتاد دلیل استدامت مال بود و باقی ماندن آن و بودن مایل الوتد
گشتن از وی و در زایل دلیل فقر بود و در دوازدهم و ششم دلیل فرض باشد
ثمره دوم در حکم ضدیات اگر صاحب دوم بعد طالع بود مولود را مال دهد
بی رنج و مشقت آید و اگر مقبول بود مال را او ماند و اگر نامقبول بود در آن دست
او بیرون رود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بیت

آورد و از خواستن و کارها بلا دروغ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر دو
جسدین بود معاملت کننده بود و کرم او کمتر بانه بود و خرج باندازه حاجت کند
و اگر برج منقلب بود خرج با اسراف کند و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع
در دوم مولود بود بسیاری رنج طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست
رنج حاصل کند و اگر همان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود مال
و معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی حاصل آید و اگر
کوکبی در طالع بود یا صاحب طالع بود بهر کوکب که دهم کرد مولود با آن قوم بود
که بدان کوکب منسوب بود از وجه عام و از وجه خاص و اگر کوکبی نیکو که در دوم حاصل
بود مولود جوایز یابد و معروف در توانگری و در … **ثمره سیم**
در بودن زحل در این خانه مولود ممسک باشد و بد خواه و کسب او از کارهای
سخت باشد و دشوار و طماع بود و از آنچه طمع دارد نومید گردد و حاصل …
بوقتی که حاصل آید بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت …
کواکب زحل در کسب مال و آسانی در آن آید در … که این همچنین
و حکم آن مناسب کواکب باشد و اگر نظر عداوت نکند حکم بر فقر و سختی
بود در دست … در روز … **ثمره چهارم** در بودن مشتری در این خانه
مولود را بهره بود و توانگر و غناها … مال حلال حاصل آرد و کار او
بجای خوب بود در وقت باشد و اگر مشتری با سهم السعادة بود در حال …
باشد و اگر مشتری … ناظر بود … باشد خاصه که نظر مودت بود و قبول
باشد پس مال او از پادشاه و بزرگان بحاصل آید …
باشد و اگر همان مشتری و صاحب طالع با صاحب این خانه نظر مودت
بود و توانگر شود بی رنج … و اگر نظر عداوت بود توانگر شود
برنج و سختی و خوف … تلف شود و اگر مشتری با کواکب نحس …
ناظر باشد مال او از … حاصل آید و اگر عطارد مشتری ناظر بود کسب
آمان … باشد و دبیری یا نیابت و وکالت و اگر مریخ … ناظر

دب ه

مولود بود و حال خوردن و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت ذنب مثلثه اول این
خانه باشد دلیل توانگری مولود بود در اوایل عمر و قوت مثلثه دوم دلیل توانگری
بود در اواسط عمر و قوت رب مثلثه سوم دلیل توانگری در آخر عمر و اگر میان
این ارباب نظر باشد مودت و با قوت بود از اول تا آخر عمر توانگر باشد و اگر
بر خلاف این باشد حکم برعکس بود **شعبه هشتم در احکام خانه سوم** ٥
از طالع چهار اثمار ثمره اول در احکام طبایع دلیلها او همین است ٥
و صاحب او و مستوطن فلکی و سهم الاخوه و صاحب او **زحل و مریخ و بهره** ٥
و آن کواکب که درین بود و ارباب مثلثات او بس اگر این دلایل مسعود بوند ٥
با ایشان ایشان دلیل کنند بر سعادت احوال برادران و خواهران و اگر با یکدیگر بهم
دیگر ناظر باشند نظر مودت دلیل سازگاری بود میان ایشان و آن دوستی و صحبت
و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلایل اوتاد بوند دلیل
سعادت و کثرت برادران و خواهران اما اگر دلایل منحوس بود و میان ایشان
نظرها عداوت دلیل رنج و مشقت ایشان بود و بودن خصومتها بود
میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت بود با این جماعت دوستی بود
و قدم بود با ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در میان
و ناسازگاری و اگر در خانها ساقط بوند با هم یکدیگر میزنند و دانند آنا بودن
صاحب طالع درین خانه مولود مطیع ایشان بود و اگر درین خانه مقبول
شود مطیع ایشان بود با رنج و اگر صاحب این بیت در طالع بود
خویشان منقاد او باشند و اگر نیک مقبول باشد بهره اگر آنجا باشد و اگر میان
صاحب طالع و **زحل** نظر مودت بود مولود با خویشان بزرگتر دوستی
و از هر یکی منافع گیرد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس این باشد **اما اگر** صاحب
طالع **بر قریبان بهره** بود مودت و محبت با برادران و خواهران و در میان
خلاف بود و نظر عداوت ضد این باشد و اگر این دلایل در اوتاد افتاده باشند
و بر جهانی کی ... و دلایل همچنین مولود برادران دیگر شوند و اگر مودت ...
خواهران شوند **ثمره دوم در احکام جزویات** بودن ... درین در نحس
و برگشتن این ... خانه با ... دلیل موت و مشقت خویشان بو

خانه م

٧٨

بود از ابادت و غرات و حمل بود و احتساب و اگر نظر عداوت بود مریخ و مشتری
بی حال بوند و نامقبول مال از دزدی و خیانت بود و در صورت امانت **ثمره**
پنجم بودن مریخ درین خانه مریخ مولود کریم بود سعی مردم و نادانسته کند
آنچه کند و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت
بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود در کسب او زحمت بود
و اگر مریخ بی حال بود مال حرام بدست آرد و زود تلف کند و اگر نیک حال بود
مال او از امارت بود یا از امرا و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بدو ناظر بود
قوی بود و باشد که مال او از دیوان بدست آید یا سلاح فروشی یا ساختن
سلاح ضرب یا محافظت هرچه با او و اگر زهره بدو ناظر باشد مال آسان بدست
آید و کم شبهت باشد و اگر آفتاب ناظر بود او را از پادشاه حاصل آید
و باشد که دزد از او ببرد خاصه که نظر نحس بود و اگر علویان بدو نگرند مال
از بزرگان بدست آید و اگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست آرد
ثمره ششم اگر آفتاب درین خانه بود یا ناظر بود به صاحب طالع مولود بکر
شود و به عزت جمع آورد و کریم بود و علو همت و سخت کوشش بود در کسب مال
و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کارها که بجواهر تعلق دارد
یا معادن و اگر مقبول بود و کار قوی باشد یا پادشاه یا بزرگان او را توانگر
کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر مودت باشد مال بی زحمت حاصل
آید و اگر نظر عداوت بود توانگر شود اما بسختی و اگر زحل بدو ناظر بود مال او
از خاندانی بود یا از سروری قومی و اگر زهره بدو بی حال بود مال او از
ریاست ده بود یا دهقانی و اگر مشتری بدو ناظر بود مال از امانت
حاصل کند و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از ندیمی حاصل کند و معنی
و دبیری و دیلمی و نیابت و تجارت و شاعری و اگر زهره با او بود مال
او از سرایه سازی بود و عطر فروشی و خاتونان و اگر قمر بدو ناظر باشد مال
او از نیابت و ریاست کمال بود و رسول و فرستادن کسان به تجارت و از
کاروان سالاری و مهتری عوام اما بودن راس درین خانه دلیل توانگری

بودی

خاصه بد حال بودن و اگر آن خانه وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت زیادتر
باشد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد نمره سوم بودن مشتری
درین خانه دلیل سعادت خویشان بود و صلاح بودن قدم مولود برین قوم و
دوستی مولود و اگر صاحب طالع مشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر عطارد و زهره
مشتری نکند احوال خویشان نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند و در
علم مساحت و موسیقی بداند و اگر آفتاب مشتری ناظر باشد با زحل احوال
خویشان بزرگتر نیکوتر باشد نمره چهارم بودن عطارد درین خانه
دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت
کند و مشغول شود بر خویشان اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت پدران
و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب
مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام که قوی تر بود احوال خویشان
در آن وقت نیکوتر بود شعبه نهم در احکام خانه چهارم پنج اعداد نمره اول
در احکام کلیات از دلایل همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم
آبا و صاحب او و سهم امهات و صاحب وی و آفتاب و زحل و زهره
و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلیل سعد
باشد یا بیشتر ایشان و همه یکی ناظر بوند و از نحس پاک دلیل سعادت احوال
پدر مولود باشد و بسیاری بقا و سلامتی هر یک و توانگری و عز و جاه و رتبت یافتن
مولود از ایشان و سازگاری هر دو با همدیگر و شفقت بردن و اگر دلایل
در اوتاد بوند زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد خاصه مقبول بوند
و دلیل سعادت بر حصول املاک و مقامهای عالی و آبادانی و سعادت حال بوند
در عواقب امور و اگر این دلایل طالع یا صاحب طالع ناظر بوند مولود رتبت
تمام یابد از پدر و سعادتها بیند از ایشان و ضیاع و عقار و ملک
و حیوان یابد و اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه ناظر بود بنظر مودت
دلیل سعادت والدین باشد از قبل مولود و نیکخواه ایشان باشد و اگر
نظر عداوت بود یا کدورت خدمت ایشان بود با التفات تمایل [illegible]

کبیکج

کنند و از ایشان رتبت نیابد و اگر دلایل از همدیگر ساقط باشند جدائی افتد میان
مولود و اگر مریخ بر مرکز این خانه افتد بد حال بود دلیل موت پدران باشد
اگر برج مذکر بود و اگر مؤنث بود دلیل موت مادران و حکم ذنب همین باشد
و اگر زحل بود دلیل مشقت ایشان بود و رنج بسیار ایشان و اگر مقبول بود دلیل
کسب و زرع و عمارات نیکو نمره دوم در احکام جزئیات بودن مشتری
درین خانه دلیل عمارتها بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری پدران
و برادران و مبارک بود قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از وی
ایشان و یافتن رتبت و خدمت از املاک و نیکی عواقب امور و اگر صاحب
طالع بدو ناظر باشد پدران او بدو نیکی کنند و موافقت بود میان پدران و مولود
و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر باشد و اگر مشتری مقبول باشد آفتاب بدو
ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد و دلیل جاه و رفعت پدران و طول
عمر پدران و توانگری هر یک نمره سوم بودن آفتاب درین خانه دلیل
رفعت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتها عالی و منافع از املاک
و سعادت عواقب اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول
مولود در مقام پادشاه و اکابر بنشیند و چون این خانه شرف بود مولود [illegible]
بزرگتر شود کار او قوی تر گردد نمره چهارم بودن زهره درین خانه دلیل
فرح و مناکحت بود با [illegible] خاصه که با آفتاب بود یا زحل و آن نیز بود
که موافقت میان والدین زیاده شود خاصه که قمر درین میان بود دلیل
سعادت یافتن مولود از پدر و مادر و اگر زهره و زحل درین خانه محترق
شود موت پدر و مادر بود خاصه که قمر شمس یا زحل بد حال بود
و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود نیک حال گردد و اگر مریخ درین خانه
محترق شود پدر مولود را آفت رسد و املاک را از آتش خوف بود و اگر
صاحب طالع درین خانه منحوس بود مولود بیچاره ماند بناکام و اگر خانه وبال
یا هبوط او بود منحوس شود نمره پنجم بودن عطارد درین خانه مقبول
و زهره با او ناظر مولود خانها منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض
بیرون آرد خاصه که برج آبی بود دلیل رای و تدبیر پدران و مادران باشد
و نیز از ایشان مولود دانای رتبت کارها باشد و بیع املاک و ساختن

باغ و بستان و مدرسه و کتاب خانه و اگر زحل بد و ناظر بود دار و دیر و خانقاه و خانها
و خانهای خراب آبادان کند و اگر زحل در خانه هشتم بود و با بد حال بود گورخانه
سازد و در بزرگی عمارت سعی کند و جایها حصین بنا کند و اگر مشتری بد و با
نور و بد حال باشد در مدرسه و مسجد ساکن شود و اگر مریخ بد و ناظر بود
در مطبخ و لشکرگاه و جایها که آهن و آتش باشد
و اگر آفتاب بود در سرای وزیر یا خانها که بزرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر
بود در باغها و جایهای آب روان بود پس از این کوکب هر کدام که قوی حال
باشد او را جایها نیکو بود و هر کدام که ضعیف باشد او را جایها نا ستوده
و نا مناسب کواکب و دلایل نیکو نظرها مودت و عداوت همین مثلا
اگر ناظر مشتری بود به مودت آنچه مدرسه گفته سرای وزیر بود و خانها
عالی و خوش و باقی را قیاس همین است چون مستوفی گفتیم هر یک در حال
قوت و ضعف نموده ایم اما اگر این برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت
باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز سازد و اگر بادی قصرها و بادگیرها
سازد و اگر آتشی بود حمام و دکان طباخی سازد و اگر صاحب رابع در
رابع زایل شود مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود
که بدان برج منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر در خانه سوم بود
با نهم مولود سفر کند و کار او قوی تر باشد در آنجا که ساکن شود
که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او یعنی در چهارم و اگر صاحب طالع در
این خانه بود مولود در وطن خود ساکن شود و اگر حرکت کند مناسب
قابل تربیت کند و اگر مقبول بود در این خانه حال خوش باشد اما بودن
قمر یا عطارد در این خانه مولود را از مسکن بیرون برد و بدان جا رساند
که منسوب صاحب چهارم بود از جهان عالم تا آنجا که صاحب طالع بود
یا بدانجا برد که صاحب نهم یا بدانجا که قابل تربیت قمر یا عطارد بود
مواضعی که منسوب بود بدین کوکب از اقلیم و ناحیت و شهرها و ربع
عالم و از این دلایل هر کدام با قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد خاصه در

وقت

در وقت تربیت آن کوکب و اگر هر یکی جهتی نسبت دارند مولود سفرها کند
بسیار از دور و نزدیک اما در اول کتاب گفته شد که از درجه عاشر
تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از
درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری پس هر کدام ربع از این ارباع که نیرین در وی
بود یا مسعود و احوال مولود در آن سن قوی تر بود از نسبت آن کوکب
و موضع او اما اگر شرایط سفر قایم باشد مولود در آن وقت سفر پیش کند
بدان اقلیم و ناحیت و شهری که بدان کوکب منسوب دارد این اصلها
معتبر دارند که در وی نحوس بسیار نقش است اما بودن در این خانه
دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال او در وی بود خلاف این باشد اما نظر
صاحب طالع به تربیع مثلثه اول به مودت دلیل تربیت باشد و بود از بد
و بادر و بدین سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود
حکم به عکس بود و اگر نظر به ثلث مثلثه نا خدا دارد این احوال را اوسط عمر
بود و اگر به ثالث بود در اواخر عمر بود با اعتبار نظر و قبول شمس دهم
در احکام خانه پنجم از طالع هشت انواع نوع اول در احکام کلیات
از دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی وی و سهم الاولاد
و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کوکبی که در
وی بود پس اگر این دلایل با بشارت است قوی حال بودند و به نیکی ناظر منظور
دلیل بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بودند دلیل بسیاری بود و اقبال و جاه
ایشان و اگر حال دلایل ضد این باشد حکم بر عکس بود و اگر این دلایل در برج
نر بود فرزندان پسر بودند و در ضعف خاصه دلیل قوی تر مذکر بود و اگر
برضد این بود دختران باشند اما اگر سهم الاولاد در حظوظ آفتاب یا مذکر
نهم ناظر بود فرزندان پسر باشند و مقبول خاصه که در اوتاد بودند و اگر
حال با قمر باشند دختران باشند قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر
و مونث و سعد و نحس با اگر خانه پنجم برج آبی است بسیار فرزند بود و آن
مثلثات آبی است فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله

مقبل

81

است فرزند کم باشد اما موانع فرزند شمس است و مریخ و دخول عطارد و ذنب
بیش بودن این دلایل در ربع عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این دلایل صاحب
پنجم نگرند نظر عداوت یا در این خانه افتند فرزندان کم زیند اما دلیل موت
فرزند بود اگر بد حال بود و مریخ دلیل اسقاط و قتل باشد اگر بد حال باشد
و اگر آفتاب بد حال بود حکم همین است و ایضا باشد و عطارد اگر نحس باشد
نیکی از دو نحس فعل او بطبع آن نحس باشد و ذنب دلیل زیان و فتن فرزند
باشد و اگر نقصان نظر عداوت هم اول نگرد حکم همین باشد یا اگر
صاحب طالع در این خانه بود بد و مطیع فرزندان بود و اگر نا مقبول باشد
مالک او عجز یا اگر صاحب پنجم در طالع بود حکم همین بود از طرف فرزندان
و اگر سعد با دلایل بد و فرزند آن نظر بوده بود با هم بکوشاد کام باشند و مطیع
و اگر نظر سعادت عداوت باشد خلاف این باشد و اگر انحس نگرد ما
بود در میان فراق افتد و ایشان طرف ابرخ که دلیل بد دارد خانها
ساقط بود و دلایل نحس باشد دلیل طلب فرزندان باشد از بیرون
کاری تا بیوستن صاحب پنجم بصاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود دلیل
فرزند باشد از جهت و اگر صاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود
از کنیزکی باشد یا خدمتکاری ثمرهٔ دوم در احکام عرض و بنات اگر کوکبی
از زهره یا مریخ بصاحب پنجم نگرد یا در این خانه باشد یا با صاحب
طالع یا ذحت کند فرزندان معشوق بود خاصه که از این دلایل یکی صاحب
یا زحل بود یا صاحب یا زهره بین دلایل ناظر باشد یا در این خانه بود در
دلایل فرزندان طالع و عاشق بودن مولود را فرزند در خود دشود و اگر
ساقع و رابع بود فرزند بکهولیت شود و اگر میان رابع و طالع بود در
بیری شود و راست که سرخ دحض یا نیز اوباع استدلال کنند
و از مرح و دلایل کواکب ثمرهٔ سوم در طرب و عشق بازی اگر زهره در
خانه باشد یا ناظر بود یا بصاحب او مولود بسیار طرب باشد و بازی

وبادی

و بادی زهزل بادیبت و مزاح کنند و عاشق شوند خاصه عطارد با زهره
ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی
فاش کند و دلالت ثمرهٔ چهارم اگر علویان در این خانه بودند یا ناظر بودند یا
بصاحب این خانه طرب با نیکان کنند و سن پیری و اگر سفلیان بود نیکی
با مردمان کنند در سن جوانی و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بودند از جوانی
تا به پیری در طرب بود خاصه که زهره در این خانه بود یا ناظر بدین خانه
ثمرهٔ پنجم اگر مشتری در این خانه بود یا ناظر بود یا بصاحب او مولود با علما
و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه از خانهای زحل باشد با مشایخ
و درویشان عشق بازی کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر باز باشد
و سو کننده خوش بود ثمرهٔ ششم نظر صاحب پنجم با زهره یا صاحب طالع
دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر مقبول باشد و عشق نیکو باشد و اگر زهره
در این خانه یا بصاحب خانه بود قوی تر و خوبتر باشد و اگر صاحب این خانه بود
بصاحب طالع زهره کسان مولود عاشق شوند و عشق رسانند مولود را و اگر
هنا یاد وی متصل باشد و اگر صاحب طالع بود در همین مولود عاشق شود
بود و عشق رسانند بدان کسان ثمرهٔ هفتم بودن قمر در این خانه دلیل سازی
کند و اگر قمر با مشتری نگرد متوسط کارها کند میان مردم با سبقی و اگر عطارد در
این خانه یا صاحب خانه باشد دلالی و خط نویسی و معاملتها کند و اگر قمر و زهره
در این خانه بد حال بودند یا بین خانه ناظر بود و نقل بود از صاحب طالع یکی
دیگر کننده یا جمع بود کنند مولود قیادت کند و حکم عطارد همین باشد
و قوی تر خاصه که نحس بود ثمرهٔ هشتم حکم ارباب مثلثات آنست که
در صورت دیگر گفته ایم و اوقات ترکیب نموده اگر ارباب مثلثات این
بیت از این کواکب افتاده باشد دلیل تولد زیاده کند فاما در قوت ترکیب
او ظاهر تر باشد اما بودن راس در این بیت دلیل کثرت اولاد باشد و ذنب

دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و دلیل حال عشق اولاد و دو دو معالجت خیانت و دو
شعبه یازدهم در احکام بیت السادس پنج اثمار ثمره اول در
احکام کلیات او دلیل او همین خانه است و صاحب او و مستولی
بروی و سهم مرض و صاحب وی و قران کوکب که درین بیت بود و رب
مثلثات او پس اگر این دلائل با سلامت از نحوس مسعود باشند دفع حال
و بهم ناظر و نحسها ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و باکه ان
عیبها و اگر نحس و بیحال بود حکم مرض باشد اما اگر این دلائل نزول نحس
باشد بیماری از نحوس با زحل بود و طبیعت او و اگر مریخ نحس باشد آن
با عیب زدان عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد مثلا
اگر دلائل در حمل بود یا در طالع آن از سر وری بود و اطراف او قیاس
بروج دیگر همین است و اگر دلائل بیماری در برج آتشی بود و سبب علت
گرمی و خشکی شود [illegible] از ماده صفرا او توالد کند و اگر در برج خاکی بود
از سردی و خشکی بود و ماده سودا و اگر در برج بادی از گرمی و تری
بود و ماده خون و اگر در برج آبی از سردی و تری و ماده بلغم و اعتبار کنند
مزاج دلائل را با مزاج بروج وقت امتزاج در موافقت و مخالفت اما اگر
صاحب طالع درین بیت باشد مولود خود بسبب بیماری و رنج خود شود
خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد
مولود بیشتر وقت تن درست باشد و در پرهیز و نگاه داشتن
وقت خود بود و اگر صاحبان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامت
مولود باشد و اگر نظر عداوت بود مولود بیمار ناک باشد یا از سبب
پرهیز بسیار خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد و اگر قمر در موضع
نحس بود یا ناظر نحس مولود بیمار ناک باشد خاصه که در طالع یا در این
بیت بود و اگر در نظر آفتاب یا نظر سعد بود مولود بیشتر سلامت

باشد

ثمره دوم در حکم ضربات و بودن نحسها درین بیت مولود بیمار ناک و عیب دار
بود از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بودند تن درست باشد بیشتر و بی عیب
و اگر سعد در نظر مودت نحس باشد مولود بیمار گردد اما متغیر نباشد و گر رنج
بود اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و عیب دار باشد ثمره سوم
اگر آفتاب درین بیت بود با کوکب سحابی در درجه طلوع او مولود نابینا
شود و اگر احتراق نیز از نحس باشد حکم همین بود اما اگر سبب درد چشم
بود و آن درد ها پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم اما از خشکی یا باغ بود
و ضرب کشتن و فرود آمدن از آب سیاه و گرفت باشد از چیزی قوی و اگر
مریخ محترق باشد فساد از آهن یا از آتش بود و نیش جرخ یا سگ و دد و دها
بین اما اگر آفتاب درین بیت منکسف شود هم دلیل نابینا شدن باشد
خاصه که در عقده ذنب و اگر شمس با راس باشد نگاه بود کم زیان و حکم قمر
در همه وجهان بود اما کمتر از آفتاب اگر قمر با نحس قران زحل بود و مولود
با آب چشم فرود آرد و اگر در بان [illegible] قمر ناقص النور بود نقصان بصر
بین بین آن با سبیکه در چشم پدید آید و اگر قران مریخ بود درکها سرخ بین بین
آید چون سبل و ناخونه و حرف و عقرب و باشد این و محتاج شود به بستن
کارد و آهن چشم بودن و اگر با عقده ذنب بود و مریخ یا او ناظر بود
زخم رسیدن چشم او یا طالع و در نظر آفتاب با نحس مودت آب در چشم
بین بین آن یعنی احول شود خاصه که در برج مرفوع الطلوع بود و آن از اول
حمل است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحس یعنی [illegible] باشد دلیل
نقصان بصر بود چنانکه تا چشم تنگ نکند چیزی را نیک نبیند و اگر این
دلائل بیحال بود فساد زیادت بود و بیشتر خاصه که در چشم راست و اگر
این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ بیشتر باشد ثمره چهارم
اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود یا در زحمت اندازد یا [illegible]
یا اسیر شود و اگر مقبول بود بسعادتها رسد و اگر رنج کشد پس اگر نیز
نحس شود اسیر گردد و اگر زحل نحس گردد و سبب و بها افتد اما اگر این

بیت بهمی بعد مولود کله باجی کند و اگر این بیت خانها عطارد بود با عطارد در
خانه آفتاب باشد بخشش بعد مریخ مولود نشاط کند و اگر برج آتشی بود و صاحب
طالع مستولی دوئی و عطارد و مشتری ناظر این بیت و این بیت یکی از خانهای
عطارد یا مریخ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی از این دلایل صاحب عاشر بود
یا صاحب عاشر بدین دلایل ناظر بعد باشد که دستکاری با صلاح با انجام شود
اما که در بین وقت بین باهمدیگر ناظر باشند ابتاثها زهره با عطارد با زهره و عطارد
با هم بوند و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت ششم با بانده هم یا هم بعد با عطارد تا
چنین بوند مولود کمال کرد و سر بر سازند باشد که عطرها آمیزد یا مشتغل بود
نوع ششم در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم بعد بقوت
و بقوه سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر این قوت از
خانها بحسنا باشد بندگان او خادم کن در مریخ کش باشند و اگر این بعد این بود بندگان
یا با عنقاد باشند و مشفق و از ایشان منفعت حاصل آید دلیل بندگان سیاه
زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سفید زهره و عطارد اما اگر دلایل
بندگان عطارد و زهره و قمر بعینه غلام دلکش که او جوان بوند و خوب صورت
و سبیل و دوست خاصه که مشتری باشد بوند اما اگر خانه ششم خانها عطارد
بود با زهره کار قوتها باشد و از بیع و شری ایشان نفع حاصل آید
که یکی از این دلایل صاحب تاحی باشد یا صاحب تاحی نظر او در مقودة حکم
سنقدبش همین است و اگر دلایل بندگان مشتری بود و مریخ و زحل بندگان او
کلان سال بوند خاصه که مغربی باشند و اگر دلایل بندگان با مشتری در اوتاد
بوند و دلایل اوتاد بندگان نشر بسیار بوند و معروف کردیده و در زایل ساقط بعد
این بوند و اگر دلایل بندگان در برج ملکی بوند و برج مذکر علا ابتر باشند خاصه
که ششم برج ملکی بود و اگر در برج مونث و برج مونث بود کنیزکان دارد
و اگر بعضی در بروج و برج مذکر و بعضی در برج و برج مونث بوند از هر دو نوع بندگان
دارد خاصه که آن برج ششم ذوجسدین باشد یا دلایل در برج ذوجسدین
باشند اما اگر مریخ و زحل بندگان بوند و با هم نظر بعد اوت کنند یا بدلایل بندگان

بعد از

عداوت نکردن بندگان مولود در دروغ گوئی و خیانت کننده باشند و اگر
مودة نکردن بندگان راست کار و دیانت دار بوند اما اگر دلایل زهره و قمر و عطارد
باشند بندگان او خوش سال بوند و خوش طبع و دلیل کثرت بندگان اوتاد است
و نظرها دلایل با هم خاصه که موافقت بس اگر این دلایل در خانها مریخ بود و ناظر زحل
خاصه عقابل دلیل بودن خادمان بود و اما اگر دلایل در خانها زحل بوند و در نظر مریخ
حکم همین باشد و اگر دلایل مریخ نکردن و مریخ بمحال بود حکم همین باشد و اگر دلایل در
خانها عطارد با زهره باهم بوند و مریخ با زحل ناظر بوند حکم همین باشد و دلیل
غلامان درست آموز بود خاصه که از دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم همچنان
همین است اما اگر آفتاب باشد دلیل بندگان بوند بندگان کردن کشی افتند
و بالین باشد که اصل ایشان بزرگ بود و باشد که بمالک خویش حاکم شوند
و حکم ارباب مثلثات همانست که گفتیم با بها راسخ در بین بیت دلیل
دوستی بود و از نفی بندگان و نفس دلیل بیمار است و بودن دلیل سهادت
و زردی و خیها و بخش مری و خیها از انواع مریخ و کم بخشش در بندگان افتاد
بنده و حصل منکار
نوع دوازدهم در احکام بیت سابع شانزده انماد
نوع اول با احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
او و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که در این
بیت باشد اما اگر در طالع زنان آفتاب و در طالع دلیل باشد بجا زهره و قمر و سهم
تزویج از زهره و صاحب سهم بس اگر این دلایل قوی حال باشند و همدیگر ناظر
و صاحب این دلایل و طالع نظر باشند مودة دلیل یافتن سعادت بود از جهت
و بر جمعد بانی و بودن موافقت و خوشی و هنشو با اگر این دلایل در اوتاد بوند
قوی تر باشد و مدت صحبت مدید بود و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان
معروف و از نسل اکابر خاصه که دلایل در نفس حظوظ خود باشند و حکم بنت
همین بود و اگر احوال دلایل خلاف این بود حکم بر طرف آنند اما حال هفتم
با مستولی بروی بدلایل طالع ناظر باشند یا دو نده نظر او زنا زعولوکم

رغبت کنند واگر دلایل طالع درونده بوند دلایل هفتم باشد آن که دلایل بیشتر
باشد مولود بزنان مایل بود و سلطنتها سعود موافقت باشد در میان
و سلطنتها عداوت مخالفت بود واگر دلایل زن در طالع مرد افتد زنان مطیع
دست او بوند واگر دلایل مرد در هفتم افتد مولود مرد منقاد و مطیع زنان باشد
ور خصومتها حکم همین بود ثمره دوم در حکم صوریات اگر زحل درین خانه بود
مولود بیکند خاصه که زحل در برج افتاده بود و مغربی بود و زن بیرون زشت صورت
باشد واگر مشتری بود مولود زن میانه سال خواهد خاصه که زن بیرون برج بود
و عفیف باشد و شیرین صورت واگر مریخ بود زن لاغر شیم خواهد کم سن
باشد و محبوب صورت واگر زحل در برج بود یا مغربی بود زن بیرون
واگر زهره درین خانه بود جوان خواهد خاصه که در دلایل برج و خوب صورت
بود و لطیف طبع و خوش حرکات واگر عطارد بود زن با زهنگ خواهد دلربا
و زیرک و سخن گوی و دانا جهم واگر آفتاب بود زن سرکش و متکبر
و متکبر و سلیطه و متعلق بزرگان یا از اصل معروف و مهیب صورت
باشد واگر قمر بود زن از عوام الناس بود اما اگر خداوند در برجها خوب
صورت باشد زنان خوب صورت خواهد خاصه که دلیل زهره بود اما اگر
هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بود و ناظر بود زن صالحه عفیفه
بود واگر مریخ ناظر بود چشم زن بستر باشد قیاس کواکب دیگر چنین باید
ما انست اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن از اصل بزرگان خواهد
در اوتاد از صعود ثابت و در دلایل اوتاد از مردم وسط الحال و در زایل
آن مردم کم نام و مجهول ساقط ثمره سوم اگر دلیلها در اوتاد بوند زن
بسیار کند خاصه که برج هفتم سفلی بود در دلایل اوتاد کمتر خاصه که در حسنی؟
بود و در زایل زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت باشد اما اگر
دلایل در زایل برج بوند زن اندک خواهد اگر چه در اوتاد بوند زن بسیار
کند اگر درین بیت کواکب جمع آمده باشد زن بسیار خواهد واگر صاحب

این بیت با کواکبی که درین بیت افتاده بود به بسیار کواکب ناظر باشد زن
بسیار بگیرد و حکم شرکت همین باشد ثمره چهارم اگر صاحب هفتم محترق بود
زن مولود بمیرد یا بیمار ناک بود واگر راجع بود خدالی؟ کنند و بی وفا شود و اگر در
مقام اول بود شوخی باشد خواهد مرد اگر در مقام ثانی بود قران کند اگر بر ناظر او
باشد و خاصه که صاحب طالع ناظر بود واگر نظر عداوت بود دشمنی گیرد شوهر
واگر منصرف باشد جدالی کنند حکم دلیل مرد همین باشد ثمره پنجم اگر سعد
درین خانه بود یا دلایل برج و مشرقی باشد و از نحسها پاک زن او خوب سال
افتد و لطیف خاصه که آن زهره بود و خوش صورت باشد واگر تا سعد
نحس باشد حکم بعکس افتد خاصه که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام
ثانی بود و از کوکب مقبول منصرف شده و بصاحب طالع متصل شوند زن
را شوهر دیگر بوده باشد لیکن اگر آن کوکب سعد بوده باشد و این که بدو
خواهد پیوست هم سعد باشد زن از آنها در شوهر نیکی یابد واگر هر دو نحس
باشند حکم از عکس افتد واگر یکی نحس یکی سعد بود حکم بر حسب آن کنند
ثمره ششم اگر یعنی صاحب طالع و زهره نظر باشند و زهره در هفتم یا بحمل؟ یا
مریخ درین میانه افتاده بود خاصه که در طالع باشد مولود نیز شهوت
بود و مولع بزنان و عشق باز و باشد که زن مطرب خواهد واگر این احوال
زن را باشد حکم همان بود واگر برج هفتم بهیمی بود و صاحب طالع در وتی مولود
باد و آب جمع آمد واگر بجای زهره عطارد بود مولود نیز در زمین جابرکند نیز
باشد حکم همان بود واگر مریخ بود بدتر باشد واگر زهره درین بیت با زحل بود یا زحل
با مریخ بود بدتر باشد و زنا هرتبه؟ و زن در حرام ذلیل شد
ثمره هفتم اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت او عیب دار بود
باشد یا بنده یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه که آن خانها زحل بود
یا مریخ یا عطارد و بد حال باشد ثمره هشتم اگر صاحب هفتم در نقص بود یا کتاب

طالع در نهم باشد و صاحب نهم با کوکبی که در هفتم بود بد و بی نیرو حقیر
مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و نه صاحب هفتم ناظر بود
با کوکبی که در هفتم بود مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب
بود زن او متحرک گردد **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب هفتم با کوکبی که در وی
بود صاحب سوم نگرد و صاحب سوم طالع یا صاحب طالع ناظر بود مولود
زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند **ثمرهٔ دهم** اگر صاحب
عاشر صاحب هفتم شوند یا کوکبی که در وی بود با وی صاحب هفتم
صاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا بجاه و ملک اگر
سادس **ثمرهٔ یازدهم** این حکمها مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام
در طالع زن نهند سهم تزویج مردان آرند از زهره تا شمس و از طالع بیفکنند
و دلیلها صفت او آفتاب با زحل بود باقی احکام همین باشد **ثمرهٔ دوازدهم**
اگر جزو طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده بود در جوانی زن کند و اگر
میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر
آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر
کند **ثمرهٔ سیزدهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد سعد بود
و صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن را اول طلاق
و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد افتد و اگر
صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع که از وی منصرف شود بسعد پیوندد از
بد خلاص یابد و بنیک در افتد و این اتصالات و انصرافات نیز مؤثر است بعد از
آنکه … دلائل … و این اعتبار کنند اما جمع النود در هفتم
دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که
دلائل در برج ذو جسدین بود بسیار نکاح افتاده بود **ثمرهٔ چهاردهم** اگر دلائل جوانی زنان
بدلائل مردان بپیوندد و دلیلها مردان فوق الارض باشد مولود در جوانی زن

کنند

کنند خاصه که دلیل قوی تر مولود زحل افتاده بود و او در اوج بود و دلیل
زن زهره باشد و او نیز در اوج بود با یکدیگر ناظر بوند قیاس طالع زن همین باشد
ثمرهٔ پانزدهم در احکام ارباب مثلثات اگر رب مثلثهٔ اول این بیت نیکو
افتاده بود احوال مولود از زنان در اول عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاد
بود میانه عمر نیکوتر بود و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر نیکوتر باشد و حکم بخت
را قیاس همین کند **ثمرهٔ شانزدهم در مجالسات** اگر صاحب و مستولی خانه
هفتم بصاحب و مستولی طالع ناظر باشد موافقت مولود را خصومت کم افتد
خاصه که سعدان بود و اگر بعداوت نگرند خصومت بسیار افتد خاصه که دلائل
محبان نحسان باشند … کدام از دلائل هفتم در طالع بوند یا دلائل طالع
خصمان با مال یا زنان خصمان نزدیک مولود افتند … اما اگر دلائل طالع در
هفتم یا هفتم افتند مولود نزدیک خصمان افتد و مال و یاران او و اگر بعکس بود
… خصمان افتد و با مال و یاران و اما هر طرف که اگر نحسان باشند یا ناظر
بوند با طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و هر طرف که سعدان بوند
یا ناظرها باشند و صلح از آن روی بود و حکم زنان با شوهر همین باشد اما برج
راس در برج خانه دلیل عفت زنان بود و عفت ایشان و اگر ذنب بود دلیل
قلت زنان بود … ایشان و حکم … همین
باشد اما ظفر طرف مریخ و سعدان و کواکب مستقیم یا بود خاصه در حرب
شجرهٔ هشتم در احکام بیت ثامن از طالع سیزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام
مثلثات آورد دلائل و همین خانه است و صاحب و مستولی او و سهم الموت
و صاحب و مستولی او … هیلاج و مرکز غارب و کوکبی که در بیت
باشد پس اگر این دلائل باشند ایشان نیکو حال باشند و بهم دیگر ناظر باشند
و از نحوس خالی که بود مولود طبیعی باشد یعنی بهنگام طبیعت که خدای عزوجل
و صلوه رسول بستر دراز در راحت و فراغت بود … که اکثر کند و اگر
این دلائل نحس و منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس حادث شود …

آن نحس زحل بود موت از بیماریها دراز کش بود از آنچه بزحل منسوب
است و از شدت و تنگی و اگر مریخ از بیماریها خوف بود و قتل و آنچه بمریخ
منسوب است و اگر از آفتاب منحوس شود موت از بیماریها بود که
با آفتاب منسوبست و از پادشاه اما علتها در بان عضو باشد که برج
و کواکب منسوب باشد چنانکه شرح داده ام اما اگر بسبب مرگ کواکب
نحس باشد خاصه در صلح که نحس باشد مرگ مولود در صورت ناستوده
باشد و اگر این سعدان بوند در صورت ستوده بود ثمره دوم در احکام
ضروریات اگر صاحب هشتم در ارکان هشتم یا ارکان غایب باشد در درجه هشتم
دلیل موت باشد از ماده حرارت یا از آتش یا گرما یا سموم و مانند این یا
از غضب ملوک خاصه برج آتشی بود ثمره سوم صاحب طالع قران مریخ یا
صاحب ... و سعدان ساقط از انسان و از خانه دلیل موت باشد
آهن یا آتش خاصه که برج آتشی باشد ثمره چهارم اگر صاحب طالع در
هشتم با صاحب هشتم نحس شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج
میرد چون با راس الغول بود و لشیره در صور طالع با هیلاج با کدخدا انقطاعی مرگ بکند ثمره پنجم
بود خاصه راس الغول و این بیت طالع یا در طالع بود و سعدان ساقط
مولود را بکشند و اگر ... وقت زحل بر مرکز ... باشد و با آفتاب ...
خاصه با ... موت او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود مقابله آفتاب در
رابع خاکی بود موت او از زیر افتادن دیوار و خانه بود و اگر برج آبی بود از آب
افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از خفه کردن و گرفتن دم باشد
و اگر زحل در وبال بود و با مریخ نظر عداوت باشد از ضرب و قتل و موت رسد
و اگر برج آتشی بود موت از آتش باشد اما اگر این اسباب حاصل شوند
و سعد در طالع بود یا در ثامن با مشتری او تاد باشد از کمال عمر در صحت در سعدت
رسیده بوند و طالع تحویل سال برج انتهاء سعد بوند بسلامت بیرون آید از
همه ... ثمره ششم اگر صاحب طالع و قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ
در طالع یا ثانی ... بود مولود در دریا یا آب هلاک شود خاصه که برج ثانی آبی

دو ا باشد

باشد ... باشد ثمره هفتم اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم
منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود و بتیر
و خصوصیت خانه که زحل در وبال و هبوط باشد یا در خانه غریب ثمره هشتم
اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست
خود بهلاک دهد یا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب و زحل در طالع مولود
خود را بازدنب و زحل در سرطان و آفتاب در ... مولود در حرب و ... در دست
کشته شود و اگر مریخ در ... بود بدست خصمان گرفتار شود و اگر مریخ در میزان
تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که گفته شد
ثمره نهم اگر طالع میزان بود و زهره در رکن غایب منحوس شود و زحل در هشتم و مریخ
در درجه طالع بود مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و خصمان و اگر
زهره در عقرب یا طالع حمل یا مریخ در ثور باشد و سعدان ساقط بوند و طالع برج
و مریخ در طالع و طالع حمل یا زحل در طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود ثمره دهم
اگر خانه چهارم هبوط صاحب هشتم بود و او در بیت زحل منحوس و صاحب طالع
منحوس یا نحس شود موت مولود در زندان بود و حبس اگر آن بیت چهارم
وبال صاحب هشتم بود و او بمریخ منحوس و صاحب طالع زحل منحوس و قمر صاحب طالع
ناظر بود او را با صاحب ... موت مولود از شکستن باشد و قرب موت
اما دلیل موت از ... کلیات و ... هیلاج است و کدخدا و اوتاد اربعه
مواضع مخوف در صورت طالع از اصلی ... کواکب ناستوده ... آن محل
در ... ستوده شود ثمره یازدهم اگر نحسی در دوم بود و بدحال باشد
و نحسی دیگر منحوس که در عطارد هم از نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی ...
و خانه هشتم و صاحب او بدحال موت مولود از ... باشد خاصه که طالع حمل
بود یا میزان و اگر سعدی در دوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که آن مشتری
بود یا آفتاب خاصه نظر مودت ثمره دوازدهم در مکروهها ... و در مقام ...
است که اگر سعدی در مواضع موت مستولی شود از کسانی مکروه رسد که توقع
نباشد و اگر نحس مستولی شود از کسان رسد مکروه که توقع باشد چون این خانه
بیت غم و نکبت است پس هر کوکب که در این خانه باشد از طبیعت خود غم

واند دور رساند و از کل منسوبات خود مثلا اگر صاحب هفتم درین بیت بود
نکبت و مکروه از جهت ضد آن رسد و اگر صاحب یازدهم درین بیت بود
مکروه از دوستان بود و انچه رسد مناسب طبع آن کوکب رسد آن
برج و اگر کوکب بگیرد و نظر کند از آن کوکب و موضع او بنا بر باشد بحسب نقل
و سعادت و نحوست و قبول رد را اعتبار کنند ثمره سیزدهم در حکم
میراث و مال ربح این خانه بیت المال اند حسب مثل آن و کشف بیت
المال آن موضع که مسافر دری ید انجا دارد پس اگر صاحب یا مستولی
دوم طالع بود یا بر سوید و صاحب دوم مولود از مال زنان و شریکان و جهات
یا دوری بود و اگر صاحب ثامن در رابع بود و صاحب ثانی بیوندد مولود میراث
یابد از طرف پدران و مادران و اگر از پنجم بود صاحب تا خود هم از فرزند
میراث گیرد و اگر از هفتم بصاحب رابع نگرد میراث از جهت کیرد با شریک با خصم
قیاس بروج همین باشد پس اگر نظرها سعد بود با آسانی رسد و اگر نحس بود
بدشواری رسد اما اجناس میراث را از جوهر برج طلبند اگر دلایل بود
بروج آتشی باشد میراث از انواع معادن بود و اگر بود بروج خاکی بود از انواع
برده و حیوان بود و اگر در برج آبی بود از نوع کار بود و خوض و غیر آن و اگر بهار
اما اگر در برج بهیمی بود از نوع بهایم و انچه در منسوب با بروج و کواکب یاد کرده ام
و کواکب را با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از آن مثابه بیرون آرند اما
واسع لیل بقا بود و کثرت منزل ا یعنی مال حلال و ذنب خلاف او بود ثمره
چهاردهم در احکام بیت تاسع پانزده ثمره ثمره اول در احکام کلیات
او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی او و سهم سفر و صاحب
و مریخ و عطارد و جوزهر و مشتری و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت
بود پس اگر این دلایل همه سعد بودند یعنی یکی ناظر دلیل کند بر سفرهای نیکو و نافع
و سیار خیر و راغب بود مولود با موختن علوم و پاکی مذهب و اعتقاد در
دین و دیدن خوابهای نیکو و دانستن تعبیر و بودن علم و عمل ستوده و اگر احوال

دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس باشد و اگر صاحب این بیت درین بیت بود
بود مولود سفر بسیار کند رغبت و مراد دل اگر ببیند مسعود بود و مقبول متمتع
بسیار گیرد از سفر و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بر وی آسان بود
و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب در سفر حاصل آید و او
بعلم و مذهب و شهرت نام آید اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود
سفر بسیار کند به رضا و رنج و زحمت بیند در تحصیل علوم کاهل بود و مجتهد
و اگر نا مقبول بود به تر باشد و اگر مقبول بود سفر دست دارد و یا حاصل اگر سعد
بود و ناظر جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و باشد که او را تحصیل نماید
اما اگر نحس بود و ناظر بود حکم بر خلاف افتد از نوع مشقت و جاهل بر حاصل آید
اما اگر میان صاحب طالع و صاحب بیت اتصال بود سفرها بسیار کند و در
بود بر دو دو نیک باشد خاصه که نظر مودت باشد و اگر این هر دو دلیل در جهت
شریف بودند سفر از جانب مشرق باشد خاصه که بروج مشرقی بودند و حکم
سه جهت همین است و اگر هر یکی در جهتی باشند از بروج و ربع سفر او میان
آن دو جهت شود و این هر دو دلیل هر کدام که مقبول بود سفر بدان طرف کند
و اگر هر دو در قوت برابر باشند بهر دو طرف رفته شود و حکم ارباع طالع همین
باشد و بو ستن خبر این دو دلیل موجب سفرها باشد بسیار در دو ثمره
دوم در احکام خرد ثابت اگر صاحب این بیت زحل بود با او در برج بیت
باشد سفر مولود جهت جهاد یا داری بود و خاصه که برج بهیمی باشد و اگر برج انسی
بود طلب علوم دارد از علوم دقیق برده خرد و فروش در درین مطعون باشد
طلب و کم عبادت بود و خوابها درست بیند و درین بهره یابد ثمره سوم
اگر مشتری درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت یا در کار
بود و یا در انفس خرید و فروش دست بسیار گیرد و اگر با مقبول بود بیع و شری

اوود شیرینیها باشد و طعامها و نباتات و اگر برج بهیمی بود چهارپا و اسب سفر کند
چون گوسفند و آنچه غذا را شاید و اگر برج آتشی بود برج زده کند لباسها و در
تحصیل علم جهت فایده را بود و فقه و تفسیر و علم غایب دیانت باشد و بسفر
کعبه و مزارها سیر کند بود و حرانها و است بیند و مذهب ستوده باشد
و با دعا بود و پاکیزه ثمره چهارم اگر مریخ صاحب این بیت بود یا در این بیت
باشد مولود سفر کند و بوزیراعظم مخوف و در اضطراب باشد در دزدان و
لشکریان و مکان سفر کند و اگر معقول باشد امیر لشکر بود و سرور قوی سلاح
دارد و اگر در برج بهیمی بود چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود و نامعقول
دزد بود و راه دار در غم سلاح و سواری بماند و اگر در برج آتشی بود نقاط
بود و آتش کار و سفر او بسبب گریختن بود و در دین و مذهب سست
و خوابها آشفته بیند ثمره پنجم اگر آفتاب در این بیت بود یا صاحب این
بیت باشد مولود سفرها کند جهت ملوک یا صحبت ملوک و اکابر و با ایشان
[illegible] کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فتح و نیکی بیند
و بیاموزد علم کلام و انواع صنعتها و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که
برج آتشی بود یا برج هوایی و اگر نامعقول بود سفر [illegible] کند یا مردم
فرومایه و بخیل باشد و جاهل یا بد دین و مذهب ضعیف [illegible]
نیک بیند و یا دین نصاری درآمیزد ثمره ششم اگر [illegible] در این بیت بود
یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها خوش کند و در عشرت باشد و سفر او
بعشق یا خادمان و زنان بود و بازرگانی او با انواع لباسها [illegible] با عطر یا [illegible]
و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشد و اگر نامعقول بود
این صفتها در وی کمتر بود و اگر برج آتشی بود بیاموزد موسیقی و دیبا [illegible]
با عطاری و خوابهای نیک بیند ثمره هفتم اگر عطارد در این بیت بود یا صاحب

این

این بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند با چیزها نفع بود و در بازرگانی
فواید بیند و در برج مشتری [illegible] باشد و اگر برج آتشی باشد بود و
برج غلامان کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و
فلسفه بیاموزد و [illegible] بود نجوم و [illegible] مصنف شود و در علم [illegible] این
و اعتقاد از دوستی نیکو بود و اگر در خانهای مشتری بود دبیری کند و منشی و عمل
و نویسنده خطها و کتاب فقه و تفسیر باشد این و اگر در خانهای مریخ بود
سفرهای او با حرب باشد و همراه دزدان و لشکرها و راه داران گردد و [illegible]
خیانت کنند و تمام دیانت باشد و اگر بد حال باشد تشنیع کنند و [illegible]
و طلب [illegible] دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهای زهره
بود سفرهای او خوش بود و طربها کند و بیاموزد علم دین اسلام و خواند
شعر با موسیقی شود و اگر عطارد بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود
سفرها نیکو کند و با وزرا و حکما و اکابر صحبت دارد و در عالم گردد و در پی علم
که خوض کند بکمال رساند و امانت قوی کند و در صورت اشیا و معقولات
شبهات و سحر و ناموس دارا باشد و قوتهای باطنی بکمال باشد و اگر در جوزا
بود از همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و صنع و شکل بود و در حمل
خواب و سفرها نیکو کند و اگر در خانهای قمر بود سفر کند در دریا و حرکت باشد
و کم ثبات و بیاموزد علم غواصی مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و شناختن
[illegible] و زیرک بود و عقل معاش و اگر بزحل منحوس بود بنا شود یا مهرها
گلین سازد یا اسباب [illegible] بود یا کوزه گری کند و مانند این و اگر
بمریخ منحوس بود آبگینه سازد یا [illegible] و حامل دست [illegible] کند و اگر
در خانه آفتاب بود جوهرشناس بود [illegible] و در سکه ساز
و مانند این و همه احکام بحسب نظرها سعد و نحس باشد ثمره هشتم
اگر زهره در این بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر بسیار کند خاصه
از وجه رسالت و بیاموزد علم سیاحت و جاسوسی و در کار دین و مذهب

کم ثبات بود و حکم او در بیت کواکب مانند بود بعطارد اما سایه السبین
که صاحب طالع نهم کوکب که سعد بود شوند درین بیت مولود رغبت
کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و متفطن شود تا دانستن تر بود
و نظر عداوه نشود از ترد و اگر صاحب این بیت متصل بود بکوکبی که درین
بیت باشد بنظر مودت مولود آن علم را که بدان کوکب منسوب بود
بکمال رساند و اگر نظر عداوه بود بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم نکند و با
درکار نداود ثمره نهم اگر صاحب این بیت در دوی بود و برب مثلثه
اول نظر دارد مولود در اوایل عمر سفرها کند و در تحصیل باشد و اگر برب ثانی
نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث نظر کند این
احوال در اواخر عمر ظاهر شود و بسیاری را در علم را از معقول و ز دلیل
باشد و برنج آشتی و نفع و ضر از نظر مودت و عداوت بود ثمره دهم اگر
صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت معاش باشد
و اگر صاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان بود و طلب علم و اگر صاحب چهارم
نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر صاحب پنجم نظر دارد جهت
فرزند بود و عشق و رسالت و اگر صاحب ششم نظر دارد جهت [illegible]
و بیماری بود و اگر صاحب هفتم نظر دارد جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب
زن کردن بود و اگر صاحب ۸ نظر دارد جهت خفا بود یا میراث یا مال زن
و انباز و اگر صاحب ۱۰ نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان یا سبب صناعتی
یا پیش بزرگان رود و اگر صاحب ۱۱ نظر دارد جهت دوستان یا طمع مال
سلطان و طلب سعادتی بود و اگر صاحب ۱۲ نظر دارد جهت دشمنان بود و دواب
یا بعض ثمره یازدهم اگر صاحب این بیت از صاحب رابع منصرف شود
و بصاحب سابع متصل گردد اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب رابع سعد
و صاحب سابع نحس باشد سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو نحس
بوند سفر و حضر بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر نیکی بیند

اما

اما اگر کوکب در ۱۱ بود و با او چنین حالات اند حکم همین باشد اگر کواکب سعد
بود بمقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت بهتر باشد اما صاحب این بیت
بصاحب هر بیتی که نظر دارد سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج
چنانکه گفته شد ثمره دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع بود و مولود
سفر کند حکم صاحب طالع همین باشد و اگر صاحب نهم با قمر در تربیع مریخ بود و مریخ
تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود که بحبس رود و از کارها و سلطان و بلیات
و اگر تربیع زحل بود از شدت گرسنگی در رنج و درد نکاد و تنگی و اگر زحل صاحب ۸ بود
یا در بیت ۹ یا صاحب ۹ را نحس کرده باشد مولود در غربت سختی کشد و در
غربت میرد ثمره سیزدهم اما اگر کواکب درین بیت آمده باشد مولود را
اسباب سفر بسیار بود و بجاهای دور رود و بهر جهتی که رود از هر علمی بهره یابد
و بزرگ باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان مایل
بود و اگر کوکب بصاحب نهم ناظر بود و او درین بیت باشد حکم همین باشد
و مولود از مذهبی بمذهبی نرود اما در مذهب خود ثابت باشد ثمره چهاردهم
اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا بکوکبی که در وی بود مولود
بهیچ شهری قرار نگیرد خاصه که برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع در هفتم
بود و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او از جهت زنان باشد
یا ابنا زنان یا با ایشان سفر کند و بصاحب هر بیت که ناظر باشد از آن قوم
کسان با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن شود و اگر نظرها مودت
بود سفرها بمراد بود و با ضرر نظر عداوت خلاف این باشد ثمره پانزدهم سفر
مولود بدان جهت بود بیشتر که طالع و مثلثات او منسوب بود بدان جهت
که صاحب نهم یا قابل تدبیر او است یا بایل قبلی قهقا از دلایل آنکه قوی تر
بود مولود با قدرت جهت سفر شود بیشتر و ارباب طالع و این حکم همین باشد چنانکه
اگر دلایل سفر در ربع زایل باشند سفرها بسیار شود و اگر در ربع مایل
بوند سفر نشود اگر شود اندک باشد یا نزدیک شود و ربع زایل از طالع است
تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مایل آند اما حکم را سره درین بیت متصل
مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعاها بیاموزد و خوابها راست بیند

و در سفر علوم الهی نام بر زند و دعاها او در اجابت رسد و آماده نصب خلاف
این باشد **شعبهٔ پانزدهم در احکام بیت عاشر** هشت اثمار **ثمرهٔ
اول در احکام مثلثات** او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی و
وسهم السلطان و صاحب هرج و درجه آفتاب و لشب قمر و عطارد و مریخ
شریک این دلایل ارباب مثلثات و کوکبی که در بن بیت باشد پس اگر
این دلایل قوی حال باشند خصوصا نوبتی و بهره دیگر ناظر مولود باز دولت بود و حرمت
و جاه و رفعت و حاکم گردد و بر سر قومی و کامران بود و مشهور شود و آنچه
بدین مانند یا بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب دیگ زهره و قمر
و سهم مادر و صاحب او دلیل مادراند پس اگر این دلایل نیکو حال باشند سعود
مادر مولود را حال نیکو شود و دولت زیادت کند مناسب حال او و اگر
این دلایل با دلایل بدر ناظر باشند مودت میان ایشان موافقت زیادت
بود و سازگاری کنند با همدیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عداوت
بود در خصومت و تشویش باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان
فراق و طلاق و دورها گردند افتد و ذکر این حال در بیت رابع رفته است
اما اگر دلایل این بیت بر خلاف آن باشد که در پیش رفت حکم این بیت
بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین خانه نگرد به موده این اسباب حاصل
آید با آسان تر و هیچ باب خود داری باید و اگر نظر عداوت بود خلاف آن
باشد یا چیزی حاصل آید به رنج و مشقت و موجود داری شود اما اگر بعضی
دلایل نیک حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت
از آنجا بیشتر رسد و از منسوبات آن کوکب و هر کدام که بد حال بود از وی محنت
رسد **ثمرهٔ دوم** در صناعات مولود اگر دلایل صناعت در حد آفتاب باشد
مولود صناعتی کند که بسر و بیع الطاف او تعلق دارد قیاس بر وی و دیگر
همین است و هر صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع او بیش اگر دلیل
در آن برج که بود مقبول باشد مسعود و بنظر سعد مولود صناعتها شریف
کند و از دست او چیزی نیکو بیرون آید و قبول یابد و اگر نا مقبول بود و منحوس

بنظرها محنس صناعتها خسیس کند و آن از دست او بی قیمت بیرون
آید و مردم و در لود پیش مردم مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل
بود مولود تاج سازد و کلاهها قیمتی و اگر دلیل زهره افتد و او در حمل بود
کلاه دوزد یا کارگری کند تا مزین شود و آنچه بدین ماند و اگر عطارد بود
مولود حله سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد یا سرخاب
و اسپیداب کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوزی از نمد و پوست
و سر حیوانات کند و اگر مشتری بود عمامها عالی سازد و زیب و ستان ها
و فوطه قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از آهن و جوشن و زره دوزی کند و امثال
این و اگر زهره به مریخ ناظر بود مولود آیینه داری کند و مشاطه شود و اگر
زحل نگرد مولود مقنعه سازد و آنچه از وی سروری پاک کنند و اگر
زهره مشتری نگرد دستارها سازد یا از ابریشم یا از شیر و قصبها و تیر
فروشند اما اگر عطارد به زحل نگرد مولود ستارها و فوطه و ملونها و معلم
و نقابها اما اگر قمر به مشتری نگرد یا به زهره چیزها لطیف سازد جهت بزرگان
و مقبول افتد و اگر قمر به زحل نگرد با صوف سازد و پشمینه و اگر مشتری
نگرد صوفها قیمتی سازد و دستارها و به مریخ چیزها که سازد بد سازد
دلایل عوام و مردم دون مردم دون بود اما اگر آفتاب با مشتری یا زهره بود
مولود تاج و پیرایه و حلقه و سربند سازد و عنبرینه و زر و صوغ کند و اگر آفتاب
با زحل و مریخ بود مولود آنچه سازد از برنج سازد و در لوکر چه قلب
کار بود و عنبرینها دوزد و غیر آن سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل
صناعت در برج آتشی باشد مولود صناعتها کند که با آتش تعلق دارد
چون ساختن انواع جامها و دوختن و پختن و ترکیب سلاحها و امثال
این و اگر دلایل در برج بهیمی بوند مولود آنچه سازد به دواب و چهارپایان
تعلق دارد چون زین و لگام و قلاده ها و پلاسها و جلها و پالانها و نعل

شود و آنچه بدین ماند و یا مانند که شتربان و خربنده بود اما اگر بعضی دلایل
در برج آتشی بود و بعضی در برج بهیمی امتزاج دهد و مولود صناعتی کند که بهرام
تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود چون ساختن جابدان و زین
و جفت و رموزه و نعل و خوذه و شطرنج و مانند این اما هر کدام کوکب که دلیلها
ضعیف نکرد چیزی از طبیعت خود در آن اولی زیاده کند اگر سعد بود شکل
و هیئات مصنوع را خوب کند اما بد و سست اگر نحس بود بر خلاف آن
باشد مثال آنست که چون زحل دلیلست بر ساختن آلات از پشم
و پوست و استخوان اگر مشتری بر وی ناظر بود و آن چیزها در نقش نگار
بند و لطایف سازد و اگر مریخ بر وی نگرد از آنچه نمد و قالی می‌بافند
بند سازد و آنچه جابدان به دخت باوش دوزد و آنچه شطرنج سازد ساخت
از عاج شاخ و نگار بر دارد و قیاس دیگرها همین است اما اگر دلایل
صنعت مریخ و زحل باشند در خانهای عطارد بود مولود در بد کوب کل
کمی و مینا و کوزه‌گر و مانند این بود و اگر عطارد در خانهای یکی از ایشان دو کوکب
بود حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهای زهره بودند مولود سازنده
سازها موسیقی بود با ظرایف با تراود و کمی و امثال این و اگر زهره در یکی خانهای
ایشان بود حکم او بدین نزدیک بود در وقت احکام باید چیزها
از آنچه گفته شده باشد در خاطر آوردن و استنباط کردن و اگر مریخ
و زحل در خانهای مشتری بودند مولود کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی
و صندوق تراشد و اگر مشتری در یکی از خانهای ایشان بود قیاس همین باشد
اما اگر زهره و نحس در اسد باشند مولود آبگینه سازد و هر چیز که باد در
باد و آنچه گرما مس که شود و در برج آتشی دیگر نسبت همین باشد
نکرد در قوس که دلیل شراب و طرافی باشد اما اگر مریخ و زحل در خانهای قمر
بودند مولود آب‌کش بود و او بر مشک و یا آب دارد و امثال آن اما

شرف
اگر عطارد صاحب نهم باشد و امثند و صاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف
عاشر در عاشر بود مولود واعظ گردد یا خطیب معروف و مشهور شود
خاصه که طالع برج بادی بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود همان
باشد یا نایب و یا واعظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج
بی‌آواز بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد و واعظ
ملوک شود فصاحت و بلاغت او بغایت بود اما اگر مشتری بعطارد نگرد
یا در خانهای مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث و اگر عاشر
زحل باشد سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر بعد بر کن
عاشر بود در نقطه اوج کوکبی زهره و عطارد نگرد مولود بردار نارنجه
کند یا بر زن خاصه که برج بادی باشد **ثمرهٔ سوم در حکم عزّ و جاه**
اگر زحل در بیت بود و صاحب طالع نگرنده بود بدو مولود خدمت عظما
کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان کاری کند که
بزحل منسوب باشد و اگر مشتری در بیت خانه بود و صاحب طالع بدو
نگرنده مولود قاضی یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود
و امام شود یا مدرس و کارهای کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ
این چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه که
برج آتشی بود و علم و سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود
والی و حاکم و ملک شود یا از بزرگان پادشاه بود یا سروری قومی شود
یا صراف یا جوهرشناسی کند و اگر زهره بود مولود بزاز یا عطاری یا بر
زی شود یا زننده سازها موسیقی باشد یا خدمت خاتونان و خادمان
کند خاصه که برج بادی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود
یا نایب دیوان یا شرف یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا جای
بادیری و دلایل اگر قمر باشد ولیعهد شود یا خلیفه و حاکم گردد بر عوام

الناس یا نیابت خانان کند یا کودکان خاصه که برج آبی بود یا خاکی
اما درین اتصالات حکم مناسب نظر متولی دو بود از مودّت و عداوت
و سعادت و نحوست کوکب لیکن اگر کواکب بیشتر از یک باشد بود امتزاج
دهند و حکم صنعت بیرون آرند و اگر هیچ صاحب طالع و صاحب این بیت
ناظر بود بگو که درین بیت بود خاصه که نظر متولی باشد کار و صنعت
در صنعت مولود قوی تر بود و اگر نحس بود یا کوکب نامقبول مولود متنفر بود
از آن عمل و صناعت و آن صنعت خسیس باشد و مولود ازینک فقانی
مثال انگشت که اگر زحل درین بیت مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این
بیت بدو ناظر بود بمودت مولود نایب خانان و قدیم کرد و صنعتها برنج
و سرور قوی شود و کار زراعت و عمارت نیکو داند و اگر نامقبول باشد
و صاحب طالع بدو منحوس بود مولود مزدور در کار کاریان شود یا حمال و اگر در
هبوط بود چاه کن شود یا کاریز سازد یا گور کن بود و هر عملی درین
بزمین تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود کارها آتش کند و مهرها
سازد و اگر در برج آتشی منحوس کرد مولود راه نشینی کند و دفا کند
و اگر زحل در برج آبی بود بد حال و صاحب هشتم بد منحوس مولود مرده شوی
کرد و اگر صاحب ششم بد و منحوس بود مولود خادم کرمابه شود و اگر برج
بهیمی باشد چرم ساند یا انبان یا دوزنده موزه بود و مانند این اما اگر
خانه زحل برج باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم ازو منحوس و برج
بهیمی بود مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود یا جلاخ
و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر یا کشتیبانی کند و در
برج خاکی حفار شود و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را نیکو
نگاه دارد که اگر کوکب قوی حال بود و در نظر سعد ان حکم بر نیکو طول
او کند و شریف بود آنان جنس و اگر ضعیف بود و در نظر نحس حکم بر بی طول

او کند و خست آن چیز مثلا اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی
شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان یا دیوان بود یا خدمتکار مسجد
یا مدرسه یا خانقاه و جز اگر حکم ضعفها و قوتها هر یک را **ثمرهٔ چهارم**
اگر هیچ صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشند بمودت نزدیکان مولود را ه
عزیز دارند خاصه که نظر قبول باشد و اگر عداوت بود عزیزش ندارند
و اگر از هر دو یکی ساقط باشند مولود بیش نزدیکان راه نیابد و کم نام بود و کو
دلایل قوی افتاده باشد **ثمرهٔ پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع یا کوکب
گفته شد در ثمرهٔ سوم ازین شعبه حکم قوی در صورت طالع یا کواکب و برج
چون ناظر بود همان طریق بود اما در هر عمل و صنعتی که اتفاق دیگر نسبت
نشود غیر مولود چنانکه کسی دیگر فرماید او را یا جهت دیگر کس در آن فتنه
ثمرهٔ ششم اگر مستولی سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه
دولتها یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد و اگر طالع شبی بود
و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش پادشاه شود
و اگر مریخ مستولی باشد امیر لشکر یا سرهنگ یا سلحی شود و اگر زهره بود
امیر مجلس شود یا جامه دار و یا چیزی مناسب باشد و اگر عطارد باشد
دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا ملاح پادشاه و نزدیکان شود پس احوال
هر کوکبی نقد قوت و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند
امتزاج دهند و قوی مقدم دارند و اگر سهم صنعت در وتد بود قوت
او تمام باشد و اگر در مایل الوتد باشد در وسط بود و حکم ساقط آن او
همین باشد **ثمرهٔ هفتم در حکم ممتزج** اگر کوکب ممتزج درین خانه بود هم
احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود و عمل
و صنعت مولود از مزاج کوکب ممتزج بود و مثلا اگر ممتزج آفتاب بود مولود
معروف کرد و یا ملک یا سرور قوم و قوم سیاست و ولایت داری نیکو کند

این صفت در مولود شهری ظاهرتر بود که بدین برج منسوب باشد
قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو یاد
کرده ایم در حکمتها از آن غافل نباید شد اما اگر در طالع کوکب عتیر نباشد
و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط باشند و ضعیف بوند مولود
مجهول مانده در کار و نا اهل در دل کارها او در بیهج جائز و در و بطبع در صفت طالع
بود **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود برب مثلثه اول این بیت
بنظر مودت زهره و مسعود باشد جاه در نعت مولود را از اول عمر پیدا آید
خاصه که این کوکب سفلی باشد و مولود در حرفت و صنعت و عمل نیکو
افتد مناسب کوکب قوی تر و موضع او پس اگر این حال با رب مثلثه ناظر
بود این صفات در میانه عمر پدید آید و اگر با رب ثالث بود در آخر عمر
پدید آید خاصه که کواکب علوی باشند و اگر همه ارباب قوی افتاده
باشند احوال مولود در همه یکسو شود از اول عمر تا آخر و بریک نسق کردد
دار نسبت هر کوکبی صفات باشد اما اگر رأس در این خانه بود در مثلثه
خدای تعالی بکمال رسد و مولود شناسنده ذات و صفات او بود و مستجاب
الدعوة باشد و از این سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او در ترقی باشد
و تشریف افتد بود بملوک و سلاطین و اگر ذنب در دو یم افتاده بود
حضرت باری تعالی را بخواب ببیند و راست قول باشد اما اگر ذنب در این
خانه بود مولود خدا در ظن فقر شود و باشد منفی و علی به الله که نیکی باشد
و هر چه کند از عیب خالی نباشد و معروف بود بعیب و خبث **شعبه
شانزدهم در احکام بیت حادی عشر پنج اثمار ثمره اول در احکام
کلیات** او دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی بود وی و سهم
دوستان و صاحب وی و مشتری و زهره و ارباب مثلثات وی و کوکبی
که در این خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بمودت بهم ناظر
یا در این بیت باشند دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان و دادن

ویا فتن

و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن بمرادهای که دارد و الا و اگر احوال
دلایل بخلاف این بود حکم برعکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلایل
ناظر بود بمودة این همه اسباب حاصل شود بجهد و رنج و زحمت و اگر
این دلایل از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و برخوردار
یافتن از آن و سعادتها نا یابد عمل دحاصل شود و اگر نحسان ناظر بوند
حکم بخلاف این افتد اما اگر صاحب طالع در این بیت بود مولود بیوستن
در طلب امیدها خوب باشد و طماع بود و مطیع دوستان و در پی دوستان
حاصل کردن بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد دوستان در زبان
مرعاد مولود بوند و امیدها او لی ذبح برآید دلطف و در نیت دوست
دارد و از بیت المال پادشاه و احکام با دولتی بود و اگر صاحب صاحب
طالع و صاحب این بیت نظر مودة بود مولود از دوستان و دوستان
از مولود شکر گوینده و بهم یکدیگر را نفع رسانند و اگر نظر عداوت بود حکم
برعکس باشد و اگر از یکدیگر ساقط افتاده باشند مولود را دوستان
کم باشند اما اگر صاحب طالع در این بیت و از صاحب او ساقط بود جای
وفات از مولود خیزد و اگر صاحب این بیت ساقط بود از طالع و صاحب
او جای وفات از دوستان پدید آید پس اگر صاحب این بیت در دوازده
بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در دوم اگر در هشتم بود خصم مولود
دارند و اگر در ششم بود مولود را رنجه دارند و اگر در دهم بود ضعیف حال
مولود کنند **ثمره دوم در احکام جزویات** اگر سعد ان در این خانه باشد
مولود را دوستان با وفا بوند و معتقد او و از ایشان نیکیها بیند پس اگر
سعد مشتری بود سعادت او از وجه امانت رسید و دیانتی با تحفه
ضایت باشد و شادیها بیند و دوستان او از منسوبان مشتری باشند و اگر
زهره بود سعادت او از معاشرت رسید و لهو و طرب و زینت و عشق
و آن کسانی که بزهره منسوب بوند اما اگر زحل در این خانه بود مکروه از

از امساک دوستان رسد و کاهلی و تفریق و تقصیر ایشان بود و دوستان
او از منسوبات زحل باشند و اگر مریخ بود آن وقت از بی اعتقادی دوستان
رسد و حسد و جدائی و خیانت و دروغ و حیلت و از منسوبات مریخ
بوند و باشد که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بد
حال یا نا مقبول بود و اگر عطارد درین بیت بود و مسعود باشد مولود
ملح شیها بیند از دوستان و خوش سخنی و معاملت نیکو و مکتوبات انشا
در صبیان و اگر مولود مریخ یا زحل نسبت دارد یا مریخ عطارد ناظر بود
یا این بیت حظ مریخ باشد مولود سعوین نوشتن دوستان اگر دو جهت
حیلت و اگر عطارد منحوس بود در حیلت غلو کند و مکروه بیند و نفاق
در دوستان و تهمت کشند آن منسوبات عطارد و در دنبال بزرگان
خیانت اندیشد و اگر قمر درین بیت بود مولود غم از جهت تباهی دوستان
بیند و حرکت سفر ایشان و اگر آفتاب درین بیت بود مولود با دوستان
اکابر و سروران باشد و او از سبب دوستان شهرت یابد و پیش
پادشاه معروف شود و درین صورت قبول کوکب را درین بیت
عظیم اعتبار باید کردن و نظرها هر یک را از سعد و نحس و اگر راس درین
بیت بود فعل مشتری کند و در دوستان بیفزاید و با اصلها رسد و ذنب
فعل زحل کند و در دوستان نقصان کند و دشوار رساند و نحس امید باز د
و چند اگر با دوستان وفا کند جفا و خلاف بیند از ایشان ثمره سیم
جنس دوستان مولود و صفات و فعل ایشان از منسوبات کوکبی بود که درین
بیت بود و از صاحب این بیت و قابل تدبیر وی و از اوضاع و سیر ایشان
را از تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن ایشان در اوایل و اواخر
برج اما خوب و روشنی و لطافت و خوش طبعی و مباشرت و مجاورت

و دینت

و دینت و پاکی و مجالست و امثال این را از زهره و عطارد و مشتری نگرند پس
اگر هیچ کوکب درین بیت نبود صاحب بیت و قابل تدبیر وی نگرند و اگر
قابل تدبیر نبود حکم از صاحب بیت کنند پس اگر صاحب بیت در اوتاد
بود دوستان او بسیار باشند و در مایل الوتد متوسط بوند و در زایل الوتد
اندکی باشند اما وجه دیگر است که صاحب هر یکی که درین بیت نظر
کند با صاحب او ناظر باشد مودّت دوستان مولود از منسوبات آن
کوکب بود مثلا اگر زحل بیت سیم بدین بیت ناظر باشد یا با صاحب
او با خویشان دوستی دارند قیاس بقیت دیگر همین است نظر مودت
و عداوت اما فرحی که متعلقات این منسوب باشند مولود را دوست
دارند و این بیت هفتم است و سیم است از طالع و حکم مثلثات طالع
همین است در نهم و پنجم است ثمره چهارم اگر مستولی بر سهم
دوستان سعدان باشند از دوستان سعادت بیند و اگر نحسان
باشند شقاوت بیند و سعادت و نحوست و نفع و ضرر از طبیعت آن
سعد بود یا آن نحس باشد و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان
باشد و قوت سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان
مولود از منسوبات کوکب مستولی بوند و موضع سهم السعاده و نحوست
ایشان از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود ثمره پنجم اگر صاحب
طالع رب مثلثه اول این بیت ناظر بود نوبت مولود را در اوایل
عمر دوستان بسیار شوند و اگر رب ثانی نظر دارد در میانه عمر
بسیار شوند و اگر رب ثالث نظر دارد در آخر عمر دوستان
بسیار باشند اما ذو منقطع کردن و اگر در برج ثابت باشند
در دوستی وفادار باشند و در برجهای ذو جسدین کار ذبر وسط بود
و کم اعتقاد باشند و دو دل اما اگر قمر یکی از دلیل افتد دوستان ایشان
شوند از عوام خلق و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما
اگر زحل یکی از دلیل دوستان افتد دوستان پیر گشته باشند و در

دوستی پایدار بوند خاصه که در برج ثابت باشند قیاس کواکب دیگر
همین است **شعبهٔ هفدهم در احکام بیت ثانی عشر یازده ثمار**
ثمرهٔ اول در احکام حملیات او دلیل در همین خانه است و صاحب و
مستولی بروی و سهم دشمنانش صاحب وی در زحل و ارباب مثلثات
این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی
حال دلیل سعادت دشمنان بود و فراغت ممنونی مولود از ایشان و
سلامتی و اگر خلاف این باشد حکم برعکس بود و اگر دلایل در اوتاد
بوند یا مایل دلیل کثرت ایشان و اقدام ایشان و شهرت و اگر در زایل
و ساقط بوند حکم برضد این آما اگر این دلایل به صاحب طالع ناظر اند
یا بطالع عداوت مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب طالع
بدین دلایل ناظر باشند مولود دشمن انگیز باشد و اگر صاحب طالع
در این بیت بود حکم همین است و مولود به دست دشمنان گرفتار شود
دست آن بود که این بیت وبال یا هبوط او باشد یا غریب بود در وی
و اگر صاحب این بیت در طالع افتد دشمنان مولود به دست او افتند
خاصه که در طالع وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این
بیت منحوس شود بدی رسد از دشمنان و اگر مسعود شود نیکی رسد
و اگر صاحب این بیت بصاحب طالع نحس شود مولود به دشمنان ضرر
رساند و اگر نحسان در این بیت باشند مولود بسیار دشمن باشد
و بداوت بدی اندیشند و خود را از بدی خود در رنج و مشقت افکنند
و از ایشان این نباید بود و اگر سعدان بود دشمنان کمتر بوند که از
ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند
و باشد که از ایشان ضرری نرسد توقع نفع باشد چه اختیار ایشان

ثمره

ثمرهٔ دوم در احکام ضروریات بودن صاحب یازدهم در این بیت دلیل
دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم دلیل دوستی
کردن دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب مقبول و مسعود باشد بر صفت
بود و اگر نامقبول و منحوس باشد با کراه و نفاق **ثمرهٔ سوم** نظر دوستی
میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان
و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بدوازدهم بود محبت از طرف
دوستان مولود بود و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم بود
دوستی از جانب دشمنان بود و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود
و این حکم با صاحب هر بیتی همچنین واجب کند چنانکه اگر این اتفاق
با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کنند بحسب نظر
سعد و نحس **ثمرهٔ چهارم** هر کوکب که در این بیت باشد بنگرند تا او
صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان
از منسوبات آن کوکب بود و از آن بیت باشند مثلا صاحب بیت که در این
خانه بود خویشان دشمنان شوند و اگر آن کوکب زحل بود پیران باشند
و از آن که زحل منسوب است قیاس بروج و کواکب دیگر همین است
ثمرهٔ پنجم اگر موضع سهم اعدا مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت
رسد و اگر سعدان بوند مضرت نرسد و اگر این دلایل در اوتاد یا مایل
الاوتاد بوند دشمنان بسیار بوند و قوی حال باشند و در زایل ضعیف
باشند و از مولود دور افتند **ثمرهٔ ششم** صاحب این بیت در هر خانه که
بود دشمنان از مزاج آن خانه انگیزند چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه
و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا صناعت قیاس بروج
دیگر همین است **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع
بوند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر منحوس بوند
شفق در محنت باشند در رنج و مشقت ایشان از طبیعت آن کوکب نحس با

واکر در وبال یا هبوط بود بدبخت باشد و اکر در شرف یا خانه خود بود قوی
حال و با دولت باشد **ثمره هشتم** در دلایل مختلف دوستی و دشمنی دانستن
از طالع دو شخص نکرند و آن چنان باشد که اکر طالع دو مولود یک برج بود
از هر دو شخص با هم یکدیگر دوستی دارند و اکر یکی دیگر را دهم دیگری افتد دشمن
آن باشد و اکر در طالع مولود را صاحب یکی افتد با هم یکدیگر دوست باشند
و اکر ضد افتد ان دو طالع مولود با هم بنظر عداوت نکرند میان ایشان
دشمنی افتد و این احکام در دلایل شجره چهارم دفتر است **ثمره نهم**
در حبس و قید اکر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع در دوازدهم
باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان افتد و اکر صاحب طالع
با صاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم سبب حبس او مال بود و در قید
و اکر صاحب دهم منحوس شود سبب کار دنیا پادشاه بود و صنعت و عملها
اکر بر قیاس بروج دیگر همین است اما اکر صاحب ثانی در دوازدهم
بود منحوس مال و معاش مولود بسبب قبض دادن دشمنان مستهلک
شوند و اکر مسعود باشند مال زیادت شود از قرض دادن و معاش مولود
از انجا حاصل شود پس اکر مریخ سد ناظر بود یا دلیل در خانه مریخ افتد مال
او از وجه حرام زیاده کردد و اکر این حال با مشتری افتد از وجه رخصت
شریعت زیاده کردد و اکر این کوکب نحس شده باشد یا نحس بود زحل
سد ناظر باشد مال حرام یا در صورت حلال کیرد و اکر آن نحس زحل باشد
و اعدا در بیت ثانی حظ بود یا صاحب بیت ثانی نکرد مولود مال از
بهشت دواب بدست آرد و برج دهقنی خاصه که نظیر او ه بود مشتق
پیشه باشد و راحت کمتر و اکر زحل مقبول بود درین بیت فایده بیشتر
در برج کمتر باشد و اکر سعد بود سد ناظر بود کار دقیق باشد خاصه که درین
بیت فرح دارد **ثمره دهم در حکم چهارپایان زحل درین بیت**
دلیل بودن دواب بارکش باشد و از وحوش آنچه درنده اند و ضرری

دلیل حیوانات شریف بود چون کوسفند و آنچه در منسوب او بود و بودن
مریخ دلیل ... باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره دلیل ... و در برج خاکی ...
دلیل استر و ... بود چنانکه کفته ام و قوس آنکاه که این برج بهیمی است پس این
کواکب که کفته ام درین بیت بود یا صاحب او باشد یا صاحب ثانی متصل
بود وجه مال و معاش مولود از حیوانات بود که بدو نسبت دارد و اکر نحس بود
بود ضرر و نفع بیشتر باشد و حصول او از آن ترتیب برج و سعود داری بود و اکر نظر
عداوت بود حکم بر خلاف این باشد و اکر صاحب ثانی در دوستی باشد ...
بود خاصه که مسعود بود و مقبول و اکر این دلایل با صاحب طالع ناظر باشند
کار ... باشد اما باقی ماندن مال را بنکرند درین دلیلها اکر در برج ثابت باشد
مولود خود را نکاه دارد و اکر در برج منقلب بود ضبط کننده بود و متلف ...
و اکر در برج ذو جسدین باشد کار در توسط بود و مولود کی حلال باشد
ضبط و ... کند و وجه دیکر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود و مایل
اوتاد دلیل توسط حال و زایل دلیل نابودن مال و ساقط دلیل فقر و بدبختی
آنا ماندن و نا ماندن بکوکب نحس و سعد تعلق دارد و در اصح و مستقیم **ثمره
یازدهم در حکم ارباب مثلثات** در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین
سه ارباب قوی حال تا اوتاد یا مایل بیت ظاهرتر بود سعادت اما اکر رب
اول در ... مستوط بود درین بیت و مسعود باشند احوال مولود را طبیعت
این بیت بریک نسق کرد از اول تا آخر در سعادت خاصه که هر سه با هم
ناظر باشند بمودت و اکر منحوس بود بریک نسق ... شقاوت **شجره نهم**
**در اعمال التسییرات و احکام مدبرات و قاسم رهرهی و احکام
اصحاب** هفت زمان مولود و ... و اصحاب ادوار و ...
مثالها از طالع خود ... اکر شده ... شعبه **شعبه اول در کیفیت
تسییرات** شش ثمره **شعبه دوم در اعمال التسییرات** چهار ثمره **شعبه سوم
در اعمال تسییر اعظم** نه ثمره **شعبه چهارم در احکام مدبرات و قاسم**
شش ثمره **شعبه پنجم در احکام زمانها و صاحب دور و فردار**

چهار ثمره شعبه اول در کیفیت تسییرات شش ثمره ثمره اول در اقسام
تسییرات اعمال التسییرات دشوارترین عملهاست در علم نجوم و حرکت او تصور
نه حقیقی و محسوس بلکه موهوم است و اگر حقیقت طلب دارند گوئیم رسیدن
رسیدن اثر دلیل اول نیست بثانی بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو دلیل
فعل آید مناسب موضع مثل نوعی که از پیوستن و عنصر وجود یابد اما
تسییرات پنج نوع است اول تسییر اعظم است که یک سال شمسی یک درجه
مطالع برود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه پس او تا طالع
و کدخدا و کل دلایل اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم گردد از رسیدن
او بدلیلها قاطع و غیر آن ثانی تسییر اکبر است هر یک سال شمسی یک برج
برود هر ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه
پس برج انتهاء عبارت از این تسییر است و او را تسییر سنوی نیز خوانند
و حکم سال از وی کنند ثالث تسییر اوسط است که هر یک سال شمسی سیزده
برج برود یک برج انتهاء و دوازده برج طالع و بهر یک ماه یک برج و دو درجه و
سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تسییر شهوری نیز خوانند
و حکم هر ماه از وی کنند و این تسییر با جملها اساخیران و بانی در نوع عدد
رابع تسییر اصغر است که از درجه برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و کسری
و هر روز سیزده برج و کسری پس اول ساعت تحویل سال درجه برج انتها را
مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز را از تسییر سنوی برافزایند تا آن درجه
و همچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال این
هر دو تسییر بدان درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برج که بعد از برج
انتها بود مثال طالع مثلاً است بسیزده درجه و بیست دقیقه و سال
سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس بدین درجه و دقیقه طالع حصه یکماه
دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج دقیقه از
تسییر سنوی هم بدین زیادت کردیم حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر یک

ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل سال چون
سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت بگذشت آن هر دو تسییر بعقرب
رسیدند بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج رفته
باشد و تسییر شهوری یک برج انتها و دوازده خانه طالع رسیده بود و بر کل دلایل
اصلی و فرعی که شمردیم و حکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب سرعت وی اهل
روزگار او را کمتر در عمل آرند و بدان چندان اعتماد نکنند خامس آنست
که او را هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه دهند مثل حرکت وسط آفتاب
و تحویل سال را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بر همه دلایل
اصلی و فرعی که شمردیم و بوقت تحویل سال دیگر بهمان برج باز رسیده بود و طریق
عمل ها آنست که گفتیم در آن دو تسییر حصه ماه و روز او را از جدول حرکت
مشهور در ایام آفتاب گیرند ثمره دوم در معرفت درجات نحس و قاطع
و کواکب قاطع را قطع کنند هر کواکب بر دو قسم از اصلی و فرعی اصلی آنست
که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صور
طالع و شعاع دو تربیع و مقابلات هر دو و موضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابله
او با ماه و عقده و ذنب و موضع عطارد اگر نحس بود و شعاع دو تربیع و مقابله
او و مرکز و ثنیی که در حد نحس افتاده بود از زحل و مریخ ان و موضع سهم
الموت و درجه هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز
و مواضع الاذناب و درجه طلوع و درجات غروب و درجات
نابیره را مجمع قاطع اند و سحابیات اما فرعی آنست که بعد از ولادت واقع
شود چون حرف قران نحسین و جرمها اجتماعات و استقبالات و طالعها
هر یک و جرم و مقادیرها کواکب با نحسان و جرم مجاسده کواکب با ذنب و جرمها
احراقات کواکب و جرم وی کسوف و خسوف و درجه طالع هر جرد و موضع
کسوفات و جرم مجاسده نیز با ذنب و دو تربیع نیز و مقابله هر دو در وقت
تحویل سال مولود و همچنین مواضع و شعاعها هر دو نحس با یک سهم است
قاطع ترین دلائل قطع و طریق سعی اج او را آنست که برد و بگیرند بعد از

سیر زحل و از طالع بیفکنند دشب و خلاف این ثمره سوم در معرفت
ادلهٔ موت و آن دوازده است اول رسیدن تسییر هیلاج است
بدان دلیلها قاطع ثانی رسیدن تسییر کدخدا است بدان دلیل دلایل
ثالث رسیدن تسییر درجه طالع دوازده است رابع وخامس رسیدن درجه
سابع و عاشر است سادس رسیدن تسییر درجه طالع تحویل است تاسع
تسییر صاحب اوست عاشر تسییر درجه هشتم است حادی عشر تسییر صاحب
اوست ثانی عشر تسییر مستولی است بر طالع اصل پس اگر تسییر یکی ازین دلایل
خاصه که هیلاج یا کدخدا بمواضع قاطع رسد انانچه نمودیم خوف قطع عمر
مولود باشد خاصه که در اصل هیلاج یا کدخدا ضعیف افتاده بود یا
علتی که کدخدا بثلث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما اگر سعدی
ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر بدین مواضع یا برج انتها بجایگاه
سعدی رسیده باشد اندر دوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود
یا بموضع یکی از دو تسییر تسییر طالع باشد یا ناظر بود بموت خاصه از
اوتاد و نحوس ساقط بوند از هر سه طالع تا طالع اصل دور دور از مواضع
هر دو سوم انواع باشد دلایل اصلی یا تسییر تسییرات در وتد و سعود
باشند با صاحب فرد او و شرکت او سعد بوند پس دفع آن کنند
و مانع آن گردند و آن آن سلامت بکند خاصه که در اصل دلایل عمر قوی
افتاده باشد اما چون دلایل دافع و مانع قایم باشند در آن وقت ظاهر
باشد که دلیل مناسب دلیل مفسد و تسییر او از اعظم و اکبر و اوسط و در
آن معرفت مناسب دلیل مفسد و تسییر او از طبیعت او اما اگر تسییر دلایل
اصل بمواضع سعود رسند و برج انتها ساعات محاذاة سعد بوند و طالع تحویل
و صاحب او همچنین و پاک باشند از نحوس دلیل ضد شیء عیش باشد
و صحت و سلامتی نفس و ترقی بودن قوتها نفسانی و سعادت احوال
از خارجی و داخلی ثمره چهارم در معرفت قاسم مدت و فعل بطلمیوس گفته است

حصه

که تسییر حد هر کوکب که بر سعدان درجه را در جه قسمت خوانند و صاحب
حد را قاسم از حدود مصریان و حکم این تسییر بیشتر از طبیعت قاسم
بود تا تسییر در حد او باشد و گفته شده است که این تسییر اعظم قوی بود
در حکم اعمار و کلیات طالع و از تسییر اکبر گیرند از وی بود در احوال عمرها و فروعات
طالع را هر سال حکم از وی بود در احوال و از تسییر اوسط گیرند از اکبر بعد در
فروعات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و حکم تسییر اصغر روز بروز باشد
اما ضوابط آنست که بدرجه قسمت بنگرند و قاسم اگر سعد باشد حکم
بسعادت باشد و کیفیت سعادت را از طبیعت او بنگرند و از حالت
حالها او را از قوتها ذاتی و عرضی در اصل و در وقت بنگرند و برج انتها
که چه نسبت دارد بطالع اصل برج انتها و طالع تحویل و مناسب این
همه احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی و آن نسبتها نیک
نباشد پس حکم بنسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده بوند
احکام بطریق ترجیح تمزیج کنند اما در تسییر سنوی حکم بر سالخدا و از برج
تسییر باشد و چون تسییر بشعاع یا بجرم کوکبی رسد در آن برج آن کوکب
مدبر باشد بر احوال آن برج و حکم از وی کنند تا وقتی که تسییر از شعاع
یا جرم او بگذرد یا آن حکم سالخدا افتد پس چنانکه نصف قطر را در
اتصالات نگاه دارند رسیدن تسییر را درین وقت نگاه دارند نصف
شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شده بکار برند ثمره پنجم
در استخراج اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات اجزاء ساعات کوکب
بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجه عاشر بود یا بر درجه
رابع بود اجزاء ساعات او پانزده باشد راست و اگر بر درجه طالع
بود یا هفتم اجزاء ساعات بحسب موضع او بود اما اگر کوکب میان عاشر و رابع
افتاده باشد فضل بگیرند میان پانزده درجه با اجزاء ساعات درجه

آن کوکب را آنرا ضرب کنند در ساعات بعد کوکب از وتد هم یا چهارم در شش
قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعات
کوکب و کوکب میان عاشر و طالع باشد یا ربع مقابل او تعدیل را از پانزده
کم کنند و اگر فضل اجزاء ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند آنچه
حاصل آید اجزاء ساعات کوکب بود بحسب موضع از نوع ششم

در معرفت مطرح شعاعات کواکب بود و قسم است یکی ربع
شعاع و حد آن در تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله معلوم است اما
قسم دوم مد رها مطلوب باشد زیرا که آن حدود بیش شود بسبب عرض
کواکب و جه عمل آنست که ضرب کنند اجزاء ساعات درجه آن کوکب را
که خواهند در چهار آنچه بر آید آنرا از مطالع درجه آن کوکب بخط استوا
از اول الحمل کم کنند آنچه باند قوس را بگیرند بمطالع خط استوا آنچه حاصل
آید موضع تسدیس الیسر کواکب بود و نظر او موضع تثلیث ایمن بود باز
ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب
و قوس باقی بگیرند بمطالع خط استوا موضع تربیع الیسر حاصل آید و نظر او موضع
تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را در نود آنچه باشد نظیر اجزاء ساعات
کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا
زیادت کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید
نظر او تثلیث الیسر باشد و درجه مقابله نظیر درجه کوکب باشد و آفتاب
را این عمل حاجت نبود چون او عرض ندارد **تشعبه دوم در اعمال التسییرات**
چهار است نوع اول در معرفت مد این عمل و اصطلاحات او و هر
کوکب دلیل او را تسییر خواهند کرد اگر بر درجه طالع بود را او عرض باشد عمل
بر بعد غروب باید کرد و اگر درجه ممر او منزل در درجه عاشر بود در درجه
ممر او عمل باید کرد اما اگر دلیل میان اوتاد باشد بر درجه عمل باید کرد
میان درجه ممر او بر درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند در درجه

تقویم

تقویم را چنانکه جمهال کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم بود موضع ثانی را بعض
آنرا ستخراج هم کرد از افق طالع شود تا الی آنکه بعد از وی طالع کرد و چنانکه
درین صورت طالع آفتاب را تسییر میکنیم بر بعد غارب اما کلادة مصنف
بیخادا و صورة طالع مصنف و مولود او در ذی حجه شنبه بیست سوم ربیع
الآخر سنه ۶۲۳ هجریه



زیادة چنانکه قول بطلیموس است اما در حقیقت درجه غارب را تسییر کرده
می شود بموضع آفتاب جهت آن بر بعد غارب مقدم است در طلوع بر
درجه آفتاب که حمل باشد از ثور طالع می شود اما چون دلیل را که تسییر کنند
اگر کنند آن دلیل مرکز و تشکی بود دلیل را اول تا آنان مرکز بر اشند بر تا عل
او بعد از آن چنانکه رها را این مرکز بود بر اشند و بر هم در اعمال بعضی از ممر و ذات
این علم که تسییر این دقیقه نرسیده بودند **نوع دوم** در تسییر بود لیکه را

مابین وتد سابع و عاشر باشد بر درجه سابع تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه
عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطالع او بگیرند ببلد و در
حقیقت آن مطالع طالع باشد و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع
دلیل افزایند و مطالع او بگیرند و آنرا تالی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس تفاوت
را از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز بتقریب
و سبب شش برج افزودن آنست که مطالع هر درجه از برجی با مغارب او
برابر است چنانکه طالع میزان است بسیزده درجه مطالع آن با مطالع سیزده
درجه حمل برابر است جهت آنکه هر دو بعد از فلک البروج بر آید نظیر او فرو رود
در معدل النهار همچنین مثال طالع میزان بچندین ی ک غارب حمل ی ک
آفتاب در ثور ی ک شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد چندین ی ک مطالع
او ببلد قصواط و این مطالع طالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج
بر موضع آفتاب زیادت کردیم شد چندین د ه مطالع او ببلد دل لح و این
را تالی خوانند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند چندین ی ن پس حد او را سی
سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی
قسمت کردیم شد خارج این ی کد و این ده ماه بود و بیست و چهار روز
بتقریب یعنی این مدت را تسییر کن غارب بموضع آفتاب خواهد رسید اگرچه
قول بطلمیوس چنان است اما خواست او در حقیقت چنین نیست جهت آنکه
این عمل برعکس اعمال دیگر است تتمه سیم در زیادت و نقصان عطیت کوکب
آنکه خنثی بعد او به یک حد ناظر باشد چیزی از عطیت او نقصان کنند و آن
نقص را اجزاء ساعات آن نحس باشد فوق الارض یا تحت الارض و نقص او
از طالع یا غارب وجه عمل آنست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس ببلد
کم کنند اگر فوق الارض باشند و مابین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجه
طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع بنصف سدس
از تمام نقصان اصلی نحس کم کنند آنچه ماند حصه نقصان آن نحس باشد از

عطیت

از عطیت عمر آنرا وضع کنند باقی عطیت معدل باشد مثال درین صورت طالع موضع
زحل این ی ح مط اجزاء ساعات او ب نط اگر زحل بود درجه طالع بودی همه از
اجزاء ساعات خود کم کردی چون خود دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او
از طالع چیزی کم کرده شود از حصه نقصان او چنانکه گرفتیم مطالع طالع چندین قصواط
مطالع موضع زحل این شکید تفاضل این قکز ما بر اجزاء ساعات درجه طالع که هست
این مد بر قسمت کردیم شد خارج این ج ب و این ساعات بعد زحل است از طالع
پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست این ب
یط کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوا
زده قسمت کنند که نصف سدس بعد است آنچه خارج شود حصه نقصان باشد
از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد آنرا از تمام عطیت کم
کنند معدل باشد چنانکه ما را ساعات بعد هست چندین ج ب در نقصان
اصلی زحل هست این ب نط ضرب کردیم شد مضروب این ۶ ۴۱ ۳ ۹ ۳ این را
بر دوازده که نصف سدس بعد است قسمت کردیم شد خارج این ط ۲ و این حصه
نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت
معدل باشد این ل ح و این مدت سی سال باشد و هفت ماه و هجده روز بتقریب و در
زیاده کردن سعد این طریق طریق عمل همین است اگرچه ذکری رفته است
درین عمل در شعبه هیلاج و کدخدا اینجا اصلاح دیدیم یاد کردن برین وجه
که مناسب است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند بر اجزاء
ساعات کوکب عمل کنند تتمه چهارم در عمل التسییر وسط چون خواهند تا زمان
معلوم دانند که تسییر وسط بکجا رسیده است طالع بنهند و بعدد سالها تا به
برج بر طالع افزایند اگر دوازده شود دوازده طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر
بود و بعد از آن سال ناقص در آید سالها را ماه و روز بود حصه هر یک از حمل
برگیرند و بدان موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع و ی کد بر
طالع چهارده سال فرض کردیم که گذشته است تمامی و دو ماه و ده روز پس
چهارده سال را بر او چهارده برج بر طالع زیادت کردیم دو دور بینداختیم ماند این
ح و کد و این موضع تسییر بود بنسبت سال ناقص حصه دو ماه این و نو حصه ده
روز این مط جمله این ه مد این را بر موضع تسییر افزودیم شد در زمان معلوم اما

اگر زمان مجهول باشد و مسیر الیه معلوم پس این عمل عکس اول بود چون خواهند که
که بجهت ثبت این تسییر از موضع بسد طالع صحیح وضع کنند از موضع مسیر الیه
واگر بخواهند زمان دور بیابد آنچه بماند هر یکی سالی بود و هر درجه و بیست
هشت دقیقه ماهی چنانکه نموده ایم و هر پنج دقیقه یک روز آنچه جمع شود مدت
زمان تسییر بود از درجه طالع بموضع معلوم مثال طالع این و ع ک موضع مسیر الیه
این ا ک ح وضع کردیم طالع از وی وقتی که در درسادم ماند این د ل ح از وی
صد سال ماه بیادم حاصل آمد شش سال ۶ برج واز بیست و هفت درجه
و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را تسییر درجه طالع بموضع
آفتاب خواهد رسید شعبه سه ام در تسییر اعظم نه اثمار ثمره اول
در تسییر رکن عاشر و رابع چون خواهند که تسییر نوعی کنند ازین دو وتد بموضع
سهمی یا کوکبی که او را عرض نباشد و در همین ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر
بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از تالی کم کنند آنچه بماند هر درجه سالی
بود و هر پنج دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تسییر مقدم بود تالی اما
اگر تسییر یکی ازین دو رکن کنند بکوکبی که او را عرض نباشد اقل عرض او بلا
درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد
مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند و باقی درجات تسییر
بود هر درجه سالی و هر پنج دقیقه شش روز مثال فرض کردیم رکن عاشر از
۲ یه ل مطالع او بخط استوا این قز و که مقدم است موضع سهم السعاده
این ک یو لب مطالع او بخط استوا این قم ح کم تالی گشت پس مقدم از تالی کم کردیم
باقی ماند این لب نه و این مقدمات رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم
السعاده و طریق عمل رکن رابع همین است ثمره دوم در تسییر درجه طالع
و غارب چون خواهند که تسییر نوعی کنند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که
عرض نداشته باشد طالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل ببلد
و آن تالی باشد و اگر کوکبی باشد که او را عرض باشد عرض او بیابند و درجه ممر
او بگیرند آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند آنچه بماند هر درجه سالی بود چنانکه
گفته ایم اما اگر تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن

مقدم

مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل بگیرند که تسییر بدو می رسد ببلد این تالی بود و اگر مسیر الیه
را عرض بود درجه ممر او استخراج کنند و مطالع نظیر آن درجه غروب ببلد بگیرند
تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر باشد ثمره سوم در
استخراج ساعات بعد دلیل از اوتاد بیش از آنکه تقریر مطلوب کنیم مقدمه
گفته می شود و آن چنانست که معلوم است بتحقیق که هر ربعی از ارباع
معدل النهار بشش ساعت معوج طالع شود و طلوعات ارباع فلک البروج
بیش و کم ازین باشد بعلت عرض بلدان پس چون اجزاء دلیلی که مقدم
گفته ایم تسییر خواهند کرد اگر فضل اجزاء نوعی بود یعنی حاق آن وتد باشد
تسییر او چنان کنند که تسییر اوتاد را اگر مقدم از وتد دور افتاده بود ایجاد واجب
کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت آنکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد
عاشر یا رابع بود اجزاء ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون
فرض کردیم که در کن نشسته است لازم این است که اجزاء ساعات او تفاوت
کرده بود پس ساعات معوج آن وتد با دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد
پس از وی هم معلوم شود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از
وتد و نسبت او تا شود معرفت نسبت اجزاء ساعات او بحسب موضع
تا بدین در نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانده ایم معدل شود در
هر ربعی که باشد و تالی که مسیر الیه است هم معدل کرده بدان ساعات بعد
مقدم از وتد اما شبهتی نمی آید درین عمل آن چنانست که اگر مطالع مقدم
با ساعات بعد او از وتد معلوم کنند ثلث دوری او از وتد تفاوت اجزاء
ساعات او جرا واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات بعد مقدم معدل
کنون چون بعد تالی از آن وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت
ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد چنانکه اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات
مقدم اما از وی قیاس بانسبتی که نسبت ساعات بعد تالی هم معلوم کنند
و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را معادل نسبتها که نوعی و اما
بانسبتی اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار دلیل را بر دوازده
قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید چون آنرا از سی کم کنند اجزاء

۱۰۲

ساعات او حاصل آید نظر او باشد چون این مقدمات معلوم شد و خواهند که ساعات
بعد دلیل بدانند که میان دو وقت افتاده باشد بعد بگیرند از وقت تا دلیل و اجزاء ساعات
او استخراج کنند و قسمت ساعات بعد دلیل بود از وقت چنانکه اگر دلیل از وقت عاشر
در گذشته باشد مطالع او بگیرند بخط استوا **من اول الحمل** و مطالع عاشر هم
بخط استوا از وی کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وقت عاشر و چون این بعد را
از نود کم کنند باقی بعد ماند از دلیل تا وقت طالع پس این بعد از وقت عاشر
را بر اجزاء ساعات موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بود از وقت عاشر تا دلیل و چون آن ساعات بعد را از شش کم کنند
ساعات بعد ماند از دلیل تا وقت طالع اما اگر دلیل این رابع و سابع افتاده
بود مطالع عاشر رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل باین
تا وقت رابع اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد دلیل بود تا وقت سابع اما اگر دلیل مابین طالع و رابع افتاده بود مطالع
طالع بلد از مطالع دلیل بلد کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وقت طالع آنرا بر
اجزاء ساعات نظیر قسمت کنند خارج قسمت ساعات بود از دلیل تا وقت
طالع اما اگر دلیل مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وقت سابع بلد
یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وقت سابع
آنرا بر اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از
وقت سابع **ثمرهٔ چهارم در تسییر دلیلی** که مابین عاشر و طالع افتاده بود
بتالی که هم در این ربع بود که گفته شده است اما دلیلی را که تسییر بگیرند
مقدم خوانیم و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده
بود و تالی هم در این ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و بلد تفاضل
ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر
فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل را از مطالع خط استوا
زیاده کنند تا در هر دو حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین
مطالع تالی بگیرند بخط استوا و بلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد مقدم از
وقت عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس

اگر

اگر فضل مطالع خط استوا را زیاده کنند تا در هر دو حال مطالع خط استوا از
مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند آنچه باقی ماند هر دو بعد را ساعات حساب کنند
و هر دو دقیقه باشند دون یعنی این مقدار تا تسییر مقدم تا تالی است و این عمل
تسییر جزوی معلوم است معلوم **ثمرهٔ پنجم در تسییر دلیل** که مابین رابع و سابع
افتاده بود بتالی که هم در این ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده
بود و تالی نیز در این ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل
مابین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وقت رابع ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر بخط استوا را بود تعدیل
از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا افزایند
تا مطالع نظیر بخط استوا معدل گردد باز مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند
و تفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم
کنند اگر فضل او را بود و اگر بلد را بود بروی زیاده کنند اگر فضل مطالع بلد را بود
و مطالع نظیر مقدم بخط استوا از مطالع نظیر تالی بخط استوا معدل کم کنند باقی
درجات تسییر باشد **ثمرهٔ ششم در تسییر دلیلی** که مابین وقت طالع و رابع بود بتالی
که هم در این ربع بود اگر مقدم میان وقت طالع و رابع باشد و تالی هم در آن
ربع بود بگیرند مطالع طالع بلد و بخط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات
بعد مقدم از وقت طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر
فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع
خط استوا را بود تعدیل بر مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل
کنند پس مطالع معدل مقدم بلد از مطالع معدل تالی بلد کم کنند باقی درجات
تسییر باشد **ثمرهٔ هفتم در تسییر دلیلی** که میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع
نظیر او بگیرند بلد و خط استوا و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از
وقت سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید از وی کم کنند اگر
بروی افزایند تا مطالع نظیر بلد معدل شود و با مطالع نظیر تالی بلد همین عمل کنند پس

مطالع نظیر معدل المقدم ببلد از مطالع معدل نظیر تا الی ببلد کم کنند باقی درجات
تسییر باشد **فرع هشتم در تسییر اوتاد و بعد علی** که بیش از این یاد کردیم تسییر جزو
معلوم بود بجزو معلوم اما تسییر جزو معلوم را بجزو مجهول وجه عمل آنست که اگر
تسییر وتد طالع کنند یا دلیلی را که بر حقیقت وتد باشد بعدد هر یک سال یک
درجه بر مطالع طالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجه طالع بود و آن را
مطالع معدل خوانند و قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر درجه طالع یا موضع
تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم را از
طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر موضع تسییر درجه
غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر بر مولود سالها گذشته
باشد و خواهند که در وقت معین بدانند که تسییر درجه وتدی بکجا
رسیده است مثلا خواهند تا موضع تسییر درجه طالع بدانند سالها تا مده
گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصه
هر یک را آنجا افزایند تا مطالع معدل پیدا شود قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع
تسییر معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد اما همین مطالع
معدل قوس کنند در جدول مطالع خط استوا **من اول الحمل** موضع تسییر
وتد حاصل آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس احکام هر یک
از قاسم کنند و حکم دلیل که بر اوتاد افتاده باشد **فرع نهم در تسییر**
دلیلی که ما بین الوتدین افتاده بود بجزو مجهول بدین عمل تشبیه آنچه
است و آن چنانست که ما هر دلیل را که میان دو وتد است بجزو معلوم
تسییر میکنیم واجب است مطالع او را معدل کردن بساعات بعد از وتد
چنانکه در پیش رفت اینجا عمل حاجت هست بانست چون تسییر او
بجزو معلوم مانده بخی شود اما از روی قیاس آنست که معدل کردن مطالع
حصه بعد او است ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدم را است ساعات
بعد او بود از وتد مناسب اجزا ساعات او بحسب موضع و این هر دو علت

اینجا

اینجا موجود است پس واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد
او از وتد اگر مسیر الیه مجهول است کو باش چون مطالع دلیل معدل کند تسییر او
بحسب ربع او را باشد چنانکه هر یک را نموده ام **شعبه چهارم در احکام**
مدبران و قواسم تسییر اما فرع اول در احکام مدبران در پیش گفته
ایم که مدبران کوکب باشد که تسییر شعاع یا جرم او در سند و حکم آن برج از
مدبر کنند تا تسییر شعاع او بود یا جرم او و نیز اگر مدبر سعد بود در دلیل
مسعود نیز ده داد و اگر در طالع حظ را باشد یا در موضع شعاع خود دلیل کند
بر سعادت حال و تهار و کار مولود و صحت تن و دو بودن او نکوهها
و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال حظ دارد دلیل حصول مال
بود و فراخی معاش و معونت هر کس و نیاز منوی او در کارها و اگر
در بیت السلطان حظ دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان
و بودن شغل و عمل نیک و پیشی رفتن صناعات بدو اوج کارها و فره
جاه و رفعت باشد و شهرت در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر
بود و آنچه بدین بیت تعلق دارد و اگر در بیت سابع حظ دارد دلیل
مناکحت بود و سعادت از روی زنان و خندان و خصمان و نشر کجان
و موضعی که مولود در آنجا دارد و اگر در بیت رابع حظ دارد دلیل نیکی
احوال املاک باشد و ارتفاعات را با داخل جایها و خوشی عیش در
مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت
کارها هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر نحس باشد یا در بیت
نحس بود حکم بعکس افتد هر بیتی که از روی مناسبت افتد از طبیعت نحس
باشد و بیتی سستی از صفت او و اگر نحس یا منحوس بود باشد در اصل یا
منحرف یا منحوس بکسوف یا خسوف و مانند این اما اگر مدبر نحس یا منحوس
و صاحب دوازدهم بود یا در دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبت
دشمنان و در ماندن و حبس و بند [illegible] و آنچه از قرض و اگر

مدبر محسن یا منحوس صاحب ششم بود یا در ششم بود دلیل بیماری بود
وکاهلی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتهای فاسد که در ایام کهولت
یا پیری و مکروه رسد از بنده و خدمتکاران و مردم فرومایه مثال آنست که اگر
مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل باد در وقت پس مضرت از بسیار
خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب و مانند این
و اگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از عشق و عجز باشد و لواطه و طلب حرام
و شهوت راندن بلبس و خیانت با زنان و خواهران و ضرب قتل و بیماریها
از زیادة صفرا و بلغم مخصوصاً و مکروه از ترکان و لشکریان و مردم مفسد
و دروغ کوی و بی خانواده و مانند این و اگر بزحل منحوس بود مضرت از شهوت
پیروزشان و تنگی معاش و سختی تهمت و فضیحت شد کارها ناستوده
و بند بودن و دست تنگی و خدمتکاران و زنان پیر و مانند این اما
اگر مدبر مشتری بود و منحوس بمریخ در اصل باد در وقت پس مضرت از
غذاها مرطب باشد و شیر و گوشت خاصه گوشت شکار و طلب مال
حرام و رخصت شرع و سالوسی و مراعات در دروغ و نفاق و رزق رسانی کنند
بودن و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و رنجوری بود از سبب
حرارت در مسیل رنجها و اعضا و اگر بزحل منحوس باشد مضرت از مزغها
کهن باشد و کارها قدیم با رسیان و اهل حیل و بنه کاران و خدمتکاران
و مکروه رسد از دوستان مشایخ و درویشان و زاهدان یا دریا
ولی علم و مردم منافق و آن دون دار و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه
و معاملات **اما اگر مریخ و شمس مدبر** با وفق بود که از شهید و شعاع او باشند
با ما مهر او بود چنانکه یاد کرده‌ایم **اما اگر مدبر عطارد بود** با هر کوکب که با آن
نقل او کند از سعد و نحس باد رسیت هر کدام کوکب باشد اما اگر زیادات
خود مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر باشد و باختن معاملات

وبسیاری

وبسیاری بیع و شری و کتابت کردن و آموختن علم و صحبت داشتن با ارباب
قلم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتاب و نامه و اگر منحوس بود
دلیل کند که طبع باشد و ضعف رای و تدبیر و حیل و مکر ساختن و دروغ گفتن بسیار
و هذیان و لجاج و مکروه رسد از جور و جفا مردم فرومایه و عاجز شدن بسبب
تهمت و افترا و اتفاق کردن ایشان بی حاجت کردن اما وجه دیگر آنست
که مدبر در هر بیت که باشد چون منحوس شود در وقت تدبیر فساد و مضرت
موضع او رسد از طبیعت آن منحوس منسوبات او بصاحب طالع و از نسبت آن
منحوس بطالع **مثال تدبیر زهره** در یازدهم حوت و مدبر بود در دلو و زحل
در نجم بسنبله و زهره در مقابله او مولود را از دوست آن که دل
بسته بود بحال ایشان خاصه که زنان شریفه باشند و اهل نسب مکروه
رسد یا چنین کسان را مضرت رسد از بندگان مولود یا از سفها مولود
یا از دین مولود و آن قوم مردم حکیم بودند یا از خاندان قدیم و مشایخ و دهاقین
باشند یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود بسبب فساد شود یا عشق
یا از طبیب یا اخبار رسد و مولود را رنجوری پدید آید از زیادة بلغم یا از طرب
یا عشق یا سودا ازها رسد **اما اگر مدبر بسعدی مسعود شود** حکم بر سعادت
باشد از طبیعت آن سعد موضع بیت او و آن سعادت مناسب آن سعد
باشد یا طالع چنانکه اگر آن سعد مشتری بود مدبر او صاحب بیت المال باشد
سعادت ملوک و کرم خانه نجم باشد مال از وجه هدیه دهد یا از دیگر
فرزند یا از طرب و این طریق تبیغ دقیق است و در سعادت چندان مفهوم
نداشتن تامل نیکو واجب باید داشت موضع منزه نظرها و تحویل و درجه مودت
وعل اوقت را اعتبار کرده آید **ثمرهٔ دوم در احکام تسییر اعظم** اول هفتم
کفته می شود که در ثمرهٔ اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم حجتها از هیلاج و کدخدا سنت

105

واوتاد اربعه را بجهة دلایل اصلیست بمواضع سعود ونحوس ودلایل تا طالع تا از آنجا
استدلال کنند بقا وفنای مواليد وسعادة وشقاوة او را پس چون تسییر دلایل عمر
بمواضع مخوف رسد از آنچه تعین نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن طالع وموضع
او ونسبت مسیر ومسیر الیه با طالع اصل وتحویل وتبع انتها وحکم طلیات اعاد
برین اصول باشد وحکم طلیات سعادة ونحوست قوتها ظاهری وباطنی ست
اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیرین یا تسییر تا برج هر دو یا تسییر دلیل دیگر که بر درجه
وتدی افتاده بود ما بین اوتاد تا باشد بموضع نحسی رسد دلیل نقصان مزاج بود
ونقصان حواس ظاهری وباطنی وقوتهای نفسانی بحسب دلیل وموضع تسییر ومزاج
مسیر الیه اما اگر تسییر دلایل که نموده ام بموضع سعدی رسد استدلال کنند
بسعادة حال آن قوتها که گفتیم وصحت نفس وسلامتی وقوت وسعادتها
داخلی وخارجی اما اگر تسییر بعضی از آن دلایل بسعود وبعضی بنحوس رسد حکم
برغلبه وقوت دلیل کنند وتبدل وزد هر یک در اصل ودر وقت واعتبار
نظرها کنند چنانکه بعضی گفته ایم تمیز کنند میان مانع ومعطی بفکرت تمام وذهن
صافی پس باقی از احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم مفرد تا از آن
قیاس کنند اما اگر قاسم سعود وجات تسییرات از دلایل طلیات سعد باشد
خاصه در اصل مسعود بوده دلیل طول عمر بود وخوشی عیش وسعادتها
مولود از خارجی وداخلی واگر قاسم نحس باشد خاصه منحوس بود حکم بضد آن
اما اگر موضع تسییر درجه طالع قاسم مشتری باشد دلیل کند بر یافتن
ریاستها یا نیت گزاری ومشغول بودن بطاعات وخیرات ورغبت کردن
بامور اخروی وطلب مال وتوانگری وتحصیل علوم دینی واستیلا یافتن بر
فهمی وحکومت ونفاق ورزق وصاحب حسن ومجالست بازدادواعید
وقضاة ومردم ستوده ومعروف وشهرت یافتن بنام نیک ونمودن کرم
وپوشیدن لباسها کبود وعلما وزاعتدال مزاج مایل بحرارت وسلامتی

قوتها

قوتها وصحت بدن وهر احوال مناسب سال عمر باشد واین اصل را نیکو اعتبار
کنند وضایع نگذارند در جمیع احکام اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب
لذات ومناکحت وغذاها رطب وشیرین ومانند شهوت وصحبت خوبان
واصحاب طرب وهزل ومردم معاشر زنان وکودکان وجستن موانست
باصوات والحان ومزامیر وبویهای خوش وپوشیده لباسها سپید ورنانه
ولطیف ونازک وساختن زینت واعتدال مزاج مایل برطوبت وصحت
وتن درستی اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر کاهلی اندام وکسل وتعویق
درکارها ودشواری حرکات بسبب کسالت وکاهلی ودلیل کند بر غم
وسختی وفقر وتنگ دستی وعجز وضعف حلم وکم همتی وطمع داشتن ونفس پستی
وکشیدن جور وظلم وجفا از مردم فرومایه ودون وپریشانی خاطر افتادن
بترس وبیم وشکسته دل شدن وپوشیدن لباسها کهن وصفت خوردن
غذاها بد وکهنه وکهن وناگوار ونده وشعر ومجالست جستن با مردم جاهل
وعمر ضایع کردن ومایل شدن مزاج به برودت وبیس واز آن امراض مزمن ومنی
سجن اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی وتیزی وشتاب وزنگ وسیکی
وبسی گشتن دلیری وشجاعی گزاف کاری وظفر جستن ودانستن امر ونهی کردن
در آزار خلایق ونابخشودن بر زیردستان وضعیفان وتلف کردن مال
وصنایع اختلاط جستن با ارباب سلاح وتیکان ودانستن دعوا وپیشگان
دلیل بامکان وحرب وخصومت کردن وکار بستن انواع سلاح ومفسدان
در امور آخرت وپیش رفتن فسق وفجور وفروختن حیوانات وپوشیدن
لباسها سرخ وجامها خوب ومیل مزاج بصفرا وبیوست ودرشتی وحمی
مناسب سال عمر اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر رغبت بازی وزیرکی
وتیزی خاطر وفصاحت وبلاغت وعقل وتمیز وخواندن اخبار وطلب صحبت
ارباب قلم واصحاب هنر ومردم عالم وحکیم ورغبت نمودن بعلوم دقیق وتجارت

وبیع وشری غلامان ومصنوعات ودلیل خوشیها بود از مستوفیان ونایبان
ووکیلان ومتصرفان ودلیل خوش زناقی باشد ولطیف گفتن ورغبت نماید
بشعر ودبیری ومعلمی وساختن نفایس ونقاشی ولغت ولباسها ملون
پوشیدن وغامر دارد ومزاج او مایل شود بمزاج برج عطارد ودر ضرر شمت
ثمره سیوم در احکام لیسیه تد رابع اگر بوقت رابع قاسم مشتری باشد
دلیل کند بر زیادتی اسباب املاک وسرای وآبادان کردن خانها وعمارت
مساجد وجوامع وزیادت خانها ومدارس وخانقاه ونیکی عواقب امور ومسکن
شدن مقامها عالی جایها پاک وخوش ویافتن مال خاصه مدفون ونیکی
انتفاعات والمهره وفراغ دشتی وتوانگری ونیکی احوال پدران ومادران ودولت
مرض مولود واختلاط او با علما وقضاة ویافتن سعادة از بزرگان ومعارف
ومشاهیر واگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم واحسان وبیرون
آوردن نام نیک ومیل کند بصحبت اهل طرب وخاتونان وخادمان ولذات
ورغبت نماید بطعامها وشرابها وغذاها خوش ولطیف وشهرت یابد
در شهرها وناحیت بحسن سیرت واخلاق پسندیده وعاقبت باغ وبستان
وسرو آب وحوض وخانها وآبها زدان وجایها با نزهت ودلیل سعادت
احوال پدران ومادران ونیکی ... انتفاعات بانواع میوها وکشتها
ونشیمنها وآنچه تنقل ومانند این اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر سفر
انتقال از مسکن مالوف از شهر بشهر واز وطن بوطن ومشتکی شدن
از پدران ومادران ودلیل انقلاب احوال از طاعت باشد وبیماری
وموت ومیل کند بزراعت ومرمت جایها وجویها وعمارت کند خاصه
ودامیه ورباط وکاروانسرای ونیکی بود از انتفاعات خاصه از صنعات
وشفقت بنه از کار در هفت رفلاف بنه کان ودوستان ویاران

وطلب

وطلب غزلت دارد وعاجز او دلتنگ باشد وترش روی وفرح دوستی
کند وبیچارگی ودر مقامها ساکن شود که راضی نبود در آنجا وعاقبت اندیش
باشد تا حدی که کار خود بر زبان بود اگر مریخ قاسم باشد دلیل کند بر خرابی
خاندان وپریشانی اوطان واملاک وضیاع وعقار وساختن مسکن در میان
لشکریان وترکان وکریختن وخوف از بند وزندان وضرب وقتل ومایل
شود بشر وفتنه وعوانی ودراه زدن ودزدی وخیانت وخلاف ومکر وحیلت
ودروغ گفتن واز اندیشه پدران ومادران ومستولی شدن بیماریها خوف بر تن
جماعت وقصد ایشان کند ودلیل سوختن جایها باشد ومیل دادی کردن
وبی عاقبت شدن ودکانها آن جایها اگر قاسم عطارد باشد دلیل
کند بر نفاتی تخانها وباد خانها وخانها باشکوه ودر هم پیوستن وکشتیها
ومستوفیان ورباط وکاروان سرایها ودکانها وبیع وشری املاک
ومعامله کردن ومرتفع شدن از اصحاب حرف وصنایع وبازاریان وانتقال
از وطن بتجارت وبیاعی ووکیلی وآمیختن با اهل دیوان ومتصرفان وعمال
واهل فضل ودبیران ورغبت او بعلم مساحت وبنایی ودلیل قوت بدنها
پدران ومادران بود ثمره چهارم در احکام تسییر تد سابع اگر بوقت
غارب قاسم مشتری باشد دلیل کند بر امن وفراغت از قبیل خان وزنان
ومصالح جنین با آن قوم ودلیل تن درستی ماعد بود وصحت نفس وسنت
ونیکی رای وتدبیر ومصیب بودن در معده وسخنان وصلاح حال اهل
بیت باشد ویافتن منفعت از شرکا واهل وصال وفخر کردن از ظاهر
بود وبالادستی جستن وبلطفی کردن ایشان واشادن کارها شرعی ورعیتها
ودر سبب مال وتوانگری جب وضرر داری بسیاری ساختن معاملات
ودار وستد بیع وشری ونیک بودن فرزندان خاصه که اسیلاه بود وصاد

عقد و نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب و کم شده و دزدیده بیابد
اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت و عزت و شرف از اهل بیت
و شریکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت و نام نیک و منزلت
از کدخدای قوم و افزونی محبت با اهل بیت و دوستی کردن با اصحاب
طرب و عشق و راندن شهوت و یافتن نشاط و لذات و رغبت و نکاح
و تزویج و شرکت و حصول جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیار نفع
از دوستی زنان و بهره ایشان رفتن و نشاط ایشان و شادمانی کردن
و افتادن سفرها با خیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل عیال و نیکی شرکت
و مناکحت و زیادت شدن دوستان و فرزندان خاصه و حصول دنیاها
و اصابت ریاست و رفتن سخنان و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن
لذات از نزدیکانی اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر شدت و تنگی دولت
نمودن مولود و ضدان و خصمان و شریکان و طمع کردن دزد و غایبها و مال
و قصد خصمان و دو سیلی مرد از زنان و خوف اندوه و بهتان و داستان
کاری و ملامت اهل بیت و ابنا و نمودن خیانت ایشان و بیماری
و افتادن تهمت و رنج و مشقت و تنگی و فسق ایشان و یا بیماری
و موت اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق دلیل توانگری بود
از مال زنان و باشد که مال زنان و خصمان شود از خوف و مولود را
بیم بود از بیماری مزمن و سوداها و بیم ضعف قوت شهوانی و نشاط
باشد و بدی مناکحت و شرکت و خوف از موت بود و اهل بیت
با خصمان قصد کنند و صلت و کیل ان نشنوند و بدی بینند از فعل ایشان
و بد باشد سفرها و معاملت اگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت
زن و ابنا باشد و افتادن خصومت و خفی [illegible] آن نشاید و دین

وقت

وقت امانت نهادن و از گفتن و سفر کردن و دزدی خواستن و انبازی کردن
و دوستی با ترکان و لشکریان داشتن و دلیل ساختن اهل بیت باشد
با عزیزی و افتادن خصومت و خشم رفتن و حرفی دزدید یا بیم داشتن
و قصد کردن و ضمانت ان شنیدن و باشد که بر دست مولود خطائی
رود یا خوف رود و از آن نسبها خطا کند و تدبیرها را صواب و افتادن
خصومت کننده شود و زنان بروی غضب رانند و او سیدی بخش
و راندن شهوت بلیل و لواط مشتهور شود و ضد داد و فتنها انداز
از بد دالی و اعتقادی خاصه در دین و مذهب اگر قاسم عطارد
باشد دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معاملت کردن و افتادن
تقریب تجاره و آموختن علوم از طب و نجوم و احکام دلیل قوت رای
و تدبیر بود در معیشت و مودة کرد و صنع و حیلت سازد دلیل
قوت فراست باشد و شناختن مزاج مردم و مایل شود بغلامان
و امردان و اگر نکاح کند زن زیرک و فاضله بدست آید و عاقله کو
باشد و زنان آورد و مولود بسیار و متهم شود در حق او بد گویند مردم
با او و دوف باری کنند خاصه زن و انبازش بروی نفاق غلبه کند و اعدا
بسبب مال خصم نها افتد و مال او نظارغ [illegible] و فسق
و او را بنوشتن تعویذ و مکر و حیله و دفتیل دادن ممتزج بنجوم دراحکام
اتصال تدعا شی اگر موضع شرع تدعاشی قاسم مشتری باشد دلیل کند
و اشتغال و علم و بینش آن کارها نیک و یافتن نفع و دلیل تواضع بود
و راستکاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف و ملک
و میل با امور آخرت و کارهای دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و اصحاب
و ارباب دخله و امیر و قضاة و دلیل راندن حکم بود و افزونی جاه و عزت
و منزلت بیشتر و رفتن با دیگرانها و اسیر و نمودن کرم و شفقت و نیکو
شدن و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد و علما
و رغبت کردن در تعلیم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس

کردن و دلیل سعادت مادر بود و پارسائی و صحّت و سلامتی او در جهة مولود
با مال و منال و جاه و منزلت و اگر تا سم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی
و جامه فروشی و عطاری و امیری مطربان و زینت سازی و بیع و شری برده
و انواع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و معاملت این
طایفه و افزونی جاه و زینت و خرّمی از کثرت اصحاب طرب و پیش رفتن امور
و زدن مزامیر و اوتار و مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت از التفات
زهره و از بندگان و از بزرگان و مردم خوب صورت و لطیف طبع و تازه
روی و دلیل دیدن سعادتها بود و لذتها و خوشی و نشاط و تلطّف با مادران
و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و بمراد رسیدن و بامید
در لذات این جهان باشد و اگر تا سم زحل باشد دلیل کند بر نرسیدن
امور و خوف از سلطان و مغربان سلطان بسبب کارهای کهن و کذب شنیدن
و دعویها داشتن و افتادن از چشم بزرگان و از عمل و عمل و منزلت و حرمت
و در دهر و دهلیز ماندن و از دیشها و محال خوف دل شدن و از شغلها و بر بیز
و پیش آمدن کارهای درشت و سخت و خوف ناک و مشکل شدن
مردم و عقود و نظام و جود و خرمن کردن کارها و دشوار و بیم افتادن از قلعها
و خوف از بناهای تاریک و صحراهای هول ناک و مشتغل شدن بکار دزد و اهیت
و عادت و با بادافره نفسها ضرب و توانگر شدن و شهرت یافتن بلشت
بود و خوف مرض سوداوی بود با امراض صعب اگر تا سم مریخ باشد دلیل
کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان و طلب
داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و صناعت و خصومت
و کارها با خوف و بیم باشد و اندوه و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و
بخاستن خلایق و خیانت کردن و ربودن کالاها و ظلم و ضلالت و عوانی و هر
بلائی که بکشتن زدن و بازکردن بسبب هلاک او شود و از در افتادن

آتش

آتش و بیم بود و دلیل بود بر ساختن دزدی و یار شدن با دزدان و رشد
و مادر او را خوف باشد از بیماری و قتل اگر تا سم عطارد باشد دلیل کند
بر طلب صحبت سلطان و اکابر از کثرت دبیری و فضل و شعر و فصاحت و بلاغت
و تکلّم و یافتن شغل بمال چون نیابت یا وکالت یا منشی یا طبی یا کارها دیگر
دیوانی یا صناعت یا سبب کفایت یا نیکی یا خوشنویسی و تحصیل کتب و دلیل شهرت
باشد در شهر و ناحیت و دلیل توانگری و تفرّج خانها باشد یا از جانبها
کند و ساعی و بیع و شری قماش نفیس و رغبت کند با اختلاط با ارباب
عقل و کیاست و تمیز با اهل هنر و فضل اما حکم بیت الثّانی آنست که اگر آفتاب
در اصل یا وقت تحویل یا تا سم که سعد باشد ناظر بود بمودّة زیادة کند
طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت و عقل و
عزیزی و پیش رفتن کارها آهن و سنگ پای و برمان و حکومت
و سروری و فیضی و از او باشنده از مشتری باشد اما اگر بر تا سم که
نحس باشد ناظر بود از نحوست آنکه کند و مانع شقاوت او شود اما اگر
این احوال تحویل باشد بمودّة همچنان از آنها کند اما اگر از آفتاب در دنیا
کند قوت و عقل بکسب و کارها این جهان باشد در دو دنیا
عوام النّاس و ارفیا اما اگر بر تا سم نحس بود بکاهد از نحوست
او لعنت و قوت و شعل اما اگر نظر بر بعد نحو بود مفرط رسد بنیا
مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمره دوم از شعبه اوّل و اگر محترق باشد
خوف مرده بود اما حکم استیلاء کوکب یا بعد از ایشان در دو تا دخاص
رعلین و از هم باشد و با زها گفته ایم در احکام مناسب شخص باشد
و شرف و خست او و مناسب سال عمر باشد و شمول در مولود و قاسم
و احوال هیلاج ثمره ششم در تمزیج تا سم با اصل بقوت احکام و شرط
در این صنعت آنست که بوقت احکام بنگرند تا سم که تا در اصل قوی
بوده است بقوتها و زنان و غریب یا ضعیف بوده اگر قوی بوده است بقدر

فوق در رسانیدن سعادة زیاده کند از آنچه گفتیم و از شقاوة بکاهد
و اگر ضعیف بوده است از سعادة کم کند و در شقاوة بیفزاید آنگاه در سعادة
و شقاوة قاسم را با دلائل طالع در اصل نسبت دهند بدان طریق که بگفتیم
تا قاسم را و برج تسییرها با طالع چه نسبت است از طالع و بروج تسییر همچنین
و قاسم را و موضع تسییر چه هر خطه دیگر دارد باید او را و با این برج او را
جایگاه است باندازه شرف و قوت و قبول و رد هر یک را در موضع
خود در اصل در وقت و همچنانکه تسییرات را اعتبار است تسییر کواکب
هر یک را اعتبار است که هر یک بهر قوتی در وقت تمام کنند در دوازده خانه
طالع نیز واجب باشد تسییر کواکب هفت گانه نظرها هر یک را با قاسم
امتزاج دادن و هیچ طرف را ضایع نگذاشتن و این هر وسیله نقد وقت
و احکام بر دلیلها قوی تر نهادن که اثر آن ظاهرتر بود **اما تتمه این**
شعبه آنست که کدخدایان اصلی از کواکب و مراکز سیوت و سهامات
اعظم را نیز هر سال که طالع تحویل کنند بر برج انتها رانند تا معلوم شود
که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست
دلیل از اینجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را با طالع چنانکه نموده ام
اما رسیدن طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس
و شعاعها هر یک از اصلی و فرعی حکم آن سال و شهور و ایام او کنند و نیک
تأمل کنند که این تسییرات با تسییرات دلائل اصلی موافق اند یا مخالف حد
قوت و ضعف و سعادت و شقاوت و نحوست و احکام بمقتضاء
آن مفصل پس اگر تسییر اعظم از سعد بنحس نقل کند اگر قطع عمر نکند
مضرت او تا سالها بجد برد اما اگر تسییر سنوی از سعد بنحس
نقل کند زحمت آورد و زها بود اما اگر این تسییرات از نحس و نحسان بگذرد
سعدان نقل کند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت

بپوندد

پیوندد و از بیماریها بصحت رساند این و کیفیت مضرت و منفعت مناسب
طبیعت تسییر و موضع او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم و خانها او با کدخدا
اصل **شعبه پنجم در احکام زمانها و صاحب دورها و فرداریات چهارم تتمه**
ادوار و حکم زمانها حکماء یونان احکام نجومی را بزمن و استفادت گفته اند و اهل
بابل از آن در حجره اند و اهل فارس و هند شرح آن اختیار کرده اند و از آن جمله
یکی زمانها مولود است با جزء علماء بابل نسبت کنند و فرداری مقدم میدارند
و اصل این عمل بر عطیت کبری آفتاب نهاده اند که یکصد و بیست سال
و آنرا بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت
است تا مدت چهار سال شمسی و بعد از آن قسم عطارد ده سال
و قسم زهره است هشت سال و قسم آفتاب است نوزده سال
و قسم مریخ است پانزده سال و قسم مشتری است دوازده سال
و آن زحل است تا آخر عمر و هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر
بود مولود در زمان استیلاء او تربیت او نیکو حال و با دولت و سعادت
بود مناسب کوکب با طالع **اما در چهار سال** تربیت قمر مولود در
افزایش بود و هر لحظه از حال بحال گردد و غذا بکند همه غذا اعضاء و هم نیک باشد
و میل او بچیزهای آنکه بود همه انواع مستوها و لبنیات و امثال آن بعد از
چهار سال بعطارد مستوط شود تا چهارده سال قوت و فهم در
زکی [illegible] آغاز کند دانستن و فهم و در یافتن معانی و تعلیم
و وعظ شاید باشد و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتها و اعمال و دانستن
ادب و علم نیک و بعد از چهارده سال زهره مستوط گردد تا تمام
بیست و دو سال آغاز کند در ذی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو
بردن بجفت و طلب لذات خوردن و پوشیدن و زنهفتن مردم و زن
شنیدن و آنچه تعلق شهوات حیوانی است و عاشق کردن بعد از بیست و
دو سال آفتاب مستوط گردد تا تمام چهل و یک سال مزاج مولود قوت

کرده و استیلاء جوید و میل کند بمرات و امور آن جهانی و ترحم و کرم بیشتر کند
و تخشع بیشتر کند و سروری طلب دارد بعد از چهل و یک سال تا تمام پنجاه و شش
سال مریخ مستولی گردد و آغاز کند بدید آمدن بخل و حرص و سخت کوشید
در شی کردن و آزار و طلب و کسب و مال و معاش دادن بیشتر کردن لبسیار
در امور دنیا و شاه شد بصنعت و فرمانهای بدی و حواس و پوشیده شدن
داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوات و لذات بعد از پنجاه
و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی گردد و طلب
نام نیک دارد و جهد در کار دین کند و ذخیره ماندن کردن از کارها بتن
خود و گفتن کشیدن رنج و مشقت در کار دنیائی و خود را مستغنی امور
پسندیده کردن و عبادت و طاعات را بیشتر کردن بعد از شصت سال
تا تمام عمر زحل مستولی گردد و بدید آمدن کسلان و دشواری حرکت و درد
و شهوات و لذات نماید و مزاج سرد گردد و دشواری حرکت در وی
و ماند که دستگی خراب بود از مردم ملول شود و تنهائی جوید و از ین
جهان دوری بان جهان آرد و امساک بغایت رسد و سخت کوش
و معلول شود و جان طلب دارد **تمره دوم در قسمت فرداران**
عمل فرداران تدبیر است و منسوب است باهل فارس و آغاز این
فرداران در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی آغاز از قمر و اصل
این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده و آن بدان طریق که قسمت کرده اند
هفتاد را بر هفت کوکب بخلاف آنکه آفتاب را ده سال است و ماه
را نه سال و زحل را یازده سال است و مشتری را دوازده سال و مریخ
را هفت سال است و زهره را هشت و عطارد را سیزده سال اکنون
طالع روزی باشد آن وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت
آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب خود را
بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از ین مدت شریک آفتاب

زهره

هشت صد

زهره شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب زهره تمام کردد بعد از ین مدت شریک
آفتاب عطارد شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز تمام شود دیگر
بعد از عطارد شریک قمر شود بعد قمر زحل و بعد از آن مشتری و بعد از آن مریخ و در شرکت
مریخ ده سال فرداریت آفتاب تمام شود بعد از ده سال نوبت فرداریت
بزهره رسد از اول سال تا نیمه تا کسور نصیب خود تنها تربیت کند
بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از آن شریک
زهره قمر شود بعد از قمر زحل و بعد از آن مشتری و بعد از آن مریخ و فرداریت زهره شریک
آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فرداریت بعطارد رسد چون نوبت
او باشد تمام شود نوبت بقمر رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد سال
اما اگر طالع شبی بود از نشو ولادت تا مدت نه سال صاحب فرداریت قمر
باشد و چون نه را بر هفت کوکب قسمت کنند هر یک را سالی و سه
و سه ماه بعد از ین مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و دوا
زده روز و بیست و یک ساعت پس از ین مدت قمر تنها تربیت
کند بعد از آن مشتری شریک شود و بعد از مریخ و بعد از آفتاب و بعد از زهره
در شرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر بعد از نه سال نوبت فرداریت
زحل رسد چون نوبت او با شریک کند در نوبت مشتری رسد و بعد مریخ
باشد تا هفتاد سال بعطارد تمام شود و حاصل ولی نهادیم و نیز هیچ
فرداریت هر کوکبی را بر هفت قسمت کرده و نصیب هر یک در دوری نهاده
تا در وقت عمل محتاج نشود بقسمت کردن و دور لابد نیست
که نهادیم

کواکب	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
صاحب ادوار کواکب	٧		ه		ب		٦
سالها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماهها	ه	[illegible]	٧	[illegible]	ه	٦	[illegible]
روزها	[illegible]	ب	[illegible]	٣	[illegible]	٣	[illegible]
ساعات	٦	٧	٣	ب	١	٤	٢

پس از این کواکب هر کدام قوی تر بوده باشد در اصل طالع نوبت فرداریه
با شرکت سرور بسی سعادت دهد از طبیعت خود و مشتری که مناسب
بلیت خویش با طالع و اگر ضعیف بوده باشد از آن نکند اما اگر صاحب طالع
قوی از قوی بود و شریک او هم قوی آنگه بوقت شرکت دادن در سعادت
دادن بیفزاید از طبیعت خود و اگر هر یک ضعیف بود چیزی زیاده نکند
اما صاحب دور نزدیک اهل فن پس صاحب طالع است یک سال
اول پس از ولادت و صاحب دور در سال دوم آن کوکب که فلک او
تحت فلک صاحب طالع بود و سال سوم تا چنانکه عمر باشد دور
می کنند بدین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ولادت بود
صاحب دور از ساعات صبح و سال دوم کوکبی شود که صاحب ساعت
دوم باشد از ولادت همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب که
قوی حال بود در نوبت در احوال مولود نیکی باشد مناسب طبیعت
آن کوکب چنانکه یاد کردیم شرح دوم سه ام در ختم کتاب [illegible]
احکام بطلمیوس این علم را بلفظ [illegible] خوانده است حضرت آنکه احکام

هرطالعی

هر طالعی علیحده باید ساختن که هر طالعی را اوضاع و دلایل او دیگری
تواند پس واجب کند که در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجای آوردن
و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازد و اصول و قوانین این صنعت
تا حق آورده شود و شرایطی که در دنیا معین کرد است از سر
اعتقاد و امانت نگاه دارند آنچه این فقیر درین کتاب یاد کرده
است که آن از اقاویل استادان رحمهم الله [illegible] است
و مطلوب چنین از محصول و تجارت خود [illegible]
ملوک و اکابر در نظر مشتهر است و از هر یک یکی
فایده مردانشتر است پس جهد در آن نمود
تا به مستفید همه آسان تر و تفهم نزدیک تر
باشد [illegible] در عبارت او سهل بود
و از حق تعالی توفیق خواست تا تمام شد
والله التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل والله
التوفیق کتبه الحقیر الفقیر المحتاج عباس

اسماء بلدان	الطول	العرض	اسماء بلدان	الطول	العرض
سوس اقصی	ه ل	کد ٤	قلزم از کنار دریا	سد ٤	کط ل
قاز قصبه طنجه	ه ل	کد ٤	عدن	فه ٤	یا ٤
تاهرت علیا	لح ٤	کد ٤	دار الملک صنعا یمن	عر ٤	س ے
تاهرت سفلی از اقصی	لو ٤	کط ٤	زبید	عد ه	ید ے
سجلماسه	لو ٤	لا ن	صحی قصبه عمان	فد ٤	ید ه
قیروان	مو ٤	م ٤	مدینه رسول الله صلعم	عه ه	که ٤
مهدیه	مه ٤	له ل	مکه مبارکه	عز ے	کا م
طرابلس مغرب	مه ٤	له ٤	طائف	عز ل	کا ه
قرطبه دار الملک اندلس	لح کو	له ٤	یمامه	فا ل	کد ٤
جزایر بربر	سه ٤	ید ٤	هجر بحرین	فح ٤	که ے
جزیره دار الملک حبشه	سه ٤	ید ل	لحصا جزیره	فح ل	کد ٤
ونقاره شهر بونه	سح م	ید ل	قطیف بحرین	فد ٤	که ٤
فرص از صعید مصر	سا ل	کد ل	بیت المقدس فلسطین	سو ل	لا ن
اسکندریه	سا ند	ل لح	رمله از فلسطین	سو ن	له ید
رباط	سح ل	لا که	عسقلان از فلسطین	سو ل	له ے

قصريه	سو ل	ل ل	سقلبه	سه ٤	لو ے
صور	سح ل	ل م	روميه كبرى	نه ا	ط ز
صيدا	سح ل	ل ٤	الروميه الكلي	سه م	لو ه
طرابلس شام	سط م	لد ٤	برزنطيا قسطنطنيه	نط ز	مه ٤
دمشق	ع ٤	لج ه	مقدونيا	سد ٤	ط ٤
بعلبك	ع مه	لج ه	عموريه	سد ٤	مج ٤
حمص	ع مه	لد ٤	ارزن الروم	عو ٤	لط م
انطاكيه اريتوز	عا كو	له ز	ارزن كان	عو ٤	لط ز
سرمين	عا ل	له ه	سيواس	عا م	لط ٤
قنسرين	عد ٤	له ز	سميساط	عد له	م ٤
حلب	عد ٤	له ز	قاليقلا	عج كه	لط ٤
منبج	عد ے	لو ه	قونيه	سه ل	ط ٤
رحبه	عد ل	له ے	حران ازجزيره	عج ٤	لو م
طرسوس	سح م	لو ه	رأس العين	عد ٤	لو ے
مصيصه	سط ے	لو مه	ماردين	عد ٤	لو ه
ملطيه	عا ٤	له ٤	وقيا	عد م	لو ه

نصيبين	عه ه	لو ٤	مراغه	فه ٤	لو ه
سنجار	عو ٤	لو ٤	تبريز	فه ٤	لج ٤
عانه	عو ل	لد ٤	اردبيل	فه ل	لج ٤
موصل	عو ٤	لد ل	موقان	فح ٤	لج ٤
اربل	عو ه	لد ٤	بردع	فح ے	لط ل
تكريت	عج ه	لا ل	قبره	فح ٤	لط ه
آمد	عج م	لج ٤	شمكوره	فح ٤	لط ه
ملازجرد	عه ٤	لج م	تفليس دار الملك الكرج	فح ٤	مح ٤
اخلاط	عه ز	لط ه	الآن	فح ٤	مه ٤
ارجيش	عو ٤	لج ٤	بيلقان	فح ل	لط ز
آسي	عط ٤	ط ٤	باكويه	فد ل	لط [illegible]
سلماس	عط يه	لو م	شماخي	فد ل	م ز
خوي	عط م	لو م	باب الابواب	فد ٤	مح ٤
اورميه	عط مه	لو ٤	سمندر ملك خزر	فه ه	مو ل
مرند	فا مه	لو ه	كويا مدينه الروس	فو ٤	مح ٤
نخجوان	فا يه	لج م	سقسين	فو ل	مح ٤

مستقر دار الملك خزر

بلغار	صه ع	مط لـ	شاپور	فو لـ	لـ ع
روس بلغار کو [illegible]	فح ع	مد لـ	کازرون	فو ع	کط مه
سرمن رای	عط ع	لد ع	نوبندجان	فو نه	لـ سـ
کوفه	عط لـ	لا لـ	فیروزاباد	فو لـ	لح سـ
مداین	فـ ع	لح سـ	سیراف	فح ع	کط ع
بغداد	فـ نه	لح که	شیراز	فح ع	کط نو
واسط	فا لـ	لـ هـ	اصطخر	فح لـ	لـ ع
بصره	فد ع	لـ ع	یزد	فط ع	لـ ع
ابله	فه ع	لـ نه	شهررود	فه هـ	لـ ع
عبادان	فد لـ	لـ ع	حلوان	فه یه	لـ ع
جندشاپور	فد ع	لا نه	قرماسین	فح ع	لد لـ
تستر	فد لـ	لا لـ	دینور ماه الکوفه	فح ع	له ع
عسکر مکرم	فد لـ	لا ع	سهرورد	فح هـ	لو ع
اهواز	فد نح	لا ع	نهاوند ماه البصره	فح نه	لد هـ
رامهرمز	فه مه	لا ع	زنجان	فح م	لو لـ
ارجان	فو لـ	لـ ع	ابهر	فد لـ	لو مه

همدان	فح ع	له سـ	دیلم	فو هـ	لو سـ
کرخ	فد مه	لد ع	آمل قصبه طبرستان	فح هـ	له نه
ساوه	فه ع	له ع	ساری	فح ع	لو ع
قزوین	فه ع	لو ع	استراباد	فط له	لو کز
آبه	فه ع	لد ع	اکون قصبه جرجان	فط لـ	لو ع
جرفادقان	فه لـ	لد مه	جرجان	صه ع	لو هـ
سمیرم	فه م	لـ نه	سمنان	فح ع	لو م
اصفهان	فو م	لـ که	دامغان	فح نه	لو هـ
کاشان	فو ع	لد ع	بسطام	فط لـ	لو سـ
قم	فه م	لد مه	فناد	فط کز	له مه
ري	فو هـ	لد ع	قراوه	صه ع	لط ع
خوار	فو سـ	له م	مرزبان	صه لـ	لو ع
الموت	فه لو	لو کا	سبزوار	صا لـ	لو ع
طالقان	فه مه	لو سـ	نیشاپور	صه سـ	لو کا
رسم ابرخبان	فه سـ	لو ع	طوس	صه لـ	لو سـ
کچور کلا کیلان	فو کز	لو که	مشهد طوس	صه لـ	لو سـ

ترشیز	صه ٤	له ٤	سمکان	قه	لو ٤
طبس کیلکی	صه ٤	لح ٤	قبادیان	قه ٤	لو که
تون	صه ل	لد ل	حصار شادمان	قه ٤	لح ل
طبس مسینا	صه نه	لح نه	والوالج وخش	قه که	لو نه
زوزن	صح ل	لد هه	بغلان طخارستان	قه ز	لو که
قوشنج	صد مح	لد ز	قهندوز	قه ل	لو ٤
هرات	صد هه	لد ل	اندراب	قح هه	لو ٤
بادغیس	صو ل	له هه	بدخشان	قد که	لو که
سرخس	صد ٤	لو ٤	بلور	قح ٤	لو ٤
مروالرود	صو ل	لو م	کورکانج	صد ل	مه لو
مرو	صد ٤	لو م	هزاراسب	صه ٤	لط ٤
جراجان	صح م	له ل	کات	صه ل	لط م
فاریاب	صط ٤	لو که	بخارا	صو ل	لط ز
اشبورقان	قر ٤	لو نه	سمرقند	صط لو	لط ل
بلخ	قا ٤	لو ط	نسف	صح ٤	لط ٤
بامیان	قد ٤	لد له	کش شهر سبز	صط ل	لط ل

اسفیجاب ازسرام	صط ز	مه ٤	قراقرم	قیب ٤	مه ٤
طراز	صط ز	مه لا	خان بالیغ	قکد ٤	مه ٤
[illegible]	قر ٤	م ٤	بیلقاس	قل ٤	لط ٤
صغانیان	قر ل	لح ند	مهری	قح ٤	ل مح
خجند	قر ٤	لط ٤	سیرجان	صه که	کط ل
شکث قطرلاق	قا ز	مه ز	هرموز	صل ٤	که ٤
شکث شهر جبر	قر ٤	لط ٤	یزدشیر	صه له	کط ز
اخسیکث و فرغانه	قا که	مه که	حرف	صح ٤	لح ٤
اندجان	قه که	لط ل	بم	صد ٤	لح ل
جوی کنه	قا ز	لط مه	خبیص	صح ٤	لا ٤
اوزکند و اوش	قه ز	لط مه	دریح مدینه سیستان	صو ل	لح ل
کاشغر	صط م	مه ٤	قلوبست	قر ٤	لح ٤
ختن	قر ٤	مه ٤	لمغان	قا ز	لح هه
المالیغ	قط ل	مه ٤	میمند	قا ند	لح هه
قیالیغ	قح ٤	مه ٤	غزنه	قد هه	لح ل
بیش بالیغ	قیا ٤	مه ز	کابل	قد م	لد ل

	ط	ع	انحراف	الجهة	الجهة	انحراف	ع	ط	
دائره جزیره النوبه	نجم	یدل	سحم	۳		۳	ع ٤		جزیره کلو
لحج از زبور	سه ٤	یل ٤	فلحوله				ویه		مادیه
جزیره دار الملک حبشه	سه ٤	طل	فوله				اک	قیطیب	کجات
عدن ... دار الملک	عو ٤ ع ٤	ماه یل ل	۱۱۵ ال				٤١	قطس	جزیره هیراج
زبید	علد	یلے	کاه	۱۵			یزیه	قیطیب	زیتون
ظفار ...	فل	یلحه	مله	۳			یدل	قیب ٤	کور
کینبایت			فالج				[illegible]	قیدسط	گرگنده
حیدرآباد دکن			ططج				حیط	قطیز	جالناپور
سومنات	قو ٤	یز ٤	عمله				یطه	قح ٤	احمدنگر
ماهیم ...	قب	یدک	علنز			۵	یوح	قدل	پیتاپور
پیشاور			سه			۹۰	الب ٤	یح ٤	قصر ...
جزیره ...	قل ٤	ے ه	ع س				الل	سال	قوس ...
جبال قاموز	قیط ٤	ےے				۱۵	اه ٤	علہ	جزیره رول
جزیره لاری	قیط ٤	ط ٤					کام	عزے	کوسطه
بلاک	قیط ٤	.صد				۲۵	[illegible]	قیطل عزل	طایف
سیرن	قیط ٤	لل ال		۱۵		۲۵	لو ٤	فل	یامه

	ط	ع	انحراف	الجهة	الجهة	انحراف	ع	ط	
جهرکرین	فح ٤	الهیه	نوره	۹					جزپور
لحسا	فحل	اله ٤	سطح						کوهیار
قطیف	عل ٤	اله ٤	سحکد	۵					سرونج
هرموز				۹					لکهنو
دیبل	قیب ل	اه ے	فو ۳						انارا
اجین	.		فوز						حلاوه
[illegible]	قیب ل	الب ٤	فه ه	۵					لاهور
برهانپور			عله	۵					هرماهو
ابروج	[illegible]	[illegible]	عح م	۲					اجودهیا ... اوده
[illegible]	قیا ٤	کالج	فحه	۵					اگره اکبور
احمداباد	قح م	الح ٤	فوس	۹					تپته
[illegible]	صح ٤	الوله	ف ۴						اکرکر
اکره	قح ٤	الوح	فظظ						جنت کور
اجمیر	قیاه	الو ۷	فط ۴						کلون
قنوج ...	قیه نه	الوله	فطم						مکاره
ماناریه	قیرشه	الونه	فطو	۵					مرابح پور

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

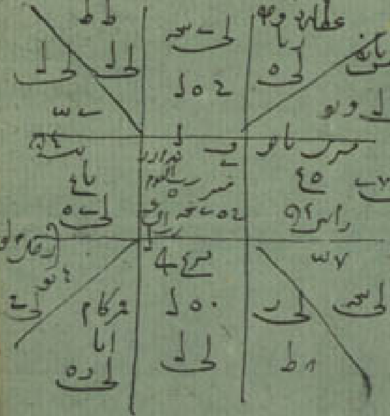
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الايام	الميزان	العقرب	القوس	الجدي	الدلو	الحوت	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

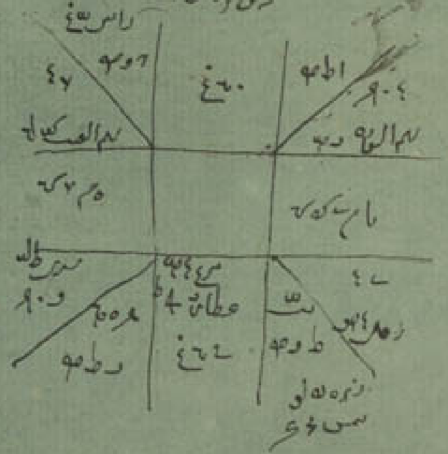
الايام	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

طالع ولیعهد شاهزاده معظم سلطان محمود ادام الله
روز جمعه هفدهم ذیقعده چهار ساعت و سی و
تحدقیقه از دسته گذشته سنه ۱۲۶۵



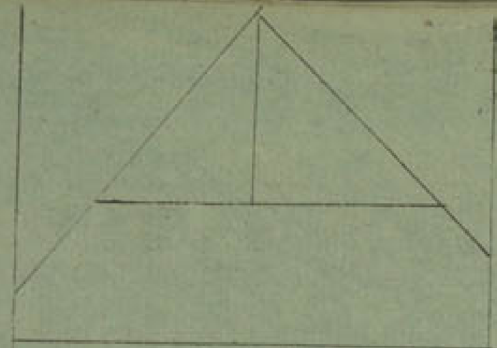
طالع ولادت نواب ... روز چهارشنبه ۲۲ محرم ۱۲۳۴
گذشته از روز هفت ساعت و ... دقیقه ... و چهار ...



طالع پیر شاه ... یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۶۴
گذشته از شب دو ... چهار ... یکشنبه ...



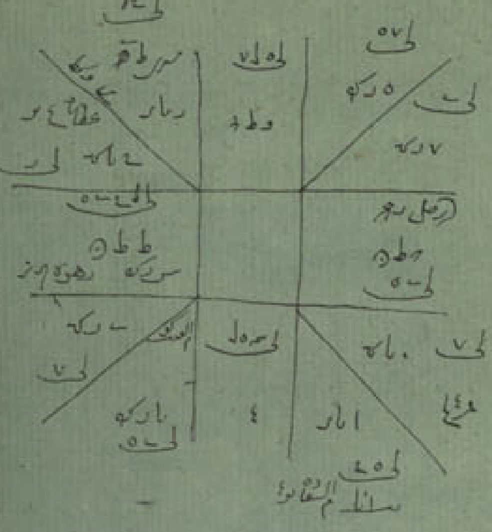
[illegible]



حل ... معرفت داب

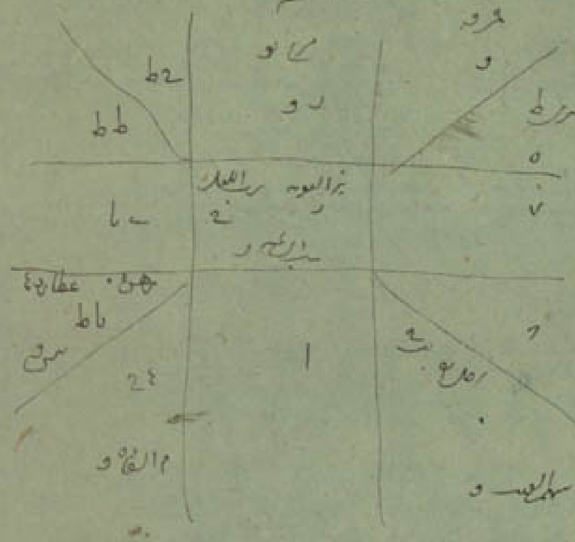
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

طالع ولادت باسعادت سرکار ... عبدالله ... در شب ... [illegible]
گذشته از شب ... [illegible] ۱۲۴۳



طالع ولادت باسعادت نواب اشرف والا ... [illegible]
... [illegible] ... از شب گذشته

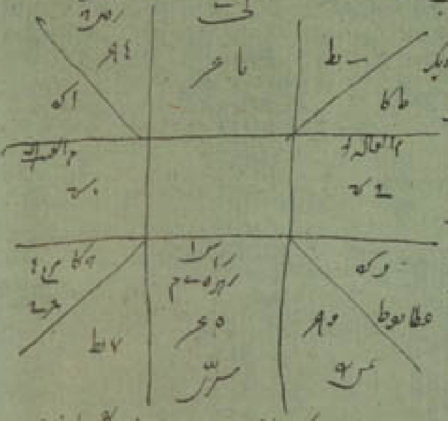
۱۲۴۱



[illegible]

فروب در ... ع و ل ده در شلفہ اید ولیل باباران

سوال از آنکه دو نفر طالب مطلوب بود و دانند بر حصر کمال و حال باهم برسند اند چه وقت میانه این دو نفر [illegible]



خداوند عالمست معلوم میشود از انتقال قمر سلطنت که میانه طالب و مطلوب
محبت بود [illegible] بجهت طالع هر خوب شود و باعث و از دیگر
اما باطن مکره باشند از نظر عطارد صاحب هفتم مشتری صاحب طالع و دلیل
الفت است اگرچه نظر تام میشود و باید کشش نکنند اما زهره نقل نور
عطارد را به مشتری میکند دلیل است که زنی یا خواهری یا نوکری از اهل
مطلوب واسطه میشوند اما قبول ایشان بجهت بودن مشتری
در وبال در ششم منسوب نظر شمس بسهم السعاده تقدیس دلیل الفت
باشد روز یا شش هفته این کار را بهم بسته میشود یا دوازده روز
یا دوازده هفته از بیست روز بیست هفته میکند زیرا چون زهره
صاحب هفتم است خطا از هبوط نجوم هست باید این کار را بواسطه دوست بشود بجهت آنکه عطارد از مشتری و نقل نور عطارد را زهره
میکند باید بواسطه بسته شود اما خود ایشان از هم دوری میکنند اما واسطه دوست میکند بجهت نظر از جهت نقل منسوب در طالع
و نحوست برج و باید معتدل میان باشند بجهت طالع هر دو دوست باشند چون صاحب یازدهم است اما ناپاک باشند چون صاحب دوازدهم
ده روز دیگر بلا بسبب مفقود میشود باید ملاحظه هم دخیل باشد بجهت مریخ که صاحب نهم است قمر نقل نور مریخ را به عطارد نمیکند
میکند قران مریخ نحوس است باید واسطه این کار رضا با خوارزه باشد قمر و زهره که هر دو واسطه اند در برج مؤنث میباشند
باید واسطه زن باشد یا شبیه بزن و از توسط قمر دلیل است که اسم او لا دا بیفتا واسطه بر شته باشد یا خوف که قمر صاحب
نهم است از اشراف باشد و زهره صاحب نهم هفتم است باید در سفر اصلاح بشود و قمر هم منصرف است بکوکب در صورت نهم
منسوب در ششم باید در سفر و عقد هفتم هر دو شریک باشند بخصوصه که قران صاحب نهم منصرف است و دلیل است اسباب سفر
رو بد هر سهم السعاده در نهم منسوب به دلیل خیر در سفر است یا سفر خیر را میانه زهره و واسطه است در هبوط است بد حال است
در ششم اما زحل خوش هم دارد اما جرم مشتری رفع میکند این طالب و مطلوب باید هر دو بزرگ باشند بجهت آنکه مشتری صاحب
طالع و صاحب عاشر است و عطارد صاحب هفتم و صاحب چهارم است که عاشر هفتم باشد اما طالع اقوی است بجهت نظر شمس که مشتری
باشد عاشر و مطلوب پس تر است بجهت سقوط طالع او از چهارم عاقبت بد است بجهت مریخ نحوس در چهارم و قمر نحوس هم
و قمر هم در چهارم است باید از رفتن حذر خورده باشد

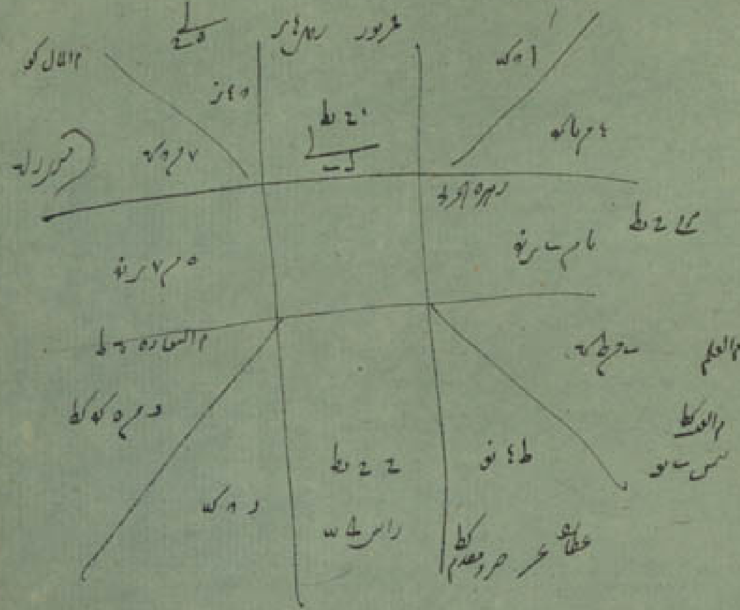
از این طالع که تیر او میان کواکب چهار قسمت میشود که زهره محترق مقابل زحل با رجعت عطارد و مقابله
عطارد با زحل دلیل است بر زیادتی فسق و فجور بودن مریخ در دوازدهم چون صاحب نهم است دلیل
بر ضایع شدن دین چون صاحب سهم السعاده هم میانه در دوازدهم و سهم در هشتم دلیل تضییع مال
و تلف و بدست ظلم افتادن مال مردم و رجعت عطارد و نحوست او دلیل خرابی املاک و فنا و ویرانی
میانه چون صاحب چهارم است عطارد و نحس منسوب در عاشر و صاحب عاشر در سیم طالع که در ششم عاشر
بیاید دلیل با خوشی مزاج حکام و عزل ایشان و کسالت ایشان و بدون قدرت و سیاست چون مشتری
نحوس هست رجعت زحل صاحب یازدهم در مقابله عطارد از هبوط زحل اگرچه زحل در شرف خود است
و مقابله با شمس با زهره دلیل فساد مال حکام و سلاطین و تلف مال است بودن زحل در ششم دلیل
بر سافلی حال سلاطین با نفر از سلاطین و رجوع ایشان بخفا و سقوط بر عاشر زهره و زهره
محترق و نحوس بر حال دلیل است که حکام عمر علیکم عمر باشند و عاقل و فاجر و بد اعتقاد باشند
سقوط بر پنجم زهره و مشتری میانه شد اگر زهره مقدم باشد دلیل است بر بدی اولاد و کم عمر بودن ایشان
و مشتری اگر مقدم باشد خوبیست مشتری صاحب عاشر در سیم دلیل است بر سفر زیاد سلاطین و حکام و خوبی
حرکت چون مشتری به حال نحس فساد در زحل دلیل فساد حال اهل ملک است و اصلاح مشتری و دلیل صلاح
خارج ملک است بسیار فاسد است اهل ملک بجهت فساد زحل در اسمی چهارم دلیل خوبی زراعات
اگر زراعت میانه خوبی مشتری و بجهت زحل دلیل زراعت میانه در مدت سلطنت این دولت [illegible] طالع
دلیل بر سلاطین است چون رابع عاشر است مقارنه زهره با شمس دلیل سعادت سلاطین است خوبی
سفر ایشان چون اسد هم عاشر است و شمس صاحب او میانه قمر در اسد در برج ششم و زهره محترق دلیل است
بر لشکر زنان در این عهد و هر زنی که و کثرت در هر زن که فساد عطارد و رجعت او دلیل بر نفع
سلاطین است و ضایع شدن حصار سلاطین خوبی بلاد که مغرب نشسته با مشتری میانه
و بد احوال ولایات جنوبیه مشرقه و جنوبیه مغربیه نسبت بلاد بخصوص ولایات که منسوب به عطارد
بمیزان دلو و جوزا که بسیار فاسد است بجهت نحوس قمر این مثلثه و احتراق عطارد منسوبات عطارد
زحل زهره بسیار بد است و فنا ضایع میشود جهت منسوبات ایشان نحس مشتری مریخ و سط است منسوبات
قمر بد به نسبت است قمر منصرف از شمس و شمس مسعود دلیل خوبی اداره کار را منعقد به قمر محترق
در وبال نحوس بر طالع دلیل فساد بعد و تنزل و فنا در امور است و سالی بعد بدتر از سال
گذشته و هکذا تا آخر

جای معرفه به که زنان در نظر من
حقیر بود که تا سیر میلادی تقاطع
نرسیده بجهت قطع میشود در عمر
در سنه ۱۲۳۹ از وطالع مولود
خلاف به را دیدم یکی در طالع
و بعد که نیز میلادی و نیز در جه
الا لغش تقاطع نرسیده بود یا دل
الانتها دیگر قطع کرد طالع انتها
سنبله شد و تحویل هم سنبله شد در طالع
در اصل و تحویل مشتری بود و در اصل
رابع هم بود اما مقارنه بجایی در زهره
دو طالع شد که زحل و مشتری بود

[illegible]

الانتها الی سنه اسنه نمود

تاریخ ولادت با سعادت افندی [illegible] از انفصال [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه از یوم یکشنبه [illegible]
سنه [illegible] ۱۲۴۰ گذشته باقی [illegible]



[illegible]

نوبت هلال — نوبت هلال

بعد معدل — بعد سوی — بعد معدل — بعد سوی

عرض شمالی

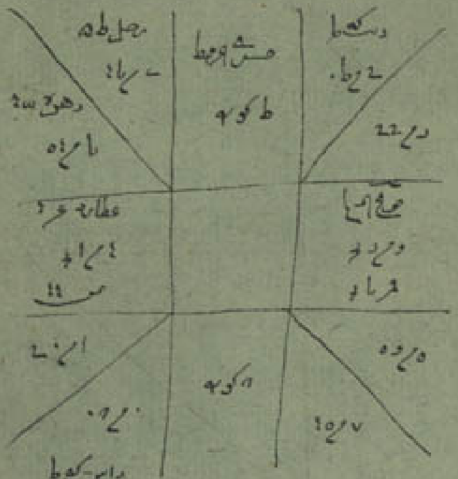
[illegible]

سماره زیج هندی



[illegible]

دور یکی محرم ٥ ٧ قبل از هجرت حضرت علیه السلام در شب جمعه
پانزدهم ربیع [illegible] از نصف النهار روز چهارشنبه
[illegible] ثانیه باقی که [illegible] جدید [illegible]



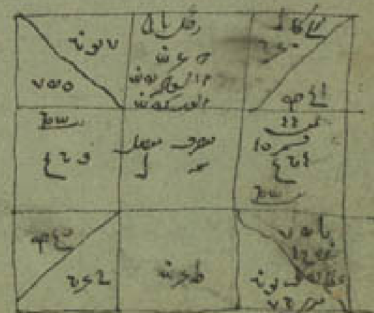
دور یکی محرم ۳ سال قبل از هجرت حضرت در شب پنجشنبه [illegible] رمضان
[illegible] گذشته از نصف النهار روز [illegible] ثانیه باقی که
[illegible] جدید [illegible]



تحویل شمس حمل در سال ولادت با سعادت حضرت ختم الرسل
در روز دوشنبه هیژدهم ماه صفر المظفر ۳ سال قبل از هجرت
آنحضرت از کوه بدیع مقدار ۵۰ بر ۱ ساعت گذشته
از نصف النهار یوم یکشنبه نهم ماه مزبور بافق مکه معظمه
بعوام ربع جدید منجم دارای سال قران انتقالیست
از مثلثه هوائیه بمثلثه آبیه در برج عقرب واقع است
قمر در برج عقرب ... [illegible]



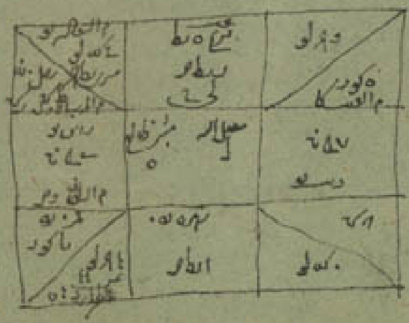
تحویل شمس حمل در سال هجرت ... در روز ...
شهر شوال المعظم قبل از هجرت کرده بعد او این هجرت
... مقدار ... از نصف النهار یوم پنجشنبه
مزبور گذشته بافق مکه معظمه بعوام ربع جدید منجم دارد



تحویل شمس حمل در سال بعثت لازم الرسالت ... در یوم چهارشنبه هفدهم شهر
ربیع الثانی سیزده سال تمام قبل از هجرت مقدار ۲۰ دقیقه گذشته
گذشته از نصف النهار یوم مزبور بافق مکه معظمه بعوام ربع جدید منجم دارد



طالع سال قران علوی در مثلثه ترابیه که انتقالیه
در عقرب واقع مسعود چهار ساعت ... دقیقه از شب یکشنبه
نهم ماه محرم سنه ۱۲۵۲ گذشته بوقت مشهد مقدس



[illegible]

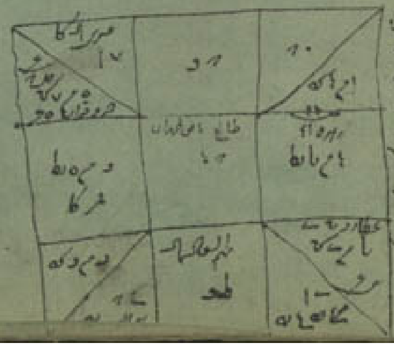
طالع سال قران ... که در اول ... اتفاق افتاده ...
در روز چهارشنبه ... ۱۱۲۳ بافق قبه
... [illegible]



طالع سال قران ... که دولت زندیه در آن منقرض شود
و تا بعدیکه بر این دولت ابدمدت قاجار ... و بعد از
یازده سال گذشته از قران ... خاقان مغفور ... واقع شده تحویل سال
قران بعد از انتقال ۸ ساعت و بیست و ۵ دقیقه از
یوم چهارشنبه ... شهر ربیع الثانی ۱۱۹۶
بافق قبه ... بعوام ربع جدید منجم دارد



طالع سال قران ... که ... در برج ... اتفاق افتاده
و قران یازدهم از قرانات این مثلثه ... است ...
انتقال ... ساعت و ... دقیقه از طلوع ...
... ۱۲۱۶ بافق قبه ... بعوام ربع جدید منجم دارد

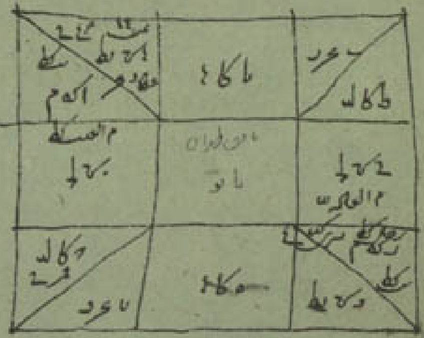


طالع سال قران ... چهارم که قران دوازدهم این مثلثه است
و طالع ... است که این قران آخر این مثلثه باشد و بعد منتقل
شود بمثلثه ... برج ... قران ...
... دولت ... مدت ... در تحویل سال ...
شب چهارشنبه هفدهم ... شهر جمادی الثانیه ۱۲۳۶
بافق قبه ... بعوام ربع جدید ...

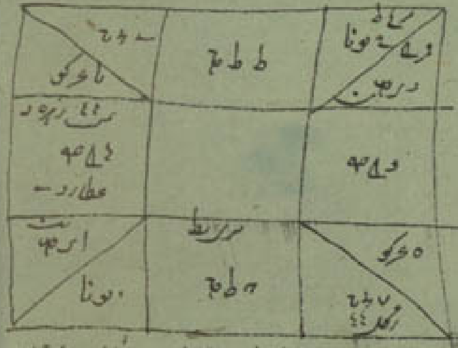


[illegible]

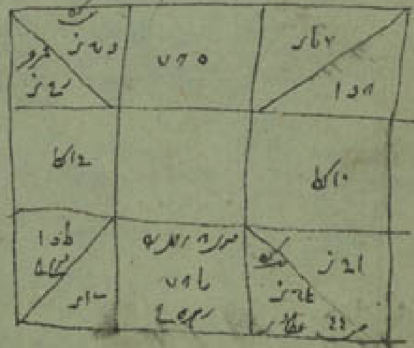
طالع سال قران قوس اول که قران اکبر است در شب ... حمل شنبه ... شوال المکرم سنه ۱۰۱۱ یازده ساعت و ... دقیقه گذشته از شب ... بر افق قبة الارض ... جدید ...



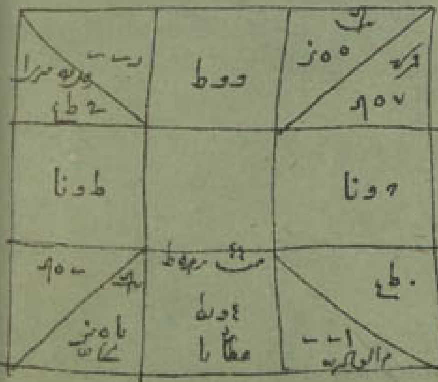
طالع سال قران اسدی که قران دوم مثلثه آتشی است بعد از انتقال ... بیست و چهل و ... دقیقه گذشته از شب شنبه بیستم ... الاول سنه ۱۰۳۲ بر افق قبة الارض ... جدید ...



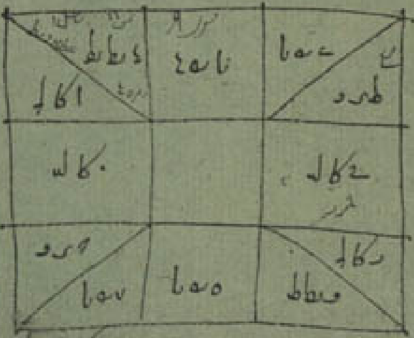
طالع سال قران ... که بعنوان ... است انتقال ... که بعضی از قران اعظم ... بنا بر اینکه قران اول این مثلثه است بعد از انتقال ... ساعت ... دقیقه گذشته از روز جمعه ... ذی الحجة الحرام سنه ۱۰۵۱ ...



طالع سال قران قوس دوم که بعضی از قران اول این مثلثه و ... قران اکبر دانند و این قول ... و خلاف واقع است چنانچه بر ... بعد از انتقال ... بیست و ... دقیقه گذشته از شب ... دوازدهم ... شعبان المعظم سنه ۱۰۷۳ ... بر افق قبة الارض



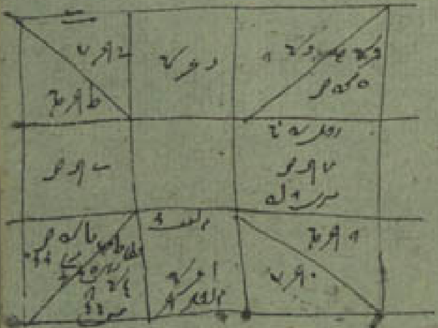
طالع سال قران ... بعد از انتقال یازده ساعت و ... دقیقه گذشته از شب ... شنبه ... شوال المکرم سنه ۱۱۱۳ بر افق قبة الارض ... جدید ...



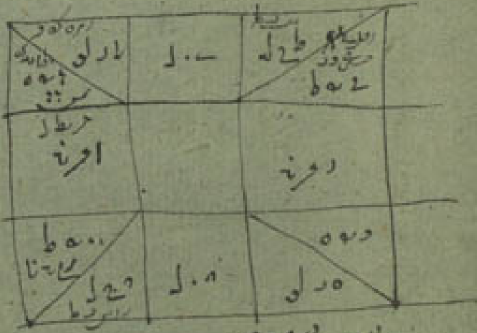
طالع سال قران اسدی دوم بعد از انتقال ... ساعت و ... دقیقه گذشته از روز یکشنبه ... ربیع الاول سنه ۱۰۹۳ ...



طالع قران ... بعد از انتقال ... سنه ۱۱۵۵ بعد از یازده ... الحرام ... روز یکشنبه ... بر افق ... ولادت ...



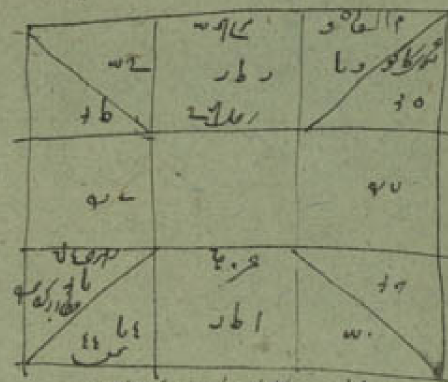
طالع سال قران قوس ... دولت ... بعد از انتقال ... و چهار دقیقه از شب ... سنه ۱۱۳۴ بر افق قبة الارض



... سنه ۱۱۴۵ ... دولت ... ازصفوی ...

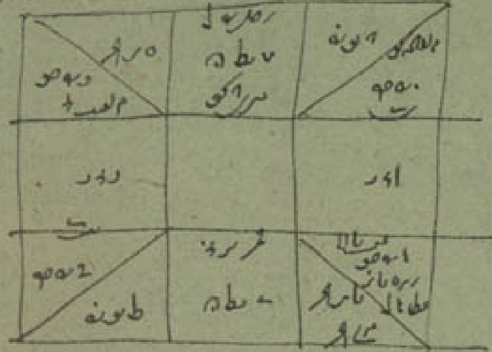
سال ۱۳۲

طالع جلوس پادشاه جنت مکان سلطان عبدالحمید خان ۱۱۸۷ ۱۱ ذی القعده



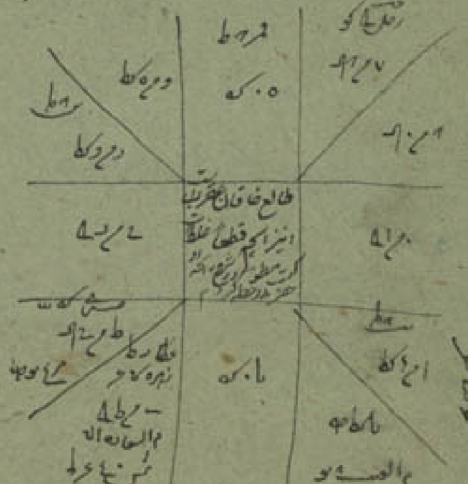
طالع ولادت پادشاه جنت مکان سلطان عبدالحمید خان ۱۱۳۷

دو ساعت گذشته از روز ...



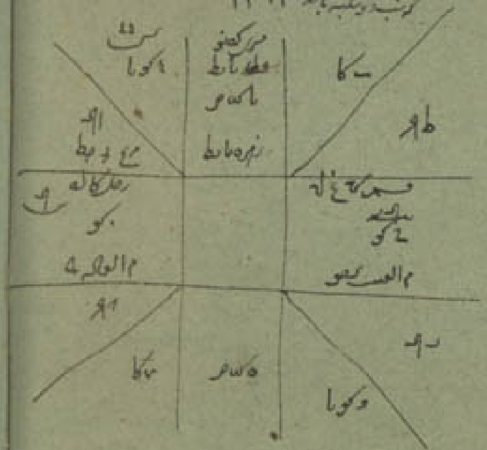
طالع ولادت خاقان مغفور ... ۱۲۲ ... ۱۱۸۵

طالع ولادت خاقان مغفور از قرار تحقیق ... ۱۱۸۵ ... دو ساعت ... گذشته



طالع ولادت خاقان مغفور ... گذشته

طالع جلوس خاقان مغفور ... ۱۲۱۱



۱۱۹۳
۱۵
۱۲۰۸

۱۲۱۲

طالع جلوس سلطان مغفور ... ۱۲۴۶

... ۱۲۶۴ ...



طالع جلوس سلطان مغفور ... رجب ...

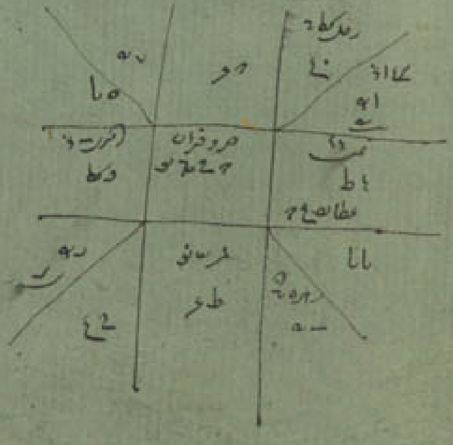
... گذشته ...



طالع قران نحسی در سرطان ...



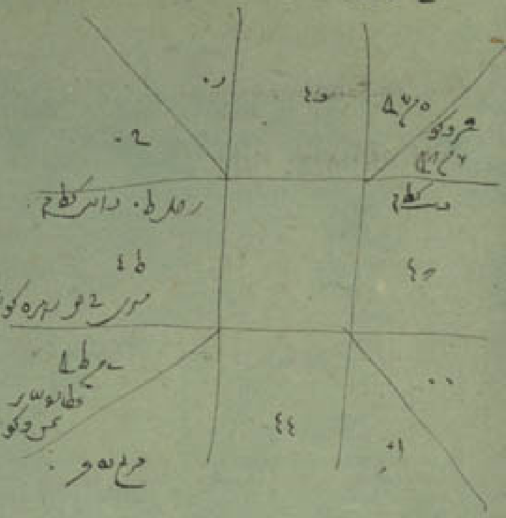
طالع سال قران نحسی در سرطان ... ۱۲۴۳ ... مطابق



در مستولی بنا بر تحقیق

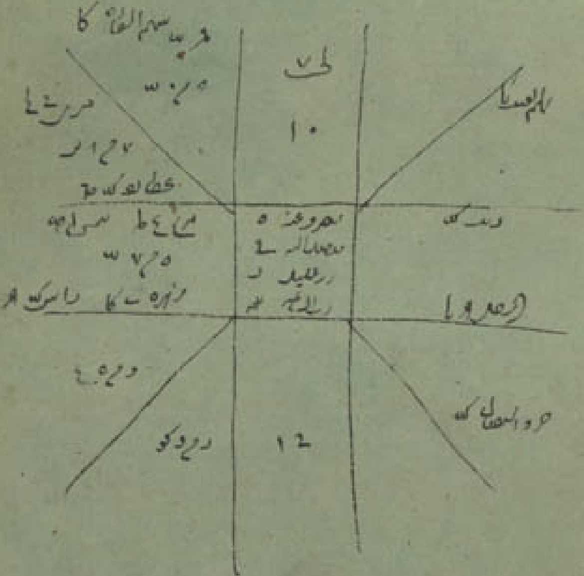
[illegible] ۷ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

طالع [illegible] قران [illegible]



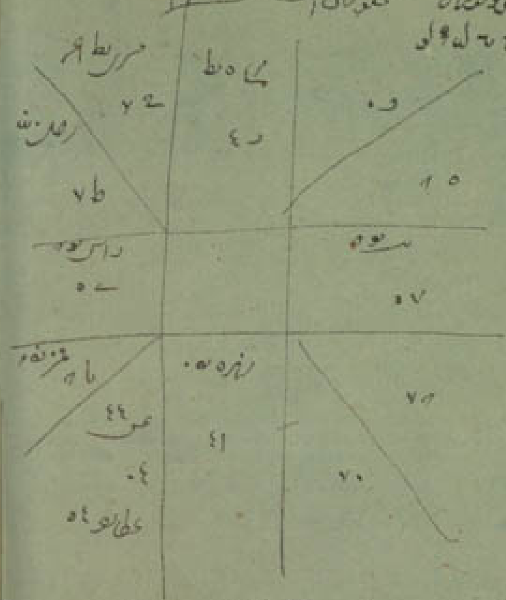
محرم سنه ۱۲۶۳

[illegible] ولادت [illegible]

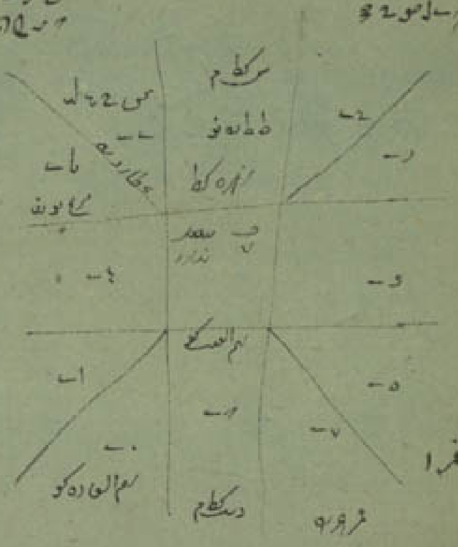


۱۲۵۷ علویان [illegible]

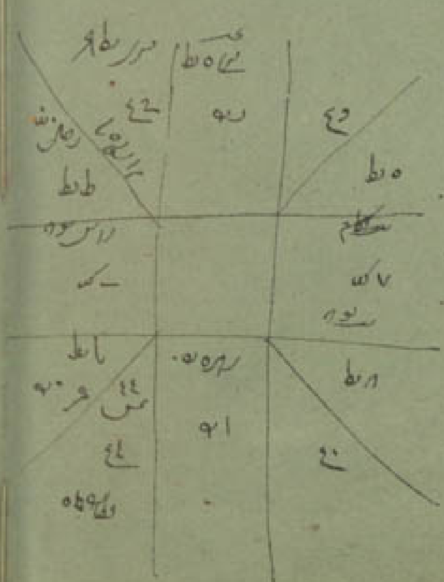
طالع قران



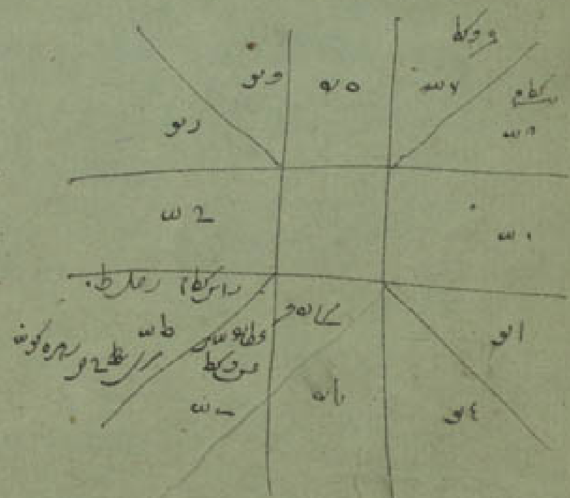
۱۲۵۷



طالع [illegible] قران علویان [illegible]



طالع [illegible] قران [illegible]



حکما گفته اند که در خانه که کیک بسیار باشد اگر کوگرد دود کنید بگریزد
و اهلی [illegible] ماده دار چوب بیده و در آب انداز با لیده با پوست نارنج
دود کنند و لیو زانند کیک برود

تحویل شمس حمل در روز سعید و سه شنبه پنجم و پنج ساعت [illegible]

[illegible]

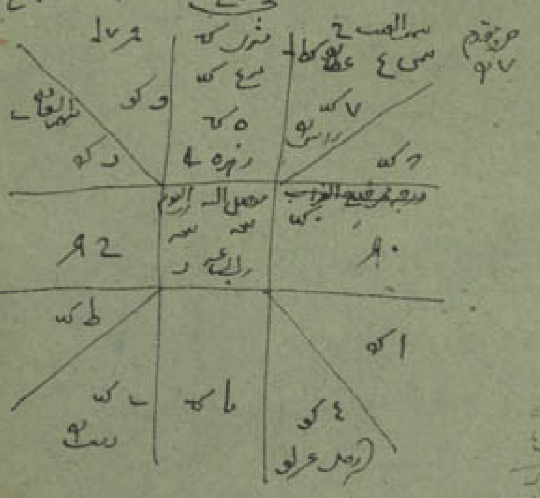
تحویل شمس السعید و شب و پنجم و پنج ساعت تحویل [illegible] دقیقه

تفاوت سال شمسی با سال قمری
ده روز و بیست و یک ساعت و یک دقیقه است

طالع ولادت [illegible] روز شنبه و شنبه [illegible]
[illegible] ساعت و بیست و پنج دقیقه گذشته [illegible]



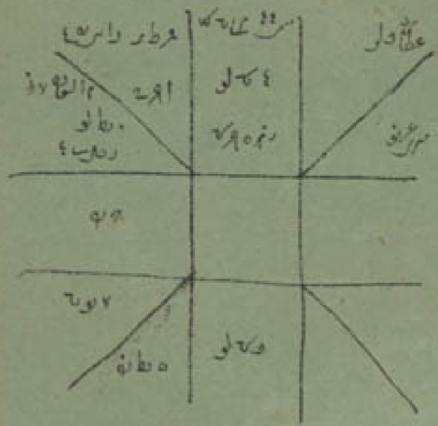
طالع ولادت با سعادت [illegible] روز یکشنبه دوم
شهر شوال المکرم ۱۲۶۶ [illegible] در ساعت و پنج
و پنج دقیقه از طلوع آفتاب گذشته خداوند [illegible]
[illegible] را [illegible] دارد



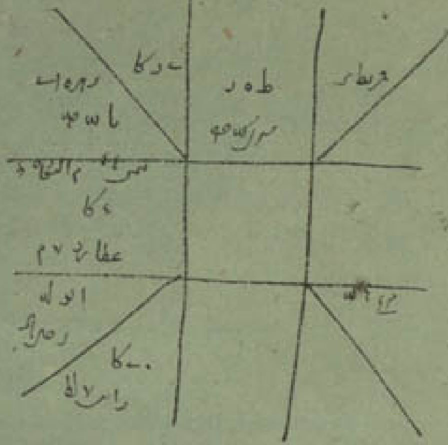
سعود بزرگ [illegible]
مطابق است

خداوند طالع است [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

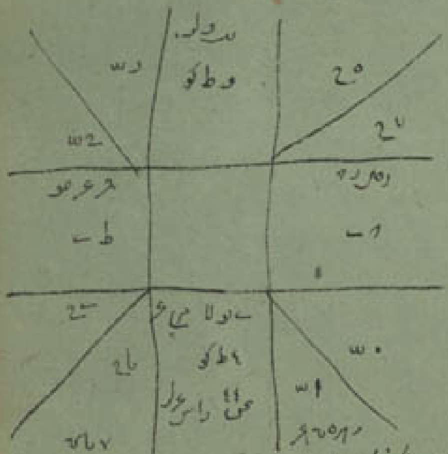
طالع تحویل سال عالم روز چهارشنبه ۴ جمادی الاخر ۱۲۷۰ [illegible] از روز گذشته



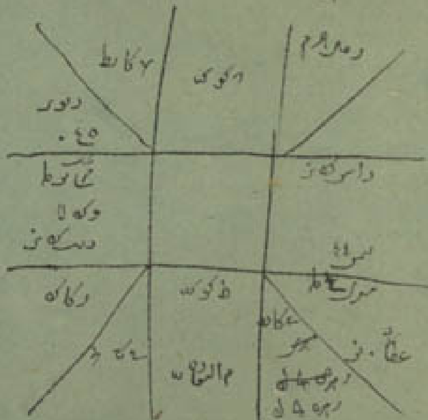
طالع تحویل عالم [illegible] شنبه ۲۱ جمادی الاخر ۱۲۷۰ [illegible] از شب گذشته



طالع تحویل عالم گذشته از شب شنبه [illegible] رجب [illegible] ۱۲۷۳ [illegible]



طالع تحویل عالم [illegible] از روز [illegible] رجب ۱۲۷۳



قران نحس روز دوشنبه پنجم جمادی الاخر ۱۲۷۳ [illegible] از روز گذشته میشود

مواضع کواکب وقت قران

[illegible]

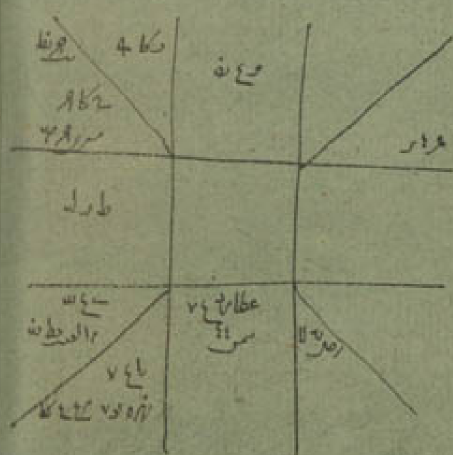
طالع تحویل عالم روز جمعه [illegible] جمادی الاول ۱۲۶۷ [illegible] از روز گذشته



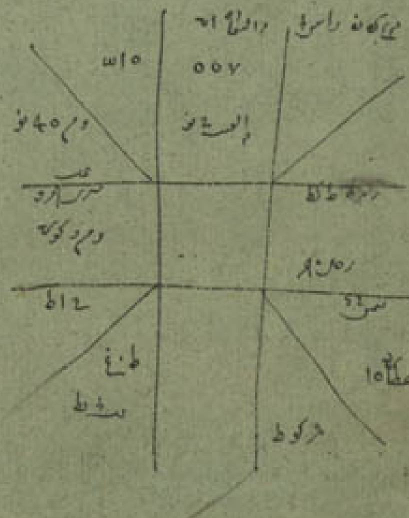
[illegible] ۱۲۶۶ [illegible]



طالع تحویل عالم [illegible] جمادی الاخر ۱۲۶۹ [illegible] از شب گذشته

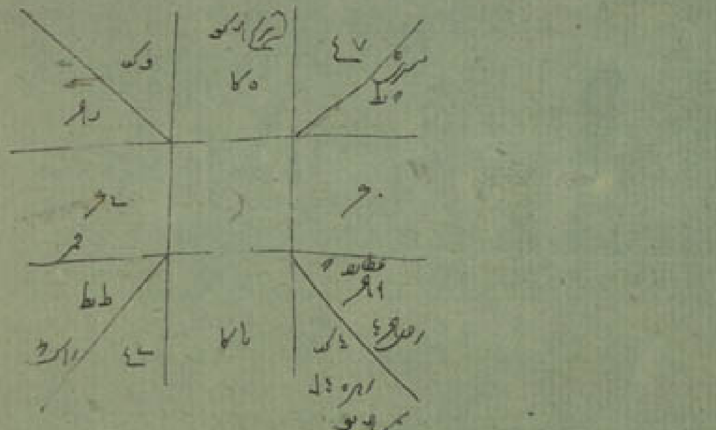


طالع تحویل عالم روز [illegible] ۲۸ جمادی الاول ۱۲۶۹ [illegible] از روز گذشته



فایده اختیار برای حرکت و ورود بلد میگویند ماشاءالله مصری که در وقت دخول بلد
باخانه نو قرار بده صاحب هر دو در چهارم و هفتم و ششم و هشتم اما در چهارم
دلیل بر بودن است و در هفتم دلیل بر مرض است و در ششم زیاد در شر
دلالت بر مرض میکند و بر موت و در هشتم اهم دلیل بر موت است
در آن بلد و قیام در این چهار برج باشد دلالت میکند بر آنچه دلالت
کرده صاحب دوم بودن قمر و صاحب ثانی در پنجم و یازدهم خوب است
بخصوص اگر مسعود باشند بودن قمر در چهارم و ششم دلیل
هلاکت و موت است بشدت اگر چه مسعود باشند

١٢٣٩



سؤال
در استیلاء صاحب وجه مقدم است یا صاحب مثلثه یا سیم

جواب
طوری که حکم حیثیت باب استیلاء نظر داشته صاحب مثلثه و ود
مقدم میدانند بر وجه داو بعضی و بعضی دیگر صاحب وجه را
مقدم میدانند اما راجح لهذا در هر دو است

سؤال
کوکب صاحب وجه و صاحب مثلثه سیم در وجه و مثلثه خود باشند
چون حظ ضعیف است اما حظ ایشان مضاعف میشود یا نه

جواب
بلی مضاعف میشود

سؤال
کوکب راجع اگر صاحب حظ بزرگ باشد مثل بیت و شرف
و کوکب مستقیم صاحب حظ کمتر باشد کدام مقدم اند مثل حد
و مثلثه در استیلاء کدام مقدم اند و حکم بر کدام میشود

جواب
کوکب مستقیم مقدم است بر راجع اگر چه حظش کمتر باشد او
مستولی است اگر چه حظش کمتر باشد
کوکب راجع مستولی نمیشود

سؤال
کوکب محترق مستولی میشود یا نه چه بسیار چه باشد حظش
یا کم باشد

جواب
از قرار قول معظم منجمان کوکب محترق مستولی نمیشود
اگر چه حظش زیاد باشد و کوکب غیر محترق مستولی است
اگر چه حظش کمتر باشد

[illegible]

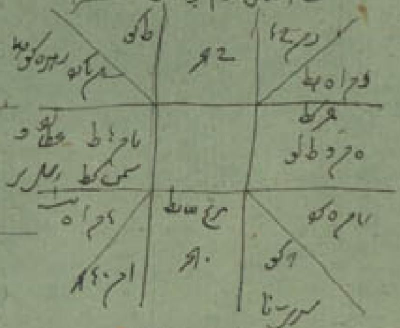
١٣٤٩		٧			ـ ط	ر ٢	٧ ه	٤ ٢	٠ ل	ا ٢	ـ ر	ا ه	ـ ر	ا
٥٠		٥			ط		٥ ٧	ا ٥	٩ ـ	٤ ٥	ا ل	٠ ٧	ا ل	٠
٥١	٠	و			ا		و ر	٠ ٧	٧ ٢	ا ٧	٤ ـ	٩ ر	٤ ـ	١
٥٢		ر			٠		ر ل	٩ ر	٥ ٧	٠ ر	ا ٢	٢ ل	ا ٢	٧
٥٣		ـ			٩		٢ ـ	٧ ل	و ٥	٩ ل	٠ ٧	٥ ـ	٠ ٧	٥
٥٤		ط			ر		ط ٢	٥ ـ	ـ ٧	٧ ـ	٩ ٥	و ٢	٩ ٥	٢
٥٥		ـ			٥		ـ ٧	و ٢	٢ ر	٥ ٢	٧ ٧	ر ٧	٧ ٧	٢
٥٦		ا			و		ا ٥	ر ٧	ط ل	و ٧	٥ ر	٢ ٥	٥ ر	٢
٥٧		٤	ط ـ	ر ٩	ر		٤ ٧	٢ ٥	ـ ـ	ـ ٥	و ل	ط ٧	و ل	٢
٥٨		ا	ـ	٢	٢		ا ر	ط ٧	ا ٢	٢ ٧	ـ ـ	ـ ـ	ر ـ	ـ
٥٩		٠	ا	ط	ط		٠ ل	ـ ر	٤ ٧	ط ر	٢ ٢	ا ل	٢ ٢	١
٦٠		٩	٤	ـ	ـ		٩ ـ	ا ل	ا ٥	ـ ل	ط ٧	٤ ـ	ط ٧	١
٦١		٧	ا	ا	ط		٧ ٢	٤ ـ	٠ ٧	ا ـ	ـ ٥	ا ٢	ـ ٥	٢
٦٢		٥	٠	٤	٤		٥ ٢	ا	٩ ـ	ا	ا	٠	ا	
٦٣		و	٩	ا	ا		و ٠	٠	٧	ا	٤	٩	٤	
٦٤	[illegible]	ر	ل ٧	٢ ٠	٠		٧				ا	٧	ا	
٦٥	٥ ٥		ـ ٥	٧ ٣			ر							
٦٦	و ٧		٢ و	٥ ٧										
٦٧	ر ل		ـ ٧	٢ ٥										
٦٨	ل ٢		٥ ل	ر و										
٦٩	ـ ط		٧ ل	ط ر										
٧٠	٢ ـ		ر ـ	ـ ٢										
٧١	٧ ا		ل ٢	ا ط										
٧٢	٥ ٤		ـ ٩	٧ ـ										
٧٣	٧ ا		٢ ١	٥ ا										
٧٤	ر ٠		٧ ٠	٧ ٤										
٧٥	ل ٩		٥ ٩	ر ا										
٧٦	ـ ٧		٧ ٧	ل ٠										
٧٧	٢ ٥		ر ٥	ـ ٩										
٧٨	و ٧ ٢		ل ـ	و ٧ ٩										

١٣٤٩	ـ ر	١ ـ	٤ ٥	٢ ر	٧ ٢	ط ل	٠ ـ	ا ـ	٠ ٥	ا ل	٧ ٢	ـ ٧	٠ ٥	١
٥٠	ا ل	٠ ٢	ا ٧	ط ل	٥ ٧	ـ ـ	٩ ٢	٤ ٢	٩ ٧	٤ ـ	٥ ٧	ا ر	٩ ٧	٠
٥١	٤ ـ	٩ ٧	٠ ـ	ـ ـ	و ٥	ا ٢	٧ ٧	ا ٧	٧ ر	ا ٢	و ٥	٤ ل	٧ ر	٢
٥٢	١ ٢	٧ ٥	٩ ل	ا ٢	ر ٧	٤ ٧	٥ ٥	٠ ٥	٥ ل	٠ ٧	ر ٧	ا ـ	٥ ل	٢
٥٣	٠ ٧	٥ ٧	٧ ـ	٤ ٧	٢ ر	١ ٥	و ٧	٩ ٧	و ـ	٩ ٥	٢ ر	٠ ٢	و ـ	٥
١٣٥٥	٩ ٥	و ر	٥ ٢	ا ٥	ط ل	٠ ٧	ر ر	٧ ر	ـ ٢	٧ ٧	ط ل	٩ ٧	ر ٢	و
٥٦	٧ ٧	ر ل	و ٥	٠ ٧	ـ ـ	٩ ر	٢ ل	٥ ل	٢ ٧	٥ ر	ـ ـ	٧ ٥	٢ ٧	ر
٥٧	٠ ٢	٢ ل	ـ ٥	٩ ر	ا ٢	٧ ل	ط ـ	و ـ	ا ٥	و ل	ا ٢	٥ ٧	ط ٥	٢
٥٨	و ٧	ط ـ	٢ ٧	٧ ل	٤ ٧	٠ ـ	ـ ٢	ر ٢	ـ ٧	ر ـ	٤ ٧	و ر	ـ ٧	ط
٥٩	٠٥	ـ ٢	ط ر	٥ ـ	ا ٥	و ٢	ا ٧	٢ ٧	ا ر	٢ ٢	ا ٥	ر ل	ا ر	ـ
٦٠	٢ ٤٧	ا ٧	ـ ل	و ٢	٠ ٧	ر ٧	٤ ٥	ط ٥	٤ ل	ط ٧	٠ ٧	٢ ـ	٤ ر	ا
٦١	ط ره	٤ ٥	ا ـ	ر ٧	٩ ر	٢ ٥	١ ٧	ـ ٧	ا ـ	ـ ٥	٩ ر	ط ٢	ا ـ	ـ
١٣٦٢	ـ ل٧	ا ٧	٤ ٢	٢ ٥	٧ ل	ط ٧	٠ ر	ا ر	٠ ٢	ا ٧	٧ ل	ـ ٧	٠ ٢	٠
٦٣	ا ٧	ا	ا	ط ٧	٠	ـ	٩	٤	٩	٤	٠	ا	٠	٥
١٣٦٤	٤ ل	[illegible]	٠	ـ ر	و	ا	٧	ا	٧	ا	و	٤	٧	٩
٦٥	١ ـ			ا ل									٧	
٦٦													٠	
٦٧													و	

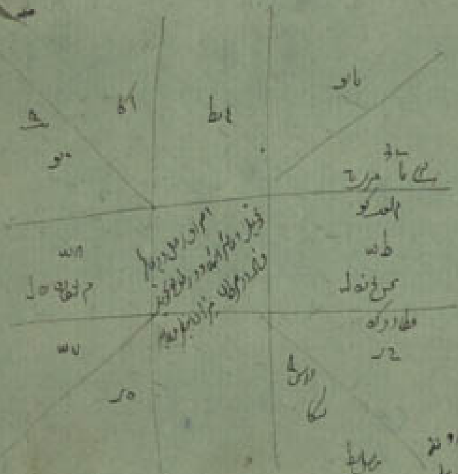
[illegible]

طالع انتقال ... سال ۱۲۶۴





طالع ... دولت ... روز دوشنبه
۱۲۶۴ ... ربیع الثانی





از طالع ... و زهره و سهم ... درو ...
... دلیل ثبات سلطنت ...
مرتبه ... که ... زهره ...
... دلیل ... باید
سلطنت ...
... زهره ... طالع
... دلیل سلطنت
و دولت ...

ساعت وسط کسوف در شنبه ... سؤال ۱۲۶۳ ... از ... ساعت گذشته
طالع
ط ٤

کواکب کسوف
شمس قمر زحل مشتری مریخ زهره عطارد
... ...
راس
و ...

و سهم الحرب یکی را روز و شب از شمس گیرند تا درجه ... و از طالع بیفکنند دوم را روز و شب از درجه مریخ گیرند تا درجه قمر و از موضع شمس ... بیفکنند نحوست این سهم از مریخ از مقارنه و مقابله و تربیع دلیل حرب و فساد است از زحل ... اما قمر و ... شمس ... و عطارد ... قمر و سعادت سهم از مشتری و زهره دلیل سعادت ... است

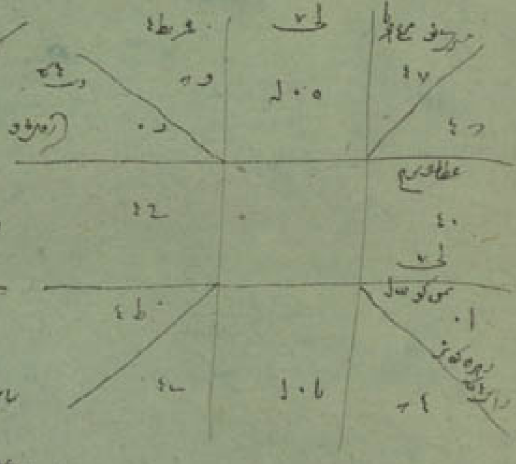
فایده
در طالع ... عالم ...
... اگر ...
... سهم ...
... از سعادت ...

[illegible]

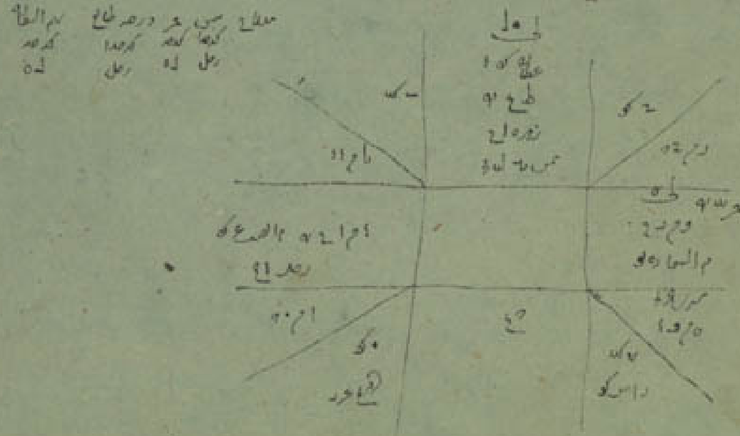
طالع ولادت با سعادت دستعلیخان شب سه‌شنبه [illegible] رجب
۱۲۶۵ گذشته از شب یک ساعت و پنجاه و هفت دقیقه
[illegible] طهران

ولادت با سعادت شاهزاده [illegible] خانم روز
چهارشنبه دوازدهم صفر [illegible]
از روز گذشته [illegible] طهران ۱۲۵۳



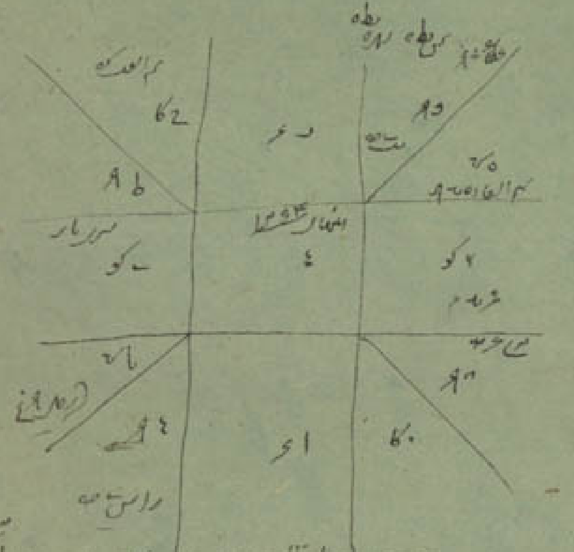


طالع شاهزاده اعظم سلطان مسعود [illegible] ۱۲۶۶
گذشته از روز [illegible] دقیقه

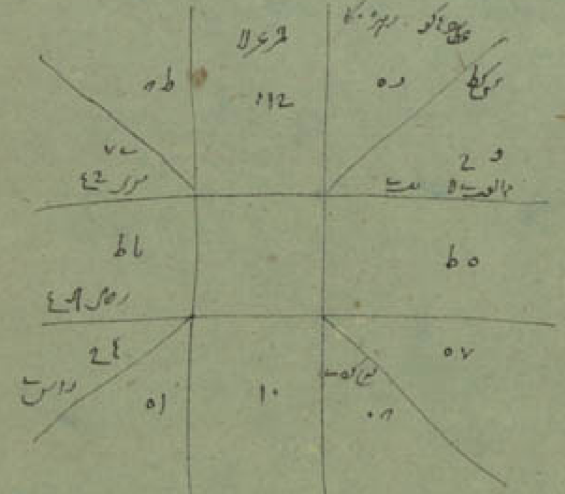


[illegible] ۱۲۳۴ [illegible] ۲۱۳۰

ولادت [illegible]

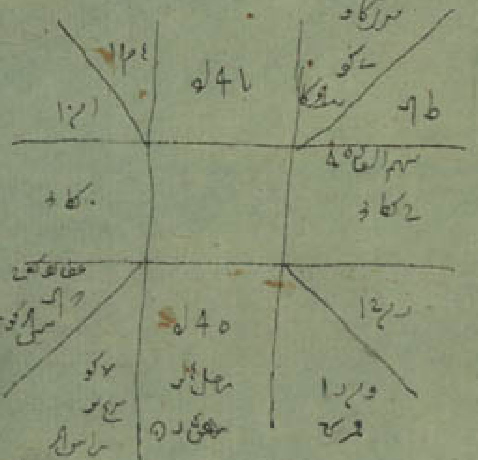


ولادت [illegible] ۱۲۳۳ [illegible] ۲۱۳

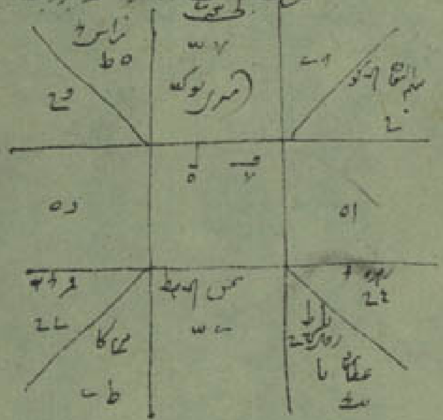


[illegible]

سه شنبه بیست و سیم صفر المظفر ۱۲۴۷



۱۲۶۵ روز جمعه ۲۲ ربیع الاول



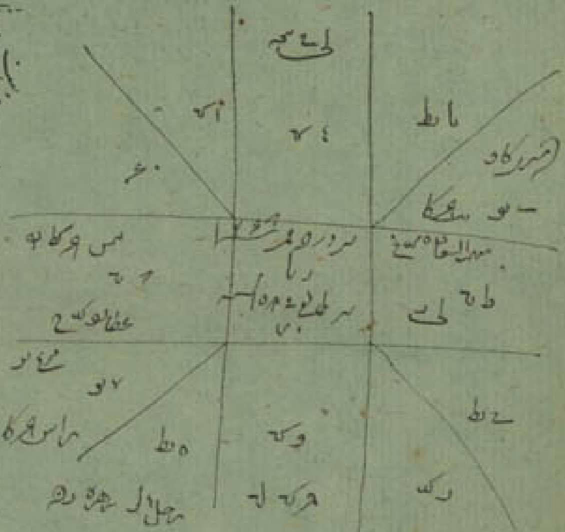
[illegible]

تاریخ ولادت با سعادت ... شب یکشنبه ششم شهر صفر المظفر ۱۲۴۶

... چهار ساعت و یک ربع از ... گذشته

مطابق برج طالع ...

۴۸۱

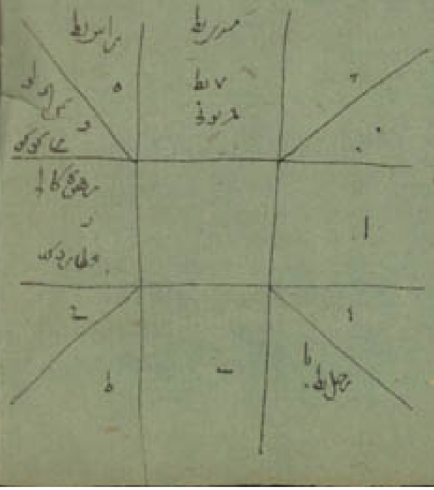


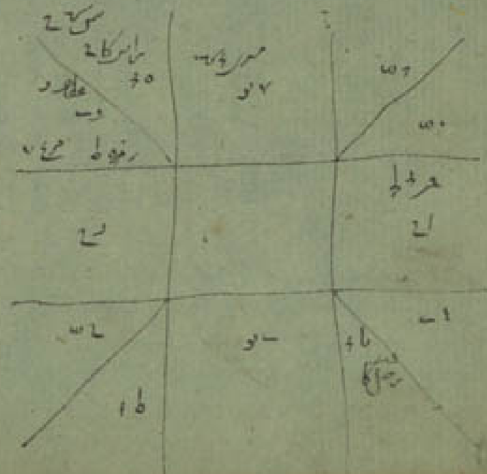
[illegible]

طالع مولود ... ۱۲ ذیقعده ...

از شب گذشته

طالع مولود ... شب یکشنبه ... شوال ... ۱۲۶۴





تقویم کواکب در ایام قران علویین ... ربیع الثانی ۱۲۷۸ ... [illegible]

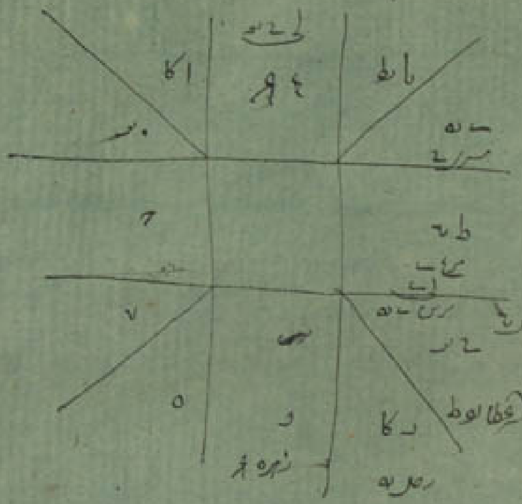
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تحویل ... در سال قران علویه در ... ۱۲۷۷ ...



[illegible]

طالع بیت کسوف ملقب جلال از ولادت پادشاه جمجاه جلال الملک
روز یکشنبه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک ...



ترد ... ولادت مسعود ...
دلیل سعادت ... مال و جاه

احوال اولاد خوب ... مقارنه
... القمر با زحل ... در ربع
اقبال سفر اولاد ...
... مسعود ...
و زهره مستولی ...
... موضع ... الفرح
... دلیل سعادت جاه ...
... عاشر ...
...
احوال ...
... مقابله ... وبال
و در ربع ...

دلیل ... سفر
سعود ... طالع در رابع و ...
... و ... السعاده ...
...
احوال مال خوب ... مقارنه
... مستولی و مقابله
...
مقارنه زحل مستولی بر طالع
با ...
سعادت مال ...
و جاه و ...

دلیل سفر
و ...
... زحل مستولی بر طالع ...
... سعادت ...
در سفر

تاریخ ولادت روز سه شنبه ششم شهر ذیقعده ۱۲۲۲ در دار السلطنه تبریز
گذشته از روز ۴۷ دقیقه ...

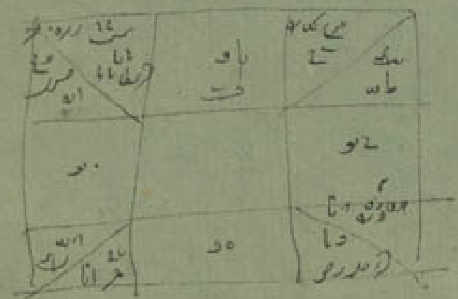
قمر در ... طالع در ۱۲۵۷ ...
... ۱۲۵۷
...
...
در ...
... ۱۲۶۲ ...
۴ کا



طالع ... ۱۲۵۰ رجب ...
۷



...
روز ... ذیقعده ...
۱۲۳۹



تحویل قمر … و … از … وصنف معدوده

ساعت ها	ملک	عطاردی	…	…	…	…
۲۲۵	۱۲	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۵

…	…	…
۲ م	۲۰	۱۰

وقت … در … مثقال … با مثقال

… بعد از … شدن این صنف … خورده

… بعد از … این خورده

…	…	…
۱۰	۲۰ م	۲ م

[illegible]

… معلوم میشود

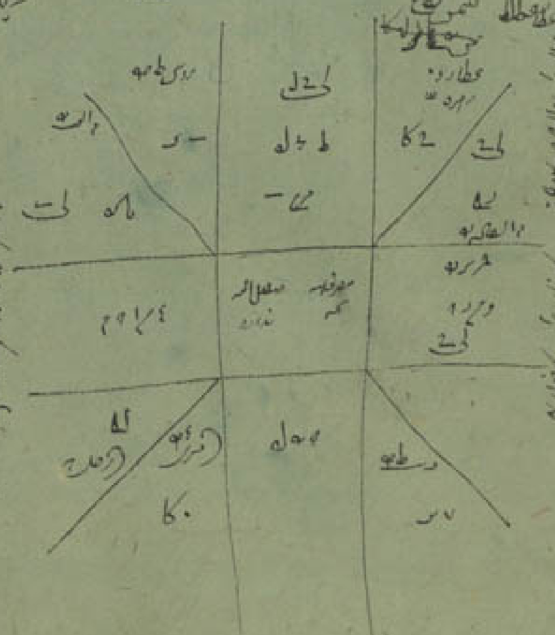
در ۲۶۶ ۱ اسفند

تولد … ۱۲۶۷

۱۲۳۱

تاریخ ولادت … روز … سنه … ربیع الاول

… دقیقه … طهران



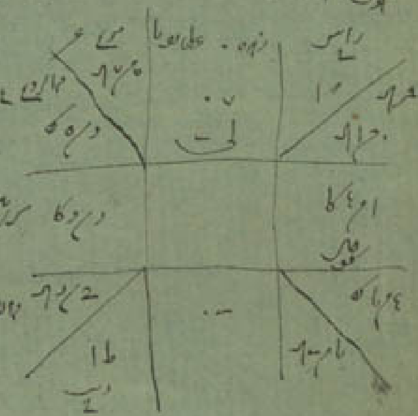
قائمه عرض کواکب سیاره در شمال و جنوب

رحمت … روز … سنه ۲۷ رمضان ۱۲۶۹

در شمال	در جنوب	در شمال	در جنوب	در شمال	در جنوب
۰ درجه ۳۳ دقیقه	۳ درجه ۶ دقیقه	۱ درجه ۳۳ دقیقه	۱۲ درجه ۱۹ دقیقه	۰ درجه ۲۳ دقیقه	۱ درجه ۱۴ دقیقه

زهره در شمال جنوب — عطارد در شمال جنوب

۸ درجه … ۱۸ دقیقه — ۴ درجه ۱۸ دقیقه

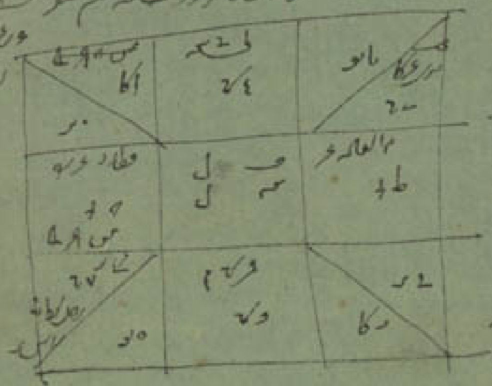


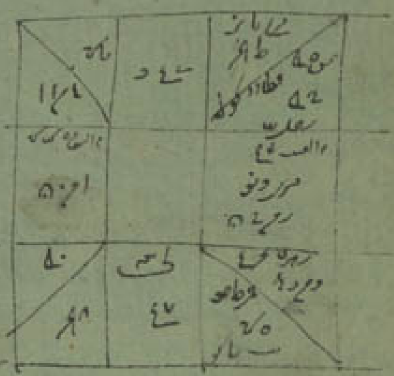
[illegible]

۱۲۵۵

تولد … روز … ۱ ماه رمضان

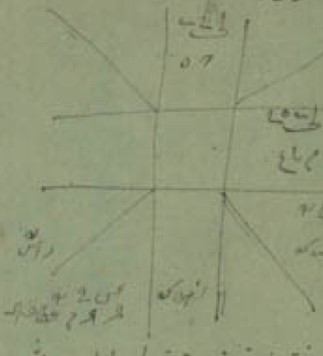
… و پنجاه و یک دقیقه … یازده …





[illegible]

سؤال الصعد ... و الحکومت



از نقره نور قمر از برج مستو ... طالع در عاشر
... در ششم و صاحب ... در ... [illegible]

لهدا السؤال از حکومت
طالع ...
نقره نور از ... صاحب ...
... عاشر ...
... است و ...

رسیدن سعادت طالع زحل ... نحوس ... مستولی بر ...
... قمر ... دقیقه ... سال
دلیل دیگر رسیدن ... مقابله زحل ... و ... عطارد
نحوس باید ... تا ... رسیده دیگر
رسیدن ... در ... سال ... ده ...
... در ... مسعود ... باید ... ده سال
... رسیدن ... دوازدهم ... دلیل
... صاحب ... عطارد و صاحب
... از ... و از ... زحل ...
... دوازدهم ... از ... حظیره ...
ساعت

طالع ... بشود ...
معلوم شود که قمر ... است ...
اگر ... است ... میشود
اگر ... است ...

در ... الظهر ... ساعت ...
... ساعت ...
دیده ... وقت ...
... [illegible]

طالع ... اول ...
باید ... در ...
از ... و ... [illegible]

[illegible]

۱۴۴

[illegible]

لمعه سئوال از ملکوت

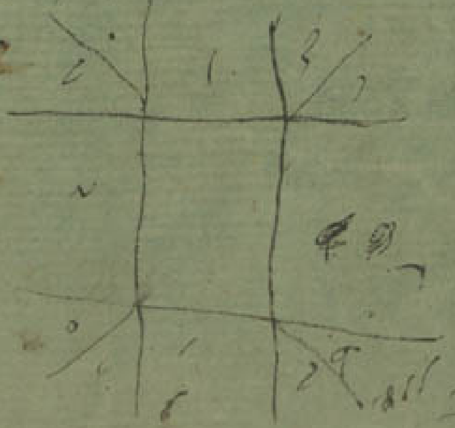
ملک

نقد نور از ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



سؤال روز یکشنبه

۲۹ [illegible]

[illegible]

[illegible]